

نیز راعد در سحر است و آن زنده تاوه همه محو و خور
 زده تا صدمه منصوص و خور زنده بر ترسمه فرزند و خور

نفس اماره نفس توامه نفس مله نفس مطمئن نفس راضیه نفس مرصیه
 غرض اهل کرم بگور غرض غنی غرض غنی غرض غنی غرض غنی
 غرض غنی غرض غنی غرض غنی غرض غنی غرض غنی
 غرض غنی غرض غنی غرض غنی غرض غنی غرض غنی
 غرض غنی غرض غنی غرض غنی غرض غنی غرض غنی

اما اعظم ابو حنیفه کوفی رضی الله عنه فرموده است که هر کس
 در این دعاها را بخواند و در دعاها را بخواند و در دعاها را بخواند
 و در دعاها را بخواند و در دعاها را بخواند و در دعاها را بخواند
 و در دعاها را بخواند و در دعاها را بخواند و در دعاها را بخواند



7157

تا نون سوره در که رمضان مبارک که کوه
 طومار کلمه رمضان مبارک که کوه
 بشی کوه اول و اول رمضان مبارک که کوه
 کلمه رمضان مبارک که کوه

2485

سجده سوره کلستان

۱۱۰۱

کتاب شرح کلستان لایحه مع لغت فارسی

مجموعه اوامر
بوز سکر
پایه و ادبی علی رضا معوض
وقفیدر



۱۵
۱۵۴۴



Süleyman	3. Kurûhanesi
Kim	İgmir
Y	
ES	564/1-3

بسم الله الرحمن الرحيم

يا من تعالی عن ثناء الملائكة جنات قدسك لا اقصی ثناء وعلیک
 انتم کما اثنیت علی نفسک اللهم کتب انتم شکر مولی بنماک
 والشکر نعم من جملة الاثبات **بسم** ایلم هر نعمت شکر بن اوا
 نعمت شکر اواسی که اوا **رامی** هر قل بدعت بر دل اوله
 هر ساعت عمرک یوزیل اوله بر نعمتک ثنای و تمیز
 یز سه بنه بیک رسایل اوله **بسم** اوله زیور نشا کلا یق ضرر
 حق و پیرایه حال مطلق در نیند مشاطه قدرتی ایدل ارشی
 نازن و قاله قدرات ابراج کل فیکون و رد و دعوی حکمی قدر
 ستایش قلانه احوال جهان بود قلم در **رامی** از دست و زبان ناید
 تا شکر خدایر اید که خوشی کند و ثنای از بنی قنایاید
 اول یرده که پیشی رو قاطعه انبیا کبر و کس یعنی اعتراف عذر

ولله



و انما عجز این هر و این مانع بی ندوبانیه نه محال قدر سخن برادر
 و نه طاقت غرض عجز ثنا کثرت اوله **رامی** عجز شکر حق معنی مصطفی
 و عجز شکر کن در دوا با فطاست گفته و آن نه جوی در خود است
 عجز زان عجز کبر باشد رواست صلی الله وسلم و علی آله و
 السالین فی صفای الهادیه والمرشدین لارباب العوایه
اما بعد بر صبی که ابواب سعادت مفتوح و ابواب قضاوت
 مطروح اید و جاع صبور قیافه فتوح و طبع قلوب متعالی
 فارسی سلطان روح اولش در سناط انبساط مبسوط و نشاط
 ارتباط مربوط و تخی اید و دله بوبیله کویان و دله
 پیرایان اید **بسم** هر کس که دل ترا و او را غم جهان نیست
 صفا جهان چه باشد سودای قید جان نیست ناکاه اتق ما تقدن
 بر برق خاطف در غششان و شتی خاطر من در سحاب ماطر در افشان
 اوله جان قلا غنه بر آواز طرب ساز و بر سر آواز غم بد و از اید

و

که ای معین متاع حضور وای خرم سراپ سرور ای معین خرم کعبه
 دل وای کثیف خوابات آب و گل **شوق** ای سر و سخن فسانه پرواز
 و سر غمخ نماک پرواز آیدم سخن و دوزخ و دین افان و من و
 فسوفین معنی یوزنگ کو تو ز قباب آه حکمت و معرفت کتابین
 بود که دین صفت ایساگ مادر در اگر چه کومر پاک **شعر** که قدر **شعر**
 فی طبع لسانیه لای طلیسایه که یوزیل خاموش اولمده برکتای غز
 و بیک سید فارغ او تر مقدمه برگردار بر **شعر** بیکر **شعر** محمد الله که وارم
 بیچون فعله کلام اول **شعر** چون دل بوسه بدخوشی کوشا اندر
 ص **شعر** کروب جوشا اندر ویتین بلدی که بو خطاب مستطابک
 احکام و بشارت بر بنارتکی قبول با احترا **شعر** و اجب الامتثال
 والالتزام که کلام الملوک ملوک الکلام در اما چوه بصلحت مر فائده
 و دورک نگهاتنه و هر سپهرک روانه و اقبال فلینوک مالنه و

جهان دولتک غایتنه و عشرتی کل ازنگ زبانه نظر قلدری بحالت یکنی
 یوزنه طوبی معذرت المکنه تشبیه ایدب اول جبابه مکرر مآبه
 و اول خطاب عزت جبابه بوزمه عذر جواب ایلدری **شعر**
 الحوائج سر آفرینش وای جلاله غایب بنش ای حکم ترا نفا و لازم
 و کلام توانیاد لازم **شعر** مریبانکی بحر مطلق و مر کلامی **شعر**
 هر فرما کن عین حق و هر مر ائله اجابت مکنی در جبابه کی تنک
 اعلی و خطاب کی نظر که آشنی در و هر صور پیر پور که چهری در
 آینه کور رسی مایه اول جلاله بر انوار که عکس غلبا تشنذر و هر
 عذر که جرح فریندن بولر سی تمام اول بحر خا که قبضی رجا تشنذر
 نه نیم بیور **شعر** باد کبیر اگر خ در سراسر سم زویم تست که در **شعر**
شعر پس بوازمه بضاعت وافر و فراغت خاطر و سرمایه بلاغت و
 تعبیه لطافت و مجال فکر و خیالی باکر که کدر ناع و سر معنی **شعر**
 حال و غنچ ولال اید فکر کسوت عبارتله آراسته و طبع استفا

پیراسته اولب منظور طایف دوران و مقبول اهل عرفان اولاً
چونکه بونال مفتوح و راه مقصد مسدود و در لاجرم بوضوئه ابرام
و بواسطه رتبه اقدام غریب بلکه بحاله قریب نیم امانور لکن چون محتاج
مستحقان هدایت آفتابی بو خاکسار و متنه طالع اولاً انجمن بوغبازی
مقدار دگوش مرز و قصر کمانه خوشید جهان کبی لامع اولاً **غیر**
اول و رسم عین عونکی بدله منظور و یرم خورشید و شش عالم نور
اید رسک ذره به فضلکدن احسان اولم بر قطره ایکی بر عیان
در یخ اولمره اکبر نظر و نه که خاک عیاری قدر زردن
و یرسکی کر شرف هر یوزندن قمر نور آله بخت ملد زدن
اولمره باغ دل لطفکله سیراب اولم کل ارجنت کیسی شال آب
پس قرعه زمان بر شغل اقدام و نغاله کنان بر امر امتناع **صورت**
ایکی ائعال علی باجری موجب ارباب معاون و لعلاب و ناله
شکر الله مساعیه و یتر باخیر و داعیه قبول و ایچی کیر و کلدی

پس الکلام بحر الکلام و یساق الی المرام در دنیا
کتمانکله انجوبه و اعل خیال و غوغه سحر طلال و نوباد
بوستان بیان و بزرگئی دوستان زمان و نرمن کله اولوالباب
و قبله کاه طلاب در **رابع** عن کل معنی فیه لفظه فخر فی کل
حرف منه رمز ظاهر و رمز و لکن الزوام کو اکتب غصن و لکن انوار
تحریفات عوام دن کلن اخلاص و مخدرات لغات امتناع و صلیحان
تذکر ایدوبه ایدری که نه اولیدی بو مخذره و صاحب جمالی
و نوع و کجمله و خیالکی پرده در افتاعنی و حجاب امتناعنی
رفع ایدرنکی لبائیل بر شرح اولیدی تا یم مشکلات بیان
و معضلاتی عیدان اولوب عباراتی معلوم و استعالاتی منوع
فانونی مضبوط و استلوا مربوط و و شیدی ایدر که بجاییت
یزدان و تمت یاران بوقضیه نوک حصولی بزاوئی التماس **صورت**
مانع اول یار موافق و محبت صلیح و عذر الکریم دین و خلقه

اولاً حرف **ث** یو قدر کبھی حرف **ع** یو قدر واوله لغت کہ بود
 حایله تلفظ اول نور یا حرف دن و یا غیره طبعی منقول در و یا
 حرفیات عوام قبیلند در لغت حیر که فارسی شایع و مشهور گفت
 او غلام در لر اولی اصل با ایری عوام تلفظ و حرف این و یا
 حایله استعمال اندر نیت کیم ایری طوسی و هند شاه پخوانی و کلمه
 قنار ان امور و شعی حرک ز فہم اللہ اصل لغت ہند در
 دیو تہی ایلیدار زیر این بلوک و پنج قاع طاسہ ویر لکیم کر کہ
 طوند و غنڈن اوڑ و تحت لای این از کتبہ بر سید استعمال ہند
 و او ہنجی **ص** یوق در ز را حرف صاد وہ صفت استعمال و الجان
 اولی سید غلطیدن خالی و کولدر و اولی بوقیل صالہ
 یا غیر اسٹن منقول در یا حرفیات عوام دن کلمی در مثلاً
 یوز دیکہ ماہ معناسہ اصل میںد ایری صکی غلبہ استعمال کریں عوام
 بدلہ صادلہ تلفظ و کتابت اول نور اولدر و در دنجی **ض** یو قدر

بلکہ صا و ضا و طا و ظا حرف لہ مطبقہ
 و مستعملہ و در بعضی بر نکر تلفظ وہ وید
 اولی چٹا و ن قلمزب طاع یا بشور و بر
 حالت نوما غلطیدن خالی و کولدر و صا و
 ہم حرف صغیر و در بعضی ہ بشور ارکندن و کول
 طرفندن ظا و لور زیر بر نکر اوڑ و فن
 اولیستہ متعلق کی سوت حاصل اولور

حایله تلفظ و کتابت اول نور اولدر و در دنجی **ض** یو قدر

و بشنجی **ط** یو قدر عیت لری حرف صاد وہ ذکر اولمان در
 حق فرسی اہلی غیر دکن نقل اولمان لغات حرف ط واقع
 اولہ تا او قزلر لکیم کیم کتابن ینہ طا صورتیچ یا زولر
 و البنجی **ط** یو قدر ویرنجی **ح** یو قدر لکیم بعض الفاظ
 عینیلہ بودیلح شایع و لمسی در و ساکننجی **ق** یو قدر لکیم
 ارباب لغت بعض قاف خیال لغات نقل انتشار در اما مختصر
 اولی یا غیر اثنتی دن منقولہ و و یا قبیل خلط مسہور در
 خصوصاً کیم اکثری اعلام رجال و غیر ہم قبیلند در نیت بعض
 اکابر بوقیستہ خصوصاً نظم ایری بویر ساکن در **نظ**
 منت حرفت آنکہ اندر فارسی نایری تا بناموزن بناخی ایری منعی
 بشنوا کون این حرف و یا و گیران اہل **ث** و **س** و **ظ** و **ط** و **ق**
 اولکہ ارباب لغات کتابدن باب فال یا زما و تارک ذال مجہ
 اولدی سید و کولدر بلکہ فرسی اہلی استعمال سن و قافیدن

مثلاً قفا و قد و قات قبا کیم غنا و نغزل
 فارسی لغت و یا زلر
 مصرع
 نہ و صا و ضا و طا و ظا و صبی و فان

والله ذال بحی و فرق اندکالی اهل اندر والا هر لفظ مفرد و
 صحیح و ساکن و نه صلی کلن و آل و باقی ذال بحی و در تصرف
 ایتش در مولانا شرف الدین اخوی القوة بین الدال و التال
 و هو انما ریته معظم کذا ما قبله ساکن بلا و ی نزال و ما
 سواه لم یحکم رسید الی و طواط در زبان فارسی نری میان دال و
 یاد گیر از من که این نذر و اقامت بر من است پیش از در لفظ مفرد و صحیح
 ساکن است و ال فوانه انرا و باقی جمله ذال بحی است اگر کیم
 بود ذکر اولان و حرف سلفند و تعلق ذال اولان و سید و فارسی
 و لن ترک اول و لغت را لغات عربیه اعجاز نسان محمدی علی السلام
 و بلاغت قرآنی و فصاحت ترکیبیه و حسنات مرضیه بر وجه
 ملافت و لطافت و بر سر که یح بر ویل اندک و ایراد منتقار
 اولی و دخی بلکل که برین حرف و ارد و در کوفی و دلی و یوندر
 او و نقطه علامت نور اند و حرف یح ویرل اولاً با دره

و پروین کبی و بوجوف بای عربیله و اور تا سن تلمظ اول نور
 و السن او و نقطه قورل اکنجی چیم در چیز و جاه کبی و نور
 جیم عربیله شی و اور تا سن تلمظ اول نور اتسن او و نقطه علامت
 قورل و او جینجی ترا در و کز و مشه کبی و بوجوف را و عربیله
 جیم عربی او و تا سن تلمظ اول نور او و زرن او و نقطه علامت
 قورل در و نجی قور فور و نکس کبی بوجوف و او عربیله او و
 اور تا سن تلمظ اول نور او و زرن او و نقطه علامت قورل
 بنجی کاف در کاف و کوی کبی بد حرف کاف عربیله قاف او و تنها
 تلمظ اول نور او و سن او و نقطه علامت قورل و و و و و
ف و گ در منت خدیرا **فت** شکر و بیاس در و شو
 نعت دیر که انی اعطا ایدن او و عوض طلب ایتیه من صیغه نند
 مشتق و که قطع معناسنه در زیر او و نعتی اعطا ایدن او و
 قصد ایتیب و مجر و اول کنو که حاجتی قطع مراد ایدن و شکر

در کتب فارسی غیر از این

و داوی
و ابلیه و یا سز لغت در ماد و مات کبی بکلافی عمرو و ده و ن صلی
لفظ یا واقع اوله حذف کن جوازی قاع علی کلیه در علم خاص و در
تنگری و یکدر غیر الحاقی جابند و کولدر اصلین صاحب و مالک و غیر
معنا نه در و دیدار که حسب ترکیب کند و یکدی و یکدر حقیقتا
مالک مطلق ذات حق در حق و علا و کند و یکدی که مالک انوک شانس
که وجود و فائز در لاج و ذات با بایه الحاق اولوب کثرت است
علم خاص اولدر اندون غیره الحاقی کفر و ضلالدر ماکه معنای کبی
مراد اوله ز برضو و او و سیمیه که بر او و و قافیه سنه اسما و اولدر
کند و یکدر و لفظ آ آمدن لفظند صیغه دایم در کل و غیر اولدر
و قاع مقرره در که هر صیغه دایم بر لفظ آخر ترکیب اوله
وصف استعمال اولدر انوک کبی ترکیب و من ترکیبی و بر ر به
خدا و یک کند و یکدی و یک اولدر نه کم شاعر ک شعری و واقع اولدر
سبب آمدن من که من رسولم گفتیم تو بر و که من خدایم و من
و داوی

و ابلیه و یا سز لغت در ماد و مات کبی بکلافی عمرو و ده و ن صلی
لفظ یا واقع اوله حذف کن جوازی قاع علی کلیه در علم خاص و در
تنگری و یکدر غیر الحاقی جابند و کولدر اصلین صاحب و مالک و غیر
معنا نه در و دیدار که حسب ترکیب کند و یکدی و یکدر حقیقتا
مالک مطلق ذات حق در حق و علا و کند و یکدی که مالک انوک شانس
که وجود و فائز در لاج و ذات با بایه الحاق اولوب کثرت است
علم خاص اولدر اندون غیره الحاقی کفر و ضلالدر ماکه معنای کبی
مراد اوله ز برضو و او و سیمیه که بر او و و قافیه سنه اسما و اولدر
کند و یکدر و لفظ آ آمدن لفظند صیغه دایم در کل و غیر اولدر
و قاع مقرره در که هر صیغه دایم بر لفظ آخر ترکیب اوله
وصف استعمال اولدر انوک کبی ترکیب و من ترکیبی و بر ر به
خدا و یک کند و یکدی و یک اولدر نه کم شاعر ک شعری و واقع اولدر
سبب آمدن من که من رسولم گفتیم تو بر و که من خدایم و من

و وحنی که بر کس بن خدایم و یه یعنی که من خود آیم معنا نه مراد
ینه کافر اولدر اما که خدا لفظی بر شیء آخر الیه ترکیب اوله ده خدای
و خانه خدای کبی اولدر و قن غیر الحاقی بالاتفاق جایز در شیخ
سعدک خانه خدای کفر و بر برج کبوتران یکشای یا یکش
بر ویم در قفس و خداوند و خدایکان و لقی بوقبیل
خداوند مال و خداوند ملک و خداوند علم ویر ل مال و ملک
و علم استی و یک اولر گاه اولور که مضاف الیه سوز بر اولور
خداوند ویر لر بیع متعلقاته شمولی اشعار و ایرام ابرو
تغییم قصد ایدر لر و بولفظک شولقد کثرت استعمال اولدر
عوام تحریف و تحریف ایدوب فواند کار و خواند و خون
ویر لر **را** علامت منقولدر اکا و آتی و انوک اچون و یک
اولور گاه اولور که تخصیص اچون کلور لام جاره معنا
حافظ شیرازی زرقیب دیویرت بخدای خود بناله

و وحنی که بر کس بن خدایم و یه یعنی که من خود آیم معنا نه مراد
ینه کافر اولدر اما که خدا لفظی بر شیء آخر الیه ترکیب اوله ده خدای
و خانه خدای کبی اولدر و قن غیر الحاقی بالاتفاق جایز در شیخ
سعدک خانه خدای کفر و بر برج کبوتران یکشای یا یکش
بر ویم در قفس و خداوند و خدایکان و لقی بوقبیل
خداوند مال و خداوند ملک و خداوند علم ویر ل مال و ملک
و علم استی و یک اولر گاه اولور که مضاف الیه سوز بر اولور
خداوند ویر لر بیع متعلقاته شمولی اشعار و ایرام ابرو
تغییم قصد ایدر لر و بولفظک شولقد کثرت استعمال اولدر
عوام تحریف و تحریف ایدوب فواند کار و خواند و خون
ویر لر **را** علامت منقولدر اکا و آتی و انوک اچون و یک
اولور گاه اولور که تخصیص اچون کلور لام جاره معنا
حافظ شیرازی زرقیب دیویرت بخدای خود بناله

اولی که مصاحبه وزن بچون ساکن و فی اولی اسرک تن غنای
 پای باید نخست پس انگاه خیال بایر شجرت و وفور
 و نام علامت در صحن بود که افکاهی تا و غلط افکاهی کبی در اگر
 خوف مدالف صورت تن اولای از ای وجه جایز در ساکن تلفظ اتکل
 جایز و الف در صحن پای مقتضی زیاده اتکل جایز دهاش و دیش
 کبی و اگر و صورت تن اولای و وجه جایز در ساکن تلفظ اتکل
 و مفتوح تلفظ اتکل و مابعدین پای مفتوح زیاده اتکل کیش و کیش
 و کیویش کبی و اگر یا صورت تن اولای و وجه جایز در صورت تن و دیش
 و دیش کبی آفرین نام علامت اولای کلید اولی و دیش
 بر وزن مجتله زیاده ایدر لرین اش کبی گاه اولی نام علامت تلفظ
 و دیش کبی آفرین نام علامت اولای کلید اولی و دیش
 و دیش کبی آفرین نام علامت اولای کلید اولی و دیش
 و دیش کبی آفرین نام علامت اولای کلید اولی و دیش
 و دیش کبی آفرین نام علامت اولای کلید اولی و دیش

بهر این که در این کتاب
 در این کتاب که در این کتاب
 در این کتاب که در این کتاب
 در این کتاب که در این کتاب

مفاسد و انشای پیش و بر و پیش کبی و بوشینک باقی مکتور
 تلفظ اولی کرکدر پس طاعتش و یک یعنی اولی طاعتش اتکل
 موجب قربت تلفظ موجب و وجه مکتور در موجب و یک
 و یکدر قربت تعیین لغو است اتکل فیکل اوان رابطه در ما
 بر اسم متصل اولی و الف و دیش کبی ساکن بر تلفظ اولی
 جانت جاندر و سرست باشد و گاه اولی ضرورت شعرا کبی
 تحریک ایدر لر علامه معذورت ارباب توها زوزنه ای سفر و ای
 زان کبی و آن تو زان می فرزند فصیح بود که بود کبی سکون و کبی
 اور نام تلفظ اولی آفرین نام علامت اولی اسم اولی و دیش
 بود که الف و دیش کبی کمال غنای زیر ناپاکل ایدر و نازک
 که برکت شین است و میوهات ناز پس موجب قربت یعنی تعیین لغو
 سبدر مولانا بلال الدین قرکسره گفته و اسیر و اقرب یزدان
 قرب جان شد سخن و ابران ما و بشک ایدر شش ب فقه و کید قن

فقه غنای کبی صورت و فی و علامه
 در این کتاب که در این کتاب



کلمه **سج** کمال فخر و بطلب یافتن نشان از باب شیرین فرموده
 و سویی لعل نبر و نبر کوه کنان یعنی طلب له نشان بوی
 شیرین طوطی ندرن فرمود و بعد طرفه یول بولدی لر طاع قز
 انگ سز کنان و کچ الف و نون و علیت اولایا خوطاع قازنجی
 لک غیر و یک اولایا بوقدیر ج الف نون جمع ایچون اولور در
 خوب زاید ورج کوه کنان ویه و فی معنایه خلد کلمه و چی
 مکسور اوله اوان تو شل در که افعال و مشتقان اوایلینه داخل
 اولور پزانش و پزانش و پزانش و پزانش و چی که مغز
 اوله الف استعال اولنه بله و یک اولور بالان یعنی فلان
 و **شکر** نعمت متعابله سنه اولان ثنایه و خدمت ویرلر **اندر**
 بوراده فی معنایه در و کچ اندر فلان فلان و یک اولور
 ایچر و اوک معنایه استعال اولور بعضی لرایتیدیل و
 درون و اندر اندرون لغظندن ترخیم و تخفیف اولغنی در

آمان و رفعتی
مؤید و استعلا
زبان و ف

با و مفوده مفتوح اوله بر فتح معنایه کلور اولا الصاق ایچونه کلور ^{حافظ}
 عاشقه که شد که یار بگاشتی نظر نگرد ایضاده در و نیست و کرنه طبیعت ^{هست}
 ثانیاً مصاحبت ایچون کلور با معنایه حافظ هست و نیست ^{خوشن ده باش} هر کان غیره
 که نیست سرنجام هر کان که هست یعنی وارله یوغله ضعیف کی انجیمه خوش
 دل اول که یو تلقی در هر کان که آفری که واردر ثانیاً قسم ایچون کلور
لطیف بنده ای که داد جان ^{عقل} لور یی تو دل خلدی ایچون خوش و یعنی حد اصتیقونه که
 جانو عقل ویردی سن سوز کو کلر جنتی بر آریه المنه را بعاطر فیت ^{ایچون}
 کلور حافظ کسی بهر در نکست طرافی نیست از عافیت بهر که
 نر و شند ستوری عبتان شما یعنی که نر کرد و نر هسته المرکه
عافیتدن یا خود کوز یو عمدی عافیتدن یعنی بهر طر راحت اولدی زیر طای
فتح طای و سکون را یل کنار معنایه در که جمع اطراف کلور و فی
 کوز و یلکد فتح معنایه پس یکر او کی مستور لحق صنایا لرنگه
 مستور و کنه فاسا زیاده کلور که ذکر اولف و فی اصل معنایه خلد

کلی

وصحاح فرسند اندر از فردش و قرقش او غلنه و فی ویرارد
 اما ترکیب زیاده استعمالی تعییب انشی له و کاه اولور که بکل
 آخره ترکیب اولور اندر خور و اندر خور و یکی لایق و یکی اولور
 و اندر خوردن لایق اولق خوبه بنای مرزبانست باده اندر خور
 حیدر و مرد و جوش اندر بر لطیف زینت از بهی فتنه بیکه بجز و قرقا
 بنود اندر خور و فرو می کنون ای خود من و صفت خود بدان جایکه
 گفتن اندر خور و کاه کسی لفظ چون بعضی افعال و مصادر اولور
 او خال اولور مثلا اندرنگ و درنگ و بر لرمان نظر این و یکی اولور
 و اندرشی و یکی **شی** ضمیر غایب در یا خدای تعالی راجع در بنگ
 اندرشی و یکی در شکر خدا تقدیر من اولور بو تقدیرم حرف با و فتنه
 ایچون اولور لفظ اندر مجر و بانوک معناسی تعییبی و تائید ایچون
 اولور شو بیکه لفظ اندر و فی کلمه معنایه نقصان کلمه اما بود و بیکه
 استعمال کثیر من آن یکی و در ترکیب حضرت شکر الله بچه مواضع و فی

بودنک اشایی و نظایر ترکیب لایق او آتش در **مثال**
 حسود را چکن کور خود بر رخ در است **مثان** و زرخ است و یکدر
 یعنی حسوده ایلم که اول کند و سنده رخ ایچن در **دیکر**
 بدریاد و منافعی شمارست یعنی در یاده منافعی حساب بود
دیکر چون فرومانی بسختی تن بجز اندر من در بجز من تقدیر من
 یعنی تنگی بجز ایچن قوم و یکی در **نظر** که نسبتش روی زمین بر
 نلند **مثلا** الله بر روی زمین شان غانز و یکدر یعنی انوک
 و لرغند یر یوزنن شان تکرر یا خود حرف شین که ضمیر غایب
 در طاعت راجع در یعنی شکر که اول طاعت ایچن و یکی اولور
 زیرا شکر خدا طاعت ایچن اولنجه نعمتی زیاده اید می در بیکه
 بر شکر کم طاعت عاریه و لافحت و احسان زیاده لغه
 و کولدر بیکه نکت و خزلان از زیاده عتبت و در بو تقدیرم حرف
 با معنایه اولور والله المرشد الی سبیل الصواب والیه المرجع و **المآب**

نقصان او کلمه

و معنی لایق را در اول و فی و الله و لفظ
 و در منافعی ایچن و خور و فی و لفظ
 و در لفظن کافرا نسکونه میله و لفظ
 اندر من و ریا و ضایع ایچن و لفظ
 و یکی اولور حق بود که بیکه و لفظ
 از کباب لسان خورشید که کشته لایق بیکه
 و ن کلور

مزید نعمت **مزید** میکان فتمیده مصدر می در زیاده معنی است
 مزید نعمت است تقدیر نه در وقاع و مظهره در که فقدا
 اولی ده بیج تمام اولدقن صبر یغن بعد الفایه روین
 طریقه بر کله و یا زیاده ذکر اولسه کر کسه روابط
 اولسون کر کسه غیر اولسون بلکه وصل و فروع و مزید
 و نایع حروفی فقیع افوی ده حذف ایدر لر گاه اولور که
 فقری نایه ده اثبات ایدوب فقری اولی ده ذکر ایتیمز لالتفا
 با صریحا بلکل که شعرا و عجم عینن قافیه شول نینیه دیر
 جمیع ابیات او افرین انوک تکرار واجب یا مستثنی اول
 شول شرط که مستقل کله اولیه بلکه کله دن جز یا فتمایه سنن
 اول و بعضی لر کله اضم و بعضی لر جز در حرف روی قافیه
 دیر لر و روین شول کلیه و شول کلماته دیر لر که بسبیل
 استقلال جمیع ابیات او افرین بعین تکرار کله و بونکی شیون

این کلمه در بعضی کتب
 به معنی تکرار آمده است
 و در بعضی کتب به معنی
 تکرار و تکرار و تکرار
 و در بعضی کتب به معنی
 تکرار و تکرار و تکرار
 و در بعضی کتب به معنی
 تکرار و تکرار و تکرار

مردق دیر لر خاقه و شعرا و عجم در اگر چه کیم متاخرین عرب
 روین اله و فی شعر سویدیل و روی که قافیه نکل حرف
 اصلیه سنن افوی که حرف یا انوک مناسب اولی حرف دیر
 اگر اولی حرف متصل اولسه وصل دیر لر و وصل
 اولان حرف مزید او قدر و مزید پیوند اولان بر حرف ویا
 منعده یه نایع اصطلاح ایدر لر مثلا بویست آانه که
 بخش دیر دیر شتی از جمله نیکوان کریدر شتی حرف رو
 لفظ ویدر و کزینک والی لر و رینی لر وصل و نال فو
 ویا لر مزید و میار اله شی لر نایع در و فقری دانشده نطن
 و شرایع که در فقری دیولغن ایلک و کمالینه دیر لر نه کیم ایلک
 کمالی بحسب الترتیب منتظم و بحسب المقدار متغایر و تدریج
 و فی کیم اوزون و کیم قصه اولدی سبب ن فقری دیوار یا انشا
 اصطلاح ایدر ندیل و سجع لغت کو کر جین آواز نه دیر لر

این کلمه در بعضی کتب
 به معنی تکرار آمده است
 و در بعضی کتب به معنی
 تکرار و تکرار و تکرار
 و در بعضی کتب به معنی
 تکرار و تکرار و تکرار

و نانا و صحت ایچون کلور لطیف پاشای راشدم بن کنون
 گانهل طایع فرما اوست لفظ ک ارتباط ایچوندر تعصیل
 کدر ف اشتغادیک در بوند و دیکه یو دم معانیه
 فرو بردن ویرله و صوبه دلق معانیه فرو رفتی ویرله
 کسر مضارع اولن کلور حال اولوری و اندر کمال بلور
 وی رود کمال کیدر و امر اولن و فی همان بو معنایه ویر
 و ماضی اولن کلور حکایت حال ماضی اولوری و انست وی شنا
 کیه یعنی بلور و اکار و کاه اولور اولن بر ماضی زیاد
 ایدر همان بو معنی لی افاده ایدر لطیف تو می دان که هیچ نیست قوا
 نیست همچو تندرستی راست و رفتن پیغمبر نزل فعل مضارع در
 کدر دگر بلکل که دال ساکن فعلک آخرن ضمیر خایب و صیغه
 حال و صیغه استقبال مخصوص در اگر صیغه نوک اولن بی وایمی
 صیغه مال اولوری و اندر و بی شنا کدی و کز و کلسه و با اولن

حالم

فاندر کمال کیدر
 و امر اولن و فی همان
 بو معنایه ویر
 و ماضی اولن کلور
 حکایت حال ماضی
 اولوری و انست وی
 شنا کیه یعنی بلور
 و اکار و کاه اولور
 اولن بر ماضی زیاد
 ایدر همان بو معنی
 لی افاده ایدر
 لطیف تو می دان که
 هیچ نیست قوا نیست
 همچو تندرستی
 راست رفتن پیغمبر
 نزل فعل مضارع
 در کدر دگر بلکل
 که دال ساکن فعلک
 آخرن ضمیر خایب
 و صیغه حال و
 صیغه استقبال
 مخصوص در اگر
 صیغه نوک اولن
 بی وایمی صیغه
 مال اولوری و
 اندر و بی شنا
 کدی و کز و کلسه
 و با اولن

راک و واد
 فکری و واد

ب کلسه صیغه مستقبل اولر شنا سر لور لر پس معاشیه
 اولور که مبر نفی که اشتغال کین معدی است معدی میم اولک
 تعلیل و میم تا یکنک کسر بلا اسم فاعل صرا و زاذجی و یکدر ح
 ویرلک در یعنی در لک اوزاذجی و در یک اولور و چون
 برقی آید و مفتوح که عرب و لن حرف عطف در فارسی ده
 استعمال اولور افصح بود که ماقبلن کلن کلمه نوک آفرین
 معنوم تلفظ این را و او تلفظ اینه لر مگر که الف و ن و ی و
 صکن واقع اول اول وقت و او و ضمه حرکت ویرب تلفظ اولور
لطیف زاهد و صوفی و خرابایان م کجایی ز اضراد و آن
 و کاه اولور که ماقبلن می کلمه نوک آخرن اشیاء ضمه یله تلفظ ایدر روزن
 ضرورتی اوتری تمام بریزد بر سر و شیخ من کز کجی ق جویبار یک
 بیارایی چون بوراده اماله سوز و اشیاء سوز حرف تعلیل در چون که معنا
بیت حقه عاقبت رحمت یاران بریده نیست بیونر باکی کز مر که است

و نانا و صحت ایچون
 کلور لطیف پاشای
 راشدم بن کنون
 گانهل طایع فرما
 اوست لفظ ک
 ارتباط ایچوندر
 تعصیل کدر ف
 اشتغادیک در
 بوند و دیکه
 یو دم معانیه
 فرو بردن
 ویرله و صوبه
 دلق معانیه
 فرو رفتی
 ویرله کسر
 مضارع اولن
 کلور حال
 اولوری و اندر
 کمال بلور وی
 رود کمال
 کیدر و امر
 اولن و فی
 همان بو
 معنایه ویر
 و ماضی
 اولن کلور
 حکایت حال
 ماضی اولوری
 و انست وی
 شنا کیه
 یعنی بلور
 و اکار و
 کاه اولور
 اولن بر
 ماضی زیاد
 ایدر همان
 بو معنی لی
 افاده ایدر
 لطیف تو می
 دان که هیچ
 نیست قوا
 نیست
 همچو
 تندرستی
 راست
 رفتن
 پیغمبر
 نزل
 فعل
 مضارع
 در کدر
 دگر
 بلکل
 که
 دال
 ساکن
 فعلک
 آخرن
 ضمیر
 خایب
 و
 صیغه
 حال
 و
 صیغه
 استقبال
 مخصوص
 در
 اگر
 صیغه
 نوک
 اولن
 بی
 وایمی
 صیغه
 مال
 اولوری
 و
 اندر
 و
 بی
 شنا
 کدی
 و
 کز
 و
 کلسه
 و
 با
 اولن

و حرف تشبیه و کلمه کبری معنای حافظه که خلوت ما را بشی از زیر پرده
 چون صبح در آفتاب جهان تیر تیر آید و گاه اولاد ترخیم بر تپیل نون خرفا بود
 بیه بوای معناده استعمال ایدر حافظه جو با صیبت نشینی و باده پیا
 بسا و دار چنان بال پیار حافظه جو باد غم سر کوی بار خواهم کرد و نقشه
 خوش مشکبای خواهم کرد اما چو امانه یار و اشتباه آید و بیداری اولاد
 کین معنای کاتبی میرساند ای کل خندان که دین ان چو نیست ز بهر لاله درو
 جو غم و غنوت بر باد غریبه و فتنه و کتیل بوران و حرف در علی معنای
 از ره وکیل در بر جان او زره و یکر اولاد و بو معنای اسم
 و فی استعمال اولاد نه کیم حافظه شیراز و بیشتر ساوی برکنم نه تا
 برکنم این و لغ ازرق فاع را تا ز بریم تقدیر ندارد و اسم و فی کلور کوش
 معنای سینه مراد اولاد بودن در که قبو بوسیم بر و سیم بر
 و بر و عیش معنای کلور شمع سعادت ابرار آن رتد که بار و بر
 از شاخ بیدر بخوری و نصیب معنای کلور و نفس غری زین خان

بهر کینه که در کینه
 بستره که در کینه
 بهر کینه که در کینه

این کلمه را در کتب
 و کتب دیگر
 و کتب دیگر

این کلمه را در کتب
 و کتب دیگر
 و کتب دیگر

آن کس خود و بر کویام و رفیع ایشان به جوفه پادشاه و بر وزن
 نطقن صیغه و امر و بعض ترکیب کرده صفت و فی استعمال اولاد
 و بر کس و گاه اولاد که افعال و معاد و او این کان کینی لفظ
 کلور آید آن نطقن فعل مضارع و در کلور دیگر پس معنای
 شویله اولاد که و فی چونکه اول نفس یوماری کلمه متر و ذات
 متر ضم میله و کسر را یله اسم فاعل و رسو ندر بر می معنای
 ذات معروف در وینه رابطه راستت مقدر و بر یعنی ذات سونگ
 در و تنها اشتنا کیده و یوقار و جیتان نفس و یکی اطلاق الکلی
 علی الجوز تبیلند و در و الا معلوم در که نفس مواری و اضر و فاعل
 مجموعند عبارت در صحرای رحمت الله افراد حیات و اظ و تفرک
 ذات خارج نسبت ده شویله مناسب کوز لری که کانه سوا فاعل
 کلوب صیغ و ضول قلبه ملاقات حیات معین اولاد و اضل
 صکره بر باره مکتب جاکون کسب و ارت ایدر تملی اول ضیق

این کلمه را در کتب
 و کتب دیگر
 و کتب دیگر

صفتی که در کتب
 و کتب دیگر
 و کتب دیگر

این کلمه را در کتب
 و کتب دیگر
 و کتب دیگر

جوف حیوانی دن اضطراب حاصل قلند و فی فروج حلت
 حاصل اولی که موجب مسکن در پس در نفس دو
 نعمت موجود است **پس** فتح با و عجله بعد معنای آرد
 و صوک و یکدر و گاه اولور که تفریح بله قصد اولور
در فتح و الی یوراد و ادوات ظرفیه و در فی معنای اندر
 در فلان فلان و یک اولور و قابو معنای کلور و خود
 گینی لفظ ایچون کلور لطیفه شد خوار بیچاره ای چاره کن
 رنج کشیم کرم در ناک و دریدن لفظند صیغه امر کلور بد
 و یک اولور و وصف ترکیبی اولور پرده در لکی و نفسی
 ده کی **ی** وحدت ایچون در **و** ایلی معنای عدد و تعدد
 افصح اولور که و اولفظ اولیه گاه اولور ضرورت نظم ایچون
 تلفظ اولور **اسری** کنن عقیقین نقطه میم کرد **شکر**
 در نیم و ونیم کرد و گاه اولور که و او دن صکن بر یا صلی الحاق

در نیم و ونیم کرد و گاه اولور که و او دن صکن بر یا صلی الحاق



اولور رو و موث قافیه سن استمال اولور مال
 طاق و رواقم زکی طاق بود خود بهمان طاق بنورست و وی
 بلک هر کله نوک آفرین و او ساکن اولیه طاق یا کلیتایز در
 جو وجود خود و خود ویرلر و بنوک انشالی و فی مرنه وار
 اما آفرین یای مصدریه لاحق اویلق و اوالیه ثابت اولور
 خوابه سنایی چکن زحمت توی و وی چون یقین شکر کنن تو تو
موجود اسم معدولدر معروف پس معنای ترکیب بویل اولور
 بویل اولور قدن صکن مرنه نفس ایلی نعمت موجه در و بر
 مرنه شکر واجب و عطفی ایچون در بر علی معنای
 نفعی ده کی **ی** وحدت ایچون در شکر ده کی **ی** اولی بود که
 یای تنکیر اولاه وحدت ایچون و فی اولیه جایز در **واجب** اسم فاعلی
 لازم در و یک اولور یعنی مرنه شکر اعلی و اجیدر **در**
 لغت بیلور یکدر تنها معنای اصطلاح شعراوه برینته ویرلر

کر که ایکی مصرعک آفری متوافق اولسون کر که اولسون
 از دست وزبان که بر آید از حرف ر و عین معنانه از لاف
 نلایون و یک اولور گاه اولور که الفی جزو یارب کسور
 استعمال ایدر همان معنای اولور بیش سعدی اگر روزی
 بر فرود ز نادان تنک روزی تر نبود دست ای یک
زبان فتح را یله وضع له و بانکی یرینه فایله لغت در بورا و ده
 و یک اولور لسان معنانه او بالکته و بیرون زبان کبی
 و مرند که دی اولاشلا توقا و یلی کبی و غیره انار دی استعمال
 اولور که کاف عین نوک کسه بیل و ناء علامتله که معنانه
 ذکر ی کچندر تور آورده غیبی لفظ اچوندر و بعضی را ایتدی انا
 معادن و فی خالی دگولدر یعنی یککرا اندن و دندن کلور و بو
 مؤرد شکر کلمونه دلالت قصدا و لندی یعنی شکر لساندن
 غیر سایر جوار حله و فی اولامنه اشارت قلندی که از عهد

نکته

(تور) ای کچندر تور آورده غیبی لفظ اچوندر و بعضی را ایتدی انا

شکرش بر آید که تعلیل اچوندر زایه مقصد و منفصل اولق
 جایز در آتا بویده بهر حال قرأتی اتصاله تلفظ اولور ضرورت
 وزن اچون عین فتح عینله حتی و یک اولور ش ینه غیر غایب
 صه تعالیه راجع در بر آید قاپویه کله و یک در حقیق مراد
 یعنی اول حقیق شکر و عیندن جیوه ظاهرا و لا اولمر کاته استقام
 بطریق الانکار در اعلوا او شکرا و قیلدن عباد الکلور
اعلوا امر حاضر جمع مذکر در حال ایوک و یک آل اکثریا
 خفیم شانی اولان یرلرده ایل بیت معنانه کلور و مطلقا
 اتباع و اشیاع معنانه و فی کلور و بر و فی آل سران معنانه
 یعنی حرارت آفتابدن افق سما و صوکی اراقدن کورن
 نسیم و برلر و ذی آدم قالبه و جاده رانچ لرنه ویدلر و
 مکه ده بریرک آیدر لکن بورا و ده بونا مراد و کولدر
داود علیه السلام انبیای بنی اسیردن در سلیمان بنی نوک

ال کورن که در شکر که بورا و فی لاجل العظمی اولامنه

و دیدیر که آل اصله ایل ایکی زایه تضغیر که
 ایل کلور یا عین یه و شمع الفه قلب اولور و بعضی
 اول ایکی ویدیر و اول الفطیبه اولور مکه

آتاسی در زبیرا کا اینقدر آلی بوداده منصوب بر منادای مضاف
 و او ده و وفی نداخذ و قدر تقریرک یا آک و او ده و یکدر
شکر منصوب بر یا مصدر تیت او زر نه تقریرک و اشکر و اشکرا
 دیگر او لا یا حالت او زر نه تقریرک حال کونیک شاکرین و یک
 یا منفرد او لا او زر نه تقریرک اعلموا الله و اعبدوه و شکر
 و یک او لا و ابتداء یوزر و یا ما جودند **قلیل** از در من و من
عینا و عبد که جمع در **ی** ضمیر کلم و قل و در **شکر** مغرور عینی
 فاعل در صیغه مبالغه در یعنی بنج شکر ایدر قولای از در
 و بویاتله مصنف استدلال ایدر شاکر که حقیقی او ایا نیک تر
 میتر او لا و غنه **قطع** لغت پاره و یکدر اصطلاح شلوه
 بر شمع دیر که مطلع اولیه کویا شعر تأثدی که غزل یا قصید
 اوله کر کدر بر باره در **بن** ماه به که تقریر خویش **بن** قوه
 خبر معنای و بوداده را مقدر در بن را بنده و یکدر در **مان**

این شعر در زبیرا کا اینقدر آلی بوداده منصوب بر منادای مضاف
 و او ده و وفی نداخذ و قدر تقریرک یا آک و او ده و یکدر
 شکر منصوب بر یا مصدر تیت او زر نه تقریرک و اشکر و اشکرا
 دیگر او لا یا حالت او زر نه تقریرک حال کونیک شاکرین و یک
 یا منفرد او لا او زر نه تقریرک اعلموا الله و اعبدوه و شکر
 و یک او لا و ابتداء یوزر و یا ما جودند قلیل از در من و من
 عینا و عبد که جمع در ی ضمیر کلم و قل و در شکر مغرور عینی
 فاعل در صیغه مبالغه در یعنی بنج شکر ایدر قولای از در
 و بویاتله مصنف استدلال ایدر شاکر که حقیقی او ایا نیک تر
 میتر او لا و غنه قطع لغت پاره و یکدر اصطلاح شلوه
 بر شمع دیر که مطلع اولیه کویا شعر تأثدی که غزل یا قصید
 اوله کر کدر بر باره در بن ماه به که تقریر خویش بن قوه
 خبر معنای و بوداده را مقدر در بن را بنده و یکدر در مان

موز و قدر **ب** با و عی نوک گریل و نا و اصلی له بوداده ایو معنای
 نیک لغظنه مرا و ف و و بروی ایوه معنای کله و آبی لغظنه مراد
 اولور که خوف از تبلط و در **ز** دن معنای **تقریر** مصدر در **قصور**
 اکسل لک و یکد اولور **خویش** و او تلفظ اولخر خوابه الف کبی
 خانوک مخزنی که در زو و و خانوک اولی منفع اولخری یدر و در
 بوسیدنه فارسی ده اکثر بود که خا و مفتوح صحن صحن و خا و
 صحن اوع ضمیمه اشارت اولوب و او رسی یا زلزله شود که
 تلفظ ده هرگز و خلی یو قدر خوابه خواب و استخوان را که
 و خویش که بوداده کند و یکدر خود لغظنه مرا و ف و در خویش
 و ف بومعنای و و و بروی قوی قریب معنای کله و اسکر
 مرین خانه تو خانه و خویش و ان مر اگر چه بیکانه آن خویش و ان
 یعنی قوله همان یک که کند و تقریر من یعنی کند و اکسل لکنه اغترابی
 عذر برگاه خدای آفرین **عذر** عین مراد مضموم له و ذال ج و یله

اگر چه بیکانه آن خویش و ان
 مر اگر چه بیکانه آن خویش و ان
 یعنی قوله همان یک که کند و تقریر من یعنی کند و اکسل لکنه اغترابی

حروف در **ب** صله ایچوندر **درگاه** قابواوکی الفک حذنی مایند
 بلکه هرگاه نوک که آخری الف له تا اولسه الفک حذنی جوارز مکرر دور
 راه و ره چاه ویم پال شاه و پال نه کی و بونکی امتحالی و فی مهر و ار
آور را نوک فتحه سیده آورون لفظن در صیفه مضارع و کتوره
 و یک اولور یعنی عذری حد اقا بولنه کتوره و ایما اعتدال
 این **و** رنه سزاوار خداوندیش **وز** و از تقدیرین در مرتع
 و ملیل ساقط اولش در آرد فی اگر لفظن در کفیف اولش در جوف
 شرط در **ن** فتحه و کتیل حوف نئی در کله لک اقلنه داخل اولور
 حکم قصدا و لنائی برآمده متصل یا ز لور مثلا افعال و مضارعه
 و اسم فاعل و اسم مفعول صیفه لرنه نداشتند و نداشتند
 و نداشتند و نداشتند و نداشتند و نداشتند و نداشتند
 مستقله قصدا و لرنه منصرف یا ز لور آون نه نام علامت الیه
 جوامرده و اسماء مضارعه و اسم زمانا و اسم مکان و نفعون و مبالغه

این کتاب در بیان معانی و احوال و سیرت و عادات و تقاضای
 و نداشتند و نداشتند و نداشتند و نداشتند و نداشتند
 و نداشتند و نداشتند و نداشتند و نداشتند و نداشتند
 و نداشتند و نداشتند و نداشتند و نداشتند و نداشتند
 و نداشتند و نداشتند و نداشتند و نداشتند و نداشتند

صیفه لرنه و اسم فاعل که مفعولش متعلق در الفک نئی و نئی و نئی
 و نئی علی بن اسیر لطفی جبری نه حیدری و نه وانی کامله
 و نئی کل و نه و نئی دلی **و** گاه اولور که آون نه مایر نه الفکان
 ایدر در توصیف نئی قصدا و لور برعکس اولی بوسیدن در کمال
 مصدری صفات قلور یا و مصدریه و اقلر اولغه قابل اولور ایدر
 بودم ده هرکس که تا و ان بون **که** و نئی مژدن جان بود
سزوار لایق لوسر لایق **خداوند** صاحب و مالک معنانه
ی مصدریه در **ش** ضمیر غایب راجع در حق تعالی یعنی و اگر
 عذر رتبه اول حقیق مالکیت لایق لو کس نتواند که با او
کس فتحه کافله که معنانه **ن** نئی ایچوندر **توان** توانستن لفظن
 فعل مضارع و در نتواند قدرت یتر و یک اولور **که** نه خواجه
به صلوه **جای** مکان معنانه سیر و مک و در حزن یا دلی
 جایز یعنی کسه نوک کوبی یتر که بر نه کتوره بر خوان نعت بی

این کتاب در بیان معانی و احوال و سیرت و عادات و تقاضای
 و نداشتند و نداشتند و نداشتند و نداشتند و نداشتند
 و نداشتند و نداشتند و نداشتند و نداشتند و نداشتند
 و نداشتند و نداشتند و نداشتند و نداشتند و نداشتند
 و نداشتند و نداشتند و نداشتند و نداشتند و نداشتند

این کتاب در بیان معانی و احوال و سیرت و عادات و تقاضای
 و نداشتند و نداشتند و نداشتند و نداشتند و نداشتند
 و نداشتند و نداشتند و نداشتند و نداشتند و نداشتند
 و نداشتند و نداشتند و نداشتند و نداشتند و نداشتند
 و نداشتند و نداشتند و نداشتند و نداشتند و نداشتند

در بعضی هم جا کشید **خوان** براده سوز معنای در و در
انوک این طعام آراسته ایدوب پیر و او رسی در الف ثابت
اما سوزی سفاک مکتور و او مفتوح الف ثابت استعمال اول نور
جوهر صیاح الف ده مائیل اید خوان اراسته فرق بیایلیک
اگر این طعام اولی و طبع اولور سه مائیل ویرلر و لایق اولور
خوان ویرلر دوک و خوانن لفظنن ام کلور اوق دیگر اولور
تدات و دعوت معنای وصف ترکیبی و فی استعمال اول نور
سبع خوان کی فین و او ثابت اولور کان معنای کلور آما
افعی اولور که کان معنای او لیاق و اولور نون اراسته الف
یازمیلر و فای فیه صیر که ایله لفظ این لرو خواننک فیه
حقیقه در **کسر** با ویریلر عوف نی درنی بان جان سوز عیله
اولور **دریغ** معروف **ش** ضمه عایب راجع در حد **توسعه**
کشید کشیدن لفظنن ام منقولدر چکلنی دیگر در بکل

مارسی که جرد ماقبلنوک مقوسبی حفظ ایچون کلور افعال
او آفون لاصق اولیاق اگر صیغه و مافی آفون لاصق اولیاق
اسم منقول اولور و اینست و ضافته کی و کر صیغه و جمع مضارع
آفون داخل اولیا صیغه عام فاعل اولور و اینست و اینست کی
و سایر اما او آفون جرد می فیه حرکت ایچوندر کریم و شرف
و این کی حالت توصیف و حالت اضافتی نه ماصورت
یازر لر باد او قنور او زرنه برمنه یازر لر شرف او ده جوا
و شایسته و تاج و تخت کی اگر الف و نونله جمع ایدر لر ایسه
و یاد مصدیه لاصق اولور سه کاف عجمیه نوشت اولور خواجه
و مکی کی و عرب لغتنن کی آفون ناز تانین اولان اسم
فارسیه نقل اولور قدن صکر بوقیلردن اولور عجمیه و قن
کی و یافون ناز اصلی کی تلفظ اولور او زرن یازر لر قن
و سحلت کی گاه اولور که ماعلامت می و اتن و زرن ضرور

او تدر بر حرف ساکنه افتیاج اول نور اول وقت و فی صریح
 ما تلفظ ایترا قبیح و در افصح بود که فقهی شکر که تلفظ این
 شویله نه صریح ما تلفظ اوله و نه الق تلفظ اوله لطیفی
 ای شاه سکره و در دله عیاره تاکی اوله بیچاره باز بفرات
 یغی اوله عقل و ریغ سوز سوز سی قویون چکلی در **سبب**
 ادیم زمینی سوز عیال اوست درین خوان یغی چه دشمنی دو
 و باران رفعتی حسابشده در رسید **باران** یغور در **سبب**
 رسیدن صیف سندن اسم معموله در تیشی و یک در یعنی
 خدانوک حساب سوز رفتی یغور قویه ارشدر برده
 ناموس بنه کان بکناه فاشی نرور **برده** معروف **ناموس** علی
 براده رافه و قاتر معنا سندن حرف صیاد که خانه نه ویر
 جی نوامیس کلور و ناموس الاکبر ویر فرشته دوقی معنانه
کنه انی مدوده نکر و حرف له معصیت معنانه یازق و یک

مقدم

درین صفت

ن حش

فاحش اسم فاعل و بر کس ایش و یک در **نرور**
 و بریدن لغظندن فعل مضارع و بر غیره و یک در حق
 ایتیم معنانه نشد بر سوز اما تشدید و فی استعالی
 غالباً تحریف عوام قبیلندن و در پس معنانه شویله
 اولور که قول لک وقار برده سنی برامز کناهل بر **نرور**
 و وظیفه و روزی بخطای شکر **نرور** **وظیفه** موقوف
روز رزق در و ویر یاک که جایز و که یای عز اوله نسبت
 ایچون وظیفه دیوی و یک اوله **خطا** معروف **شکر** نونک
 سکون و کانک فقه سیدل بارمز ایشدر کانک کسیر و فی
 او قدیار یغی بر اهل انکار خطا سیدل و یک اوله لکن سباق
 کلامه ملایم و کولدر **نرور** بانوک خطه سیدل بریدن صیف سندن
 فصل مضارع و در بدنه و فی قیاس اولور که راغیر مشد اوله
 اما تشدید استعالی شایع در پس معنای ترکیب بود که

روزین که یای

در رزق و طیفه سین برید از خطایله کسر **قطعه** ای گری که
 از خوانده و غیب **ان** کسر بمنزله حرف نداد **کرم** معروف
 ی خطا چون در صدق متقن **خوانده** کسر فایله خزینه معنانه
غیب کز لو بجه ای سن شول بر کرم سن که غیب خزینه سنده
 کبر و تر سا و طیفه خور دار **کبر** فتح کاف بحیله و سکون بایر
 اوده طیان کاف و یرر و مطلق کاف معنانه و فی استمال
 اول نور شیخ سعدی اگر صد سال که آتش فروزد اگر یکدرو
 اندر سوزد و فی جوقال که صواشی کونن کبر لر فردوسی
 یکی کبر بوسید زالی دیر بکنر اندر آرد بکار دار شیر **ترسا** اکثر نصایح
 طایفه نه اطلاق اول نور **طیفه خور** وصف ترکیب در فطیفه
 دیگر **دار** داشتن لفظند مشتق و رطوبت برین و دیگر
 و لفظ **ی** شول یاد که افعال و افقنه لاحق اول نور خطاب
 تصدی فتنه کیفیت مالون تجیر اول نور و بونوک تفسیر کشید

این کلمات را در جملات مختلفه
 و در کتب معتبره
 و در کتب معتبره
 و در کتب معتبره

پس معنا شویله دیگر اولور اوده و بته طین کاف لر و طیفه
 یدر رین **دوستان** کاف کانی قور **دوستان** دوستی جمع درو
 لسان فارسی کثر اولدر که حق بر کله و جمع اینک و لسه زاکر
 حیوانات فیلسفه اولب آفر ساکن اولور و آفرینه یلو کز الف
 و نون طاق ایدر لر و اگر آخری متحرک اولور بر الف و نون او کفجه
 به کاف فتح و فی کتور لر خوابگاه و فرشته کان کبه اگر جاد
 الحلاق اولور دن اولسه نایله الله جمع ایدر لر آسمانها و زین
 و بر لر کاف قنیه و یک **سای** چه نایان بود و مروج مکتب که از بر
 روزی شود مضطرب نوازند که و او از فتح آسمان و بر زده جیت
 تکه باد شمانه نظر دار **سین** و یک در ضمیر فطایر است
 فصیح بود که و او تلفظ اولفیه کاه اولور که ضرورت وزن لغوی
 تلفظ اولور **سوی** از غنث ترسم که و مساز نیست هم از توله
 بازین دله راز نیست و عام بریزد مکرر سنگینی و لسه و جان نداد

معنی و کنایه و کافیه
 و کلمه اولور بجه و کلمه
 اولور اول که و بیشتر

بویشتی و یک در مستقبلا تنوع و اویرنه الف و یا کهور فرما
 و فرمایند ویرلر یعنی با رادیه سینه بویشتی در تابت نبات
 را در هر زمین ببرد **بنات** تقدیم بایله نبتک یعنی در
 معنا سینه **بنات** نون مقدّمه بیرون بینه ویرلر و نبات توک
 نباته اضافتی ظاهر بود که بیانیته اول و نباته نبات تجسّس
 جسیله چشم کی **نور** بشتک در که او غلا بخوارن ایچنه یا نورلر
 فارسین گسواره ویرلر **زینتی** ارض و بر زمین سینه زینتی نور
 نونله و نونوز ایلکی سی و فی لغت در **پیشرو** را و ناسینک فقه
 پروردن و پروردن لغظندن فعل مضارع در تکیه ویکه
 و ماضی سنده سکون را و نانی له پیر و ژو و کبریه پروردید ویرلر
 بیرون بستی قزلبی میر بشتن بسلیا دیکر اولور و درختانرا بملوع
 نور و نری قبای سبز ورق در بر کرده **درختان** درختک یعنی
 قاعا بود که بایله النله جمع اولایدر درختا و نیلیدی اما

طریقید شول که لوازم انسانی در خلعت و جامه کیم درفته اثباته
 انسان مرتبه سینه لطاف ابرو و الف و نونله جمع ایلدی و درخت شول
 تازه یا شش یخ ویرلر که هنوز کسلا مش اولان کسل کزن مکرر چو
 ویرلر سولانا جاه و لذت زادم بر صفا چوله ویرم آن قدر بلند
 بر درخت آن به که بندم در ساق چوب را یعنی عامل کشیده
 یکدر که کسلوب کند ویه و وقفی اغای هنوز بتدی وکی میرده کسلین
 کوره و عاقبتینی ملاحظه ابر **ننه** کیم بن انوک درخت قدین کوز
 جی انجنوک عاقبت دوتنایینی مقرر و وترج اما او کیم خود با
 حضرتان روح الله روحه بوبتینن کی **لاه** خد کزن مکرر کزن
 بود و خلدک کیم درخته صار و بن کزد و یار بازارده درختی
 یرن استعمال اشدر مان استعاره طریقید ذکر اولمان قفیه
 اوزرینه در یعنی رنگ و بوی محبوبه مطرا و خوش بوی و تازه و تر
 اولشی لایله مقارین او لعلله چوب حقیر قوت غایبه و نایله متحرک



این کتاب در کتابخانه مجلس شورای ملی
ثبت شده است و شماره ثبت آن ۱۰۰۰۰ است
تاریخ ثبت ۱۳۰۰/۰۵/۰۱

کیون درخت مرته بین بولندر **خلعت** معروف بخمعت بر
خلعت ندرین در **نوروز** نیر اعظم یعنی کنش نقطه است
برسیه یعنی برج فلک او نه چکوی کونه و هرگز ملوک خم اوله
کونا جیدر ایدر ایشی یا نسبت اچوندر **قباق** یا یله یا سوزنی
لغندر اما وقت اضافت یا نوک اثباتی لازم در قفتان دیگر
و قباق سبزه اضافتی بیانی در **سبزه** یا شد **ورق** رانوک
نتم سبزه ایچ بیرخی **بوراده** علی معنا لند **کرده** کرده صینه
اسم مفعولدر ایلغشی دیگر در بر کرده دیگر اوزرینه ایلغشی
اولر کیزور و لشی معنا ندر تعبیه در یعنی دخی اغچره نوروز
خلعت چونه یا شد سیراق قفتان کیدر و لشی بو تدریه در
جمله سی فراش بار صبا جمله سینه معطوف در نه کیم وعصاره
جمله سی بو عطف مؤید و مؤکد در و الحاصل معنی شود یله دیگر
اوله خدا قبلند ندرش مال صبا ندرش زمرین دورته و لشی در و لشی

این کتاب در کتابخانه مجلس شورای ملی
ثبت شده است و شماره ثبت آن ۱۰۰۰۰ است
تاریخ ثبت ۱۳۰۰/۰۵/۰۱

ابر بار کایه نبات نباتی هر زمین بسلیه و یو بوی رشت
و اغچره نوروز خلعتی اچون یا مثل سیراق قفتان کیدر
تا و سوا القادر غلی مایشا جمله سینه وار نه اما او کوفتانه
سختی نبات نبات جمله سینه عطف ایدوب قریبینه عطف و یا سینه
و کرده و نهاده لفظی کند و ندر معنا سینه الحق و بعضی نسخ
و نه پیرنه و کند و ندر واقع اولر غنی تصرف ناسخه عمل ایتوب
بو کافریه کتوریک سینه نکل سینه فتمه اربطاطی ملا فتمه و لغت
تعصناته و نکلته اربطاط اعلی در کمال غنی علی القاطی
الحق و الحقات شایع را بقدر و سیم کل کلاه شکوفه بر سر نهاده
الحق طندر غنی و را و غلغلی و یک در **شایع** براده براق
و یوشین دخی ویر **موسم** وقت جمعیت و یکدر **کل** ضم کاف غلی
معروف و مشهور بر چک در و هر چک دخی اطلاق اولر و لشی
کل شغنا لوشغنا لوجکی و از جی مرغوب اولان سینه یی کلر و کلر

تعبیر ایدر مثل از حق سیر که اندا تعجب اولیه کل گشت دیر
 و بر خنصر بر که قوم و ار است کل زمینی و بر لر و بعضی نیده
 موس قدوم کل و شورش و بعضی ^{اوله} ندا قدوم موس کل و شورش
 قدوم ضم قافیه مصدر در کلک و یک در **کلاه** بورک در **شکوه** چک
 سر بادش در **ناده** ناده لفظند اسم منقول در قوش و یک
 مستقبلا شد الف ضرف اول نور نهر و نهد و بر لر یعنی براق و
 غلغله کل موسند و اتر و چک کلاهی باشد قوش در و بول
 و فی عطف ماسبق که ملاحظه اوله و عصاره و نایی بقدرش شد
 فایق شد **عصاره** ضم عینله و تفتیف صاوله صقند و یک در **نای**
 قایش معنانه در فی لفظه مرادف بلکه انده تفتیف اوله شد
 اکثر یا ناک دو و کن و فی قاشل اسمال اول نور و نستان عبا
 اکاشا هر در نیده کیم لغت حساسیه ده قاشنی در و کن نای
 نقرع اوله فی در و هم بعضی شعرا نکل شعردن و فی قافیه اول نور

بیت هر ناوک فی کز قور سر بر دلی جا کیم نایچ شود و ناک کور سر
 و مشکو مولود که بشنوازی چون حکایت میکند که واقع اوله
 مطلقا قاشش در که حقیقت انسانی ده کنایت در نیده کیم مولانا
 انوک شرف کاشی دن ناکم او اید نوب و کاه قلم طوبت ^{سبت} منا
 بیان ایلندر و بعضی منشآتین قادی آیام فراقده حکایت و نوا
 آلام اشتیاقدن شکایت کوس توب بوقطعه در علی طریق التضمین
 بویور و غی بومعنا مؤکدر و شرف فامه دلم را ترجمان بنو
 از فی چون حکایت میکند باز بان تیز و شمس اشکبار از جدای
 میکند و در فی نای بوغاز در که عوچه خلغوم و بر لر بوراوه ^{نسب}
 اوله که نای ده مراد خلغوم اوله زیر **اشهر** کوچ ماله دیر لر غریبا
 مستعمل لغت در عربی شینوک فقیه سیر و فقه سیرل جانز فارسی
 فقه شینل شایع اوله در پس کج بال قامشوک صقند و سی
 بلکه بوغاز عصاره سی در یعنی مابار و سی انواع از بار و اشجار

و طبع

واصناف اوراق و انجاشه مطامع و ملاحم و اخذ اید
 تارن طوبورب و ایاة لرینه بوکسوب و فی مقامه کلورب نشسته
 عصر ایدوب اوله برکونی استراخ ایل شو بیک افی شمه ترتیب ایدوب
 خانه لری ممتلی قلور باذن الله تعالی و قدره اقل زمانه اچین
 علمه یغ باه مبدل اولور و لور طوبورب ایل بران غرض و غرض لری ز
 غایت جوس نشسته بر مشرق کیم اکنوز نبور اما اگر تالان نشسته
 مراد اولور سبی را شهید شکر معنانه اولور و بعضی نسبی یا بی
 نالی و نسبی **نالی** بر نوع اچین طوبورب و قاش در و ویدر که تکلم
 قلم اچیناکی اینه جویک تیل لر در قشقی از لب جوی عدوی تو بر اندر
 زین لبیب کاسه و زرد توان آمدن **کاسی** نالی شرح زمانه و ایماجه در
 موی شرح زمویه ایشیج انگبار **فایق** عالی در **شش** شده سینه سینه
 اسم معوله در اولش دیک در زبر اشدن انتحال مقامه نایه صورت
 معنانه کلور نه کیم بودن کینونت معنانه در و گاه اولور که برک

برینوک

این کلمه که در کتب قدیمه
 آمده است و در بعضی کتب
 دیگر هم آمده است و در
 بعضی کتب دیگر هم آمده
 است و در بعضی کتب دیگر
 هم آمده است و در بعضی
 کتب دیگر هم آمده است

برینوک معنانه انتحال اولور نه کیم عین کان و صا برک
 برینوک معنانه کلور و شده رفت معنانه دن کلور شمشیر
 خوب بر در طبیعت که نشسته نشود جز بوقت مرک از دست و اوله
 رفت لغت در شودن و بر لر شدن معنانه **شش** غرض در دین
 فتنه بر تاختن زلف یک زره در لغت نیارست که بشود باقی و غنا
 او و کریم و داد خون از دن کان و اب رخساره یم شود **پس**
 معنانه بیلور که دنی نایک عصاره سی اول ضا نوله قدر تیل عالی
 شهر اولشر و تخم خا بر بقیش نخل با سق کشته **تخم** تخم نایل
 و سکون نایل معروف در کاه و لور لفظ مر غله ترکیب اولور تخم مرغ دیر
 بکرده معنانه **خا** معروف در **تربت** بلمکدر **نخل** خا باغی در
 و چکر کرده استغان ریحمن قدر لرو کلن را و غلا خنجر تفرجه لره
 دوزب باشنده و بوبین لرینه طقد نایک زینت بهایینه دنی دیر
 اما نور او مراد معنای اول در و مصدر دنی کلور انگار و خا
 انگار

این کلمه که در کتب قدیمه
 آمده است و در بعضی کتب
 دیگر هم آمده است و در
 بعضی کتب دیگر هم آمده
 است و در بعضی کتب دیگر
 هم آمده است و در بعضی
 کتب دیگر هم آمده است



انگرمعنا نه **باسق** اوزن در با سقا اوزون فرما اوزو کنه دیر لر
 جعی با سقا کلور **کشته** فتح کافی بچیده بوراده اولش دیک در
 کشتن صیفه سندن اسم معنوه در دوغل دیک در مثلاً کیدر کن غل
 عودت معنانه و بر فالون بر فاله دوغل انقلاب معنانه و بون
 در که اولق معنانه استعمال ایدر لر صیرورت معنانه که بر فالون
 بر فاله استعمال انگردن عبارتدر کینونت معنانه استعمال لغت
 و کشت که سیران معنانه کلور بونون در که کل کشت و کشت کل از بون
 جای با تو بای موس کشت کلستان دارو بکر چون عمری سر کشت شانه
 پس معنای بیل در فرما نوک جگره کی اولضرا نکه بسله بیل اوزون
 فرما انجی اولشدر **قطر** ابر و باد و دود و خورشید و فلک در که از
 فتح بیل و مانوک شویله ماه لفظندن تخفیف اولشدر ای دیک در
 معنانه و شهور معنانه که بر سکر اونه کی بخشنده بر نه دیر لر
 یاد و رقر و بایر غشی حسابنه و دی فرس ایا نوک افن کنه

دیر لر



دیر لر **خورشید** کونش در و اوری و ویلو کز خور و اوری
 ترو ستر قافیه سندن استعمال اولشور کشتن معنانه دخی کلور
 معشوقه مناکم رشکر نه و غیرت خورست بانس فرانگ که برین بایه در خور
 و شید و خی یلو کز کشت در فرد و بر و کشت از ان سو که تانبه شید
 بر آید یکی پرده بینم سبیل و لفظ خور ایل شیدر ترکیب تر کتب
 ایکنی بر اسم ایدب کشته الملاق ایدر لر خور شید دیر لر یا لک
 خور و یا لک شید اطلاق مریب الملاق اکثر و شایع در **فلک**
 فانک و لامک فتح لر یله کوک و چرخ آسمان معنانه جعی اطلاق کلور
 بیلج یعنی بون و آی و کون و کوک جمله ایش در تا توانه کن ای
 بغفلت خور **نایان** انگ در و انبرخی **ی** وحدت اچوندر
 کف بورا و آیه معنانه در عجب راه دیر لر و دخی کوک کشت
 کلور **آری** آوردن لفظندن در **ی** خطا بچوندر کتون
 دیک ولور آری بردخی که یا نفس کله دن اول او در معنانه

دیر لر

والتوفی ویرانم و بای معنا نه کلور **فعلت** معروف در **مخوری**

و اوزی در خورون لفظند فعل مضارع در **ن** ننی ایچند
بیمایین و یک اولور بعضی نه ده بایله جورک دمنس اولور
استقام از کاری اولور یعنی بر میسین ییم **بسن** معنا بویله اولور
تاسی برانکه الکه اکثره سین یعنی حاصل این سین دخی
یعنی سین **بدر** بر تو سر کشته و فرمان **بردار** حرف تخصیص
لام چاره معنا نه بر او انوک ایچون بر منیم ایچون دیک اولور
وصف ترکیبی در زنی قرار دیک اولور **فرمان بردار** وصف ترکیبی
بویرق و وچی دیک اولور **بردار** بانوک فقیله برندن لفظند
اسم فاعل در ایلتی دیک در قیاس اولو ایدی که بر داردی
مضارع اولو ایدر لکن مستقبلا تنه با مفتوح قلندر و ایتدیله که بر
که کسک دیکدر انوک مستقبلا تیله فرق ایچون مفتوح قلندر **بسن**
معنا شویله که تو سندن اوترونی قرار و بویرق و وچی در شرط

انصاف

انصاف نباشد که تو فرمان **بسرک** **شرط** و **انصاف** معروف در

باشتر با تیرن صیغه سندن فعل مضارع اولو دیک در **بسرک**
بانوک و رانوک فقیله برندن صیغه سندن **شرط** کیدی **بسن** معنا
شویله اولور که انصاف شرطی اولو اید که سن بویرقه القیاسین یعنی بویرق
دوقیاسین و قی که مصنف بیان تجدد و تحریف عبادت و **بسن**
شکر و تنبیه **بدر** و قصور و اعلام تقدیر از راق و تنبیه طریق
توکل و تبیین عجایب قدرت الله دن فارغ اولو یسه الطان **حقک**
ذکر و توطیله **بسن** تصدیقه شروع ایدوب بویرقی که **بسن**
از سرور کائنات **سرور** سین مفتوح و راه ساکن و **بسن**
عظیم شانی اولو انوک استعجال اولور **کائنات** مخلوقات
معنا **بسن** یعنی خبره در مخلوقاتک سرور سندن یعنی حدیث نبوی
ثابت اولو **بسن** ثابت اولو ان اشاعه ده یک از سزکان و **بسن**
اولو **بسن** ککر و **بسن** موضوعات و رحمت علیمان و صفوت **آدمیان**

اولا تسليم بريم بريم بريم
والتسليم

تَبَّاهُ الْكَلْبُ

3

شون مانون الله
وسخنی کرنا ویکو روپی
شکرو روپی
انعام

دیگر یعنی هر نبوت که ظهور از علامت و ارور یا نور نبوت بر
 مبارک النبی نوک تنویر بدن کنایت اول که علامت صدق
 در نه کیم و چشم در کونان کنه آيات مبینه لکان منظر
 یبیک بالکیر قال بعض العلماء فی قوله تعالی کاد زینت
 و کون غنم ناز بوبر مثل در که حق تعالی رسولی حقند اور
 یعنی او نوک منظر نبوت و الدرد و اگر چه تلاوت قرآن دل
 او غنم و دخی و سیم حسن الوجه معانیه کلور و بومرغ
 صناعیت شعریه رعایت ایدوب و درت لفظی جنیس معترف او
 شلو بیل کتور و کفن من زمن یمن کچی بیت جم دیوار
 امت را که باشد چون تو پیشبانه جم جم غمی نوک کسره سیده
 و بار و سیم نه دیک در ذوی العتوقک غیرند استعمال اول نور
 مانلفظ اولنر اماگاه اولور که ضرورت وزن دن کسره بی ا
 ایدر لر یا حاصل اولور **پشتیبان** پشت ارقه در بان ادا

نسبت در

نسبت در جم معانیه شته بان و سکه بان ویدر لر دوه بی ایت
 دیک اولور پس پشتیبان دیک ارقه طوچی دیک اولور مراد
 اندن خلیه و سندر دیک در و بتا ترکس پشتیبان دیونبار
 دیوار فطیر لعد و دایه او متن استعمال ایدر لر معنا بویه اولور
 یعنی نه غمت دیوار نه سنوک کچی طیس اولور جم باک از سیم و ایزا
 که باشد نوک پشتیبان **بالت** باد و بیلد ایتنگ در مبالا معنا
موج معروف در دکرک اضطرار بدن حاصل اولان مجینه دیر
 و دکر در دریا معانیه و دخی تیر بوزجی آنه و قاقوق دینه
 و سواد شهر و ایکی طایغ اورتانیه و آو جزیق بیل و سبزیه
 شدن رجنه و دوه نیک قول غنم یرمغه و قدر قماغه ویدر لر
آن بوزاه اولور دیکدر مرزا معانیه اشارت چونر را قریه
 و استعمال افصح در وگاه اولور که محبوب بارک خوب لعی حالتی و فی
 اطلاق اولور شیرین لک دیک اولور حافظ شیرازی شاهد

آن نیست که موی و میانی دارد بند طلعت آن باشد که توفی دارد
نوع علیه السلام فرستاد در قصه سی مشهور طوفانی و کسی و فانی قضیه
 معروف در تطویل احتیاج یوق **کشتی بان** کج و دیک در طالع معنا
 زیر لفظ کشتی فتح کاف و سید کی دیک در سفینه معنای نه بان لفظ
 اولش معنی شویله اولور که نه قدوه کز موصی بن او که نوع
 علیه السلام کجی اول **بلغ** العلی بکماله **بلغ** فعل ماضی در فاعلی اید
 مستکن در راجع در حضرت محمد صلی الله علیه و سلم بلغ و بلغ
 ویر یعنی اید شری اوکا فعل یفعل با بنون مصدری بلاغ
 و بلوغ کلور **علیک** ضم عینل و قصره علیا نوک حج و رجا
 رفعت و یکدر و علیا ضم عینل اعلی نوک مؤنثی در کله لفظه
 علیا و قصر و مزجایز در السماء العلیا و السماء و ات العلی
 ویر لرا علیا فتح عینل و قصر و مدره مکان مشرف و عالی
 علی فتح عینل و قصر و ف و در از ره و یکدر بر معنای و اما

صورت

صورت النع یاز لور فعل ماضی در خلا یعلو علوا بان
 خلا فی الارض ویر لرتکبته معنای یعنی کبر اهل اولور و خلا لفظ
 ویر لرتکبته معنای یعنی قدر اید در خلق و فی علی فی التشریف
 کبر لا مله یعلی علوا و علیا و هم علیا یعلی ویر لرو فی علوا
 عینل صورت النع اسم کلور بو تقدیر مد و قصر جانیر در علوا
 ویر لرفعت معنای معنی شویله اولور که منتزعی رفعت لور
 اول رسول کایله **کشف** التوحید بحاله **کشف** فعل ماضی در
 یفعل با بنون آجدر و یکدر **دبی** فتح قالد و قصره بورا و فیه
 نوک حجی در کجی قر کله لری دیک در و زیاده قر کله دیک در
 و با لار و سکی کج کلرینه ویر لریع کوز جهات قر کله لری اید
 جایلله **حسنت** بفتح ضمه **حسنت** فعل ماضی مفرد مؤنث
 غایبه و لفظ **جلیع** اگر چه ظاهر مفرد در معنی ده جمع اولور
 کل جمع مؤنث اعتبار یله بو کاسند اولان فعل و فی صیغه مؤنث

لکار جارح
 المجرور متعلق
 بفتح لفظه فتح

ویر لرتکبته معنای یعنی کبر اهل اولور و خلا لفظ ویر لرتکبته معنای یعنی قدر اید در خلق و فی علی فی التشریف کبر لا مله یعلی علوا و علیا و هم علیا یعلی ویر لرو فی علوا عینل صورت النع اسم کلور بو تقدیر مد و قصر جانیر در علوا ویر لرفعت معنای معنی شویله اولور که منتزعی رفعت لور اول رسول کایله کشف التوحید بحاله کشف فعل ماضی در یفعل با بنون آجدر و یکدر دبی فتح قالد و قصره بورا و فیه نوک حجی در کجی قر کله لری دیک در و زیاده قر کله دیک در و با لار و سکی کج کلرینه ویر لریع کوز جهات قر کله لری اید جایلله حسنت بفتح ضمه حسنت فعل ماضی مفرد مؤنث غایبه و لفظ جلیع اگر چه ظاهر مفرد در معنی ده جمع اولور کل جمع مؤنث اعتبار یله بو کاسند اولان فعل و فی صیغه مؤنث

و شده است و به دعا علیه ویر را تا مطلق ذکر اولی و ضمیر او
 ما که یکم خلافت قرینه اول یعنی تو که جوق لی دعا شدند و فی زارک
 او تنورم **بیت** کرم بهی و لطف خداوند کار **کرم** کافی غری و روانه
 فقیه لایله لفظ علی در ایلوک و دیگر جودت معنای مع و قدر را
 فارسی دلی که دیو صاغی ویر لکرم و یک صاغرم و یک اولر
 لکن فتح کاف و سکون رایله اولی باغ چو بخند ویر لکرم و کرم کاف و سکون
 رایله ایچ قورونه ویر لکرم بویستیم جمع اولشدر کرم بیای
 ارم کرم بو و کرم بخورد بکوشن هر که بگفت کرم بگفت کرم **بی**
 و بدن لفظند غیر قیاسی صیغه و امر و کور و یک در ضرورت وزن
 اجلدن معطوف علیه که معطوف او ترساند یعنی کرم لطف بیتی
 اولر کرم و لطف خداوند کار بهی تقدیرین و در وصف ترکیبی
 اولر دور بهی اوزاق کوبی و باریک بهی اینی کورکی و سایر
 و فی بونوک اوزرنه کور بیدر و بیدر و بیدر **کرم** او و دریا

کرم بهی و لطف خداوند کار کرم کافی غری و روانه

معنای اسم مصدر در وصف و امر و وصف ترکیبی و فی اولر
سار اوات کز تدر اصلی زار و را تا بفر کلمه کرده راسیند بیدر
 قلنور شلار خسار ویر لریوزی جوق و یک اولر یوزک بویک کلمه
 و در کرم لکنده تعبیر در پس **شستر** و یک صیاسی جوق و یک
 یعنی حق تعالی کرم و لطفی کور قور کناه ایلشدر اولر
 عاکنانه کعبه و جلالتش بتبصیر عبادت معترف که ماعبدناک حق
عاکنانه عاکنان عاکنش بوراوه ملازم درالن و لوف جمع ایچ
 عبادتنگ **عاکنانه** عاکنش بوراوه ملازم درالن و لوف جمع ایچ
 قاعه و فارسی اوزرنه ملازم لریوزی در زیر اعکاف علیه ویر لکرم
 و ادا معقل علیه و منه یکنون و عکند ویر لکرم و منه
 و منه والهدی مشکوفا معنای اخیر جمله مناسب رک و کولر **کعبه**
 حق تعالی تک اویدر اصطلاح مشایخ کعبه و نسبه تمام لاهوت
 و دایره و وحدت مراد اولر زیر ایچ عارفان و سالک لکرم
 و قبله می در **جلال** جمیع فقه سید مشهور و متعارف در لغت

کناه مراد می کعبه کرم
 روا شد که ارباب کناه مراد می کعبه کرم
 حق سبحانه و دعا الکره بر سر کعبه
 و ایچند ویر لکرم فعلت با فعلت لکن
 ان اظهر علیک فاذ هبت فاح قد غمرت کل یعنی اولر
 کتاب ایچند ویر لکرم بشول اصل کناه کار
 ایچند ویر لکرم بن اول کناه کار سکا اظهار
 ایچند ویر لکرم یا لغدوم و فتح کم محس معاف
 ایچند ویر لکرم ویر لکرم ویر لکرم ویر لکرم
 ایچند ویر لکرم ویر لکرم ویر لکرم ویر لکرم
 ایچند ویر لکرم ویر لکرم ویر لکرم ویر لکرم

واصله مشایخ حق تعالی تک خلق دن استغنا جهیل و
 غورنی نیغ و بی ره کنده ابتداء طریقه اولو لخنک ظهوره دیر
بیت *بما تک فی کثر الحقایق سایر و لیسن له الاله جلالت سائر*
عبادت قولی در معرفت اقرار ایدری در *ما* و *فی* ننی در *عبادت*
 فعل و فاعل در عبادت *ک* خطاب ایدری در *حق عبادتک* ای
 کمال عبادتک یعنی اولو حاکم اولو لغی کعبه سنوک توجه ملازم برای
 اقرار ایدری که بزرگالاین قول لغله قول لایق این *ما* و *ای*
 صفای *علیه* و *جالت* بتجیر منسوب که *ما* و *تاک* حق معرفتک
 و اصلک جی در وصف ایدری در و یک در کما سبق مثله *حکیم* بزرگ
 زیور معالنه *جات* معشوقک کمال حسنک ظهوره دیر برای
 رغبتن و طلبین زیاده ایتک ایون براده ذات حاکم صفات
 بره خلا بیک قلوبی جلب انگیزی تجلی سنه دیر *تجیر* حیرت
منسوب معروف *ما* و *فی* ننی در *حق* فعل و فاعل در معرفت

در عبادت
 در معرفت
 در عبادت
 در معرفت

ک خطاب بیرون *حق معرفتک* ای کمال معرفتک یعنی اولو حاکم
 عالی زیور تک وصف ایدری در *حق* متعلق لر که بزرگ برای
 سکا لاین بملکله نته لیم بویرش در *حق* *الله* *کمال* *لیسانه*
 و *کمال* *الناس* فی ذات *الله* *حقا* اما او کمال بعضی اکا بر دن مروی که
 کن *حق* *حق* معرفتک دیو حق جل و علا نون صفات ربوبیت
 و الوهیت و وحدانیت و سایر نعوت جلالت و جلال بر لا تصانوک
 معرفتی علم البینی و عین البینی و حق البینی حصوله اشارت
 لو کشف الغطا و *ما* *ارودت* یقینا بودن عبارت در و *الاصغر*
 ای *الحق* *ببین* امام علی بن ابی طالب دن معرفت حق جل و علا صفات
 استغفار اولدی بویری که *ان* *تعلم* *ان* فی تصور قلبک *قال* *الله*
حق و *حق* *بخل* *قال* *محمد* *واسع* *رحم* *الله* *من* *حق* *حق* *علا* *حق*
کلامه و *داد* *حق* *حق* و *قال* *ابوبکر* *واسطی* *من* *حق* *الله* *انقطع* *بل*
خوس و *انتم* و *بایز* در که *ما* و *تاک* حق معرفتک معنی *حق* *الله*

در عبادت
 در معرفت
 در عبادت
 در معرفت

در عبادت
 در معرفت
 در عبادت
 در معرفت

اشارت اولای یعنی سنج کلا لایق موفقیل بیلین نه سنین بوموفت
 دخی سنو کدر دیکر اولای بویر مشرور که عرفت زنی بزنی و لولا فضل
 زنی ما عرفت زنی کما قال الله تعالی و ما ریت اذ ریت و کین الله
 زنی الایه **بیت** مع واتی بزات او نرسد عقل کل و صفات او نرسد
تذکره اگر چه سولیمانی اهل ولایت صنی عتدر بن الحقی حقیقت
 کینه اولدر بوسیدن آگاه می آید بیلور بیند الله
 یور و ار لاسی کسب ایالات سنو کدر کولدر بومقالا
 بوجلس بکونه بیکانه سین بوشعه کریم خوش بر و این سین
 متا کدره یوجه قلم متاک کلام کورده کیم ارته کمالک
 صف کیمی بوم اغوک بلام کولس چیوم کومرک الان خوش اول
نظم کریمی وصف او زمین پر سیده **لعل از به قشانه کویر باز کر**
 کر کاف عجیل بوراده اگر مستحق لفظندن تمیق اولخر را و آ
 شرط در ترکی ده مستعمل در دخی اویر معنانه کلودر عجمی قوی

دیر و دخی اودا تا فاعل کلودر اسکر آفونه اولستور انوک فاعلنه دلا
 مثلا کوزه کر و کشتی کر دیرر بز و آتی و شجاعتی معنانه **کس**
 کشتی در فیم کاف عریل **بیت** پر سیدن صیغه سندن فعل مضارع
 صوره دیک در **دل** یورک و کولکل دیک در **باز** بوراده
 انب بودر که دخی معنانه اولای معنا بویله در که اکثر
 که انوک و صفنی بزن صوره کولکل سرفشان سندن دخی
 سولیمانی یعنی حال بویله دخی نه سولیدر و یا خود بر نیجه
 بیان اولندر دخی نه بیان ایلدر و یک اولای و آحق معناسی
 مراد اولسه جایز یعنی انزن نه کشتی این بئور و یک اولای چو
 لفظ باز بوراده بویایکی معنانه استعمال اولنق راست
 و ملایم اولیجا ق تحسین لفظ ایچون کلمتی در زاید و دیو حکم
 مناسب و کولدره **عاشقان** کشتگان معشوقند بر نیاید
 ز کشتگان آواز **عاشقان** عاشک جمعی و عاشق لردکل

اولور **کشتگاه** کشته ختم کاف عربی که کشتن لغظند اسم
 مفعول در الف و نون جمع اولی و کاف ثانی که جمعی در
 آخر کلمه ما اولی ای چون قاعی سابقه او زرنه جمع ای چون زیاده
 قلعش در و پلشتار و یک در **معتشور قنر** معشوقه اند ^{تندیر}
 لغظ اند بوراده را بطم و است جمعی در یکانه اند و رفته اند
 یاد لر در و کشتال در و یک اولور آخون الف و یا و او و
 اسم اولشسته جایز در که الف برینه یا کتوره لر آشنایند و لر
 ینزکی و آخون ما و رسی اولان اسم لاصق اولسه الینی اثبات
 ایدر لر مثالی یکدی بونار دن غیر اسم متصل اولسه الفی
 حذف ایدر لر جانند و نشافعی ینزکی گاه اولور که است
 سی طور رکن کتور لر فواید شای این گروه که نور سید استند
 عشق و جان و زرخیر استند و دخی نی معنای کلو که محمول
 عدون عبارتند از **انورک** قدر زنده اندر کینه کشته و لو

اند ساله ز فیره و حکم **بر** بوراده علی معنای در نیاید
 کلمه دیک در یوقار کلمه دیک چتر دن تعبیر در اصل استعمال
 یا تن معلوم در **آواز** او در صوت معنای و آخون برادر سی
 زیاده ایدر پچا و دیک اولور صیت و صرا معنای معنای
 شویله دیک اولور که ناشتار معشوق لر که دپلشت لر در
 و پلشت لر دن آواز چتر یکی ارضایه دلان سزکیب مراقبه
 فرو برده بود **یکه** ایدر دیک در **صاحب** معروف **دلان** دکن
 جمعی در کلو کلدیک لر **متر** فتح سینله باشد **جیب** فتح جمعی و سکون
 یا یله بوراده یقه دیک در کربان معنای و دخی سین معنای
 و دخی کسک یغ مسافه کسک معنای کلو در **مراجه** لغظ
 و وقعه و جاشغ و که دن قوقعه و یر لر مشایخ قدرش الله
 انسر ارم دین جبر اولان معلوم ایدر نک در حق بیانه کد و یه
 اولر غنه و اول علم بر او منت طلب ایتیل در و فی الرسالة القشیر

فی باب المراقبه المراقبه علم العبد باطلاع الحق علیه و استقامته
 لهذا العلم مراقبه لربه عز و جل جعفر بن نصر الخلدی
 رحمه الله مراقبه دن سؤال اولدر بودی که مرآت است
 لهذا فطره الحق مع کل فطره نفعنا الله وایاک بالمراقبه بعد
فروبرده اشعه ایلمتی ویک در چکشی ویک دن تعبیر و
بود بود او ایدی معنانه رابطه در اکثر بود و استمال اولدر
 وجود معنانه اسم مصدر و فی استمال اولدر **نظای** ای جان
 دن بود خویش از تو **بیج** بودی نبود پیش از تو **ویم** بودی **نظای**
 صیغه ماضی و کینونت معنانه مضارع و او و مفتوح
 بود ویر امر غایب با و ویر اصل **بولو** و ایدی کثرت
 استماله و او حذف اولدر معنی شود اولدر که کوکل
 صاحبان در بری باشی مراقبه یا که سینه چکشی و در **ویر**
 مکاشفه مستغرق شد **مکاشفه** لغت استخذه و دشمن کرانکه

ویر اصطلاح متشایخ رحمهم الله تعالی رفع فی مقدار یک
 ملک و ملکوتی سیرانکه ویر ازیر احدین صحیح و وار و اولدر
 ان الله سبعین الف حجاب من نور و ظلمه یعنی حق تعالی بود
 یتمش بیک حجاب وار و نور و فی ظلمت و یک در بیک که
 مر حجاب کشف بر عالم سیر اولدر پیشش بیک عالم اولدر بود
 یتمش بیک عالم بتمازها و انسان موجود در هر عالم کوره
 انسانیک بر کوزی وار و که اول کوزله اول عالمی کشف حاتن
 سیر بر چون مرید صادق جبره و اراده اسفل السافلین **طبیعی**
 اعلا علیین شریعت متوجه اول و قدم صدقه فاده و **طبیعی**
 قانون مجاهدت و ریاضت و زرنه سلوک این پس اول **طبیعی**
 مرور و عبور این بتلیه و اول مقام مناسب حق و علی
 اول کار چرخ عبرت بین بغشلیه اول در حق عقل کوزله
 بود ویر نک حجاب از اید و لغتی و آینه در عقل صفا صراحت



مقدار اسرار معقولات کشف اولاً که اول کشف نظایر ویر
 اکثر حکما و فلاسفه بوقایف گرفتن قلوب و بونی مقصودیه
 و صور صاندری چون کشف معقولات در عبور اوله مکاشفات
 قلبی ظاهر اوله در که اول کشف شهودی و فی ویر اوله متنا
 انداز فحله مشایخ اوله که کدر اندون صکع مکاشفات
 ستری حیوان اوله در که اول کشف الاهی و فی ویر اوله
 مقاصد اسرار آفرینش و هر ننه نوک وجودی حکمت لری
 مکشوف اوله که کدر اندون صکع مکاشفات روحی ظهور اوله
 که اول کشف روحانی ویر لری ابتداء حالتی که صانع و صر
 جنات و جیم در ژیت ملائکه و انار کلمه مکاشفات ظاهر اوله
 اما چون که روح بکلی صفا حاصل این و کدر در ان صفا فی دن تا پاک
 اولاً نامتناهی عالم رکشف اوله که کدر و اکثر خوارق عادت
 که اول کشف و کرامات ویر بوقایف ظهوره که کدر در و قابل

مکاشفات

صفحات ۴

مکاشفات حق اوله در تا سعادت تخلیق ابا خلق الله
 بر مشرق قلبی در یسر الله و ایا کم مقام مکاشفات بعد
 الجاهل **استغرق** غرق و در **شوق** شد بود تقدیر و در
 معانی کلام شویله و یک و که مکاشفات در یا سنه غرق اوله در
 طمندی چو از ان حالت باز آمد **ازین** از این تقدیر و در
 و صلیح من و شخدر این بود یک و اشیاء انوار تر و در
 چون اوله غریز بوقایف استغراق مکاشفات و کبر و کدر یعنی روح
 ایندک از ایزد ورق عقل و روح مادام که نکر وجه و اسباب ضرر
 برده بود در هر نه و کلو بود ریای پایانی حقیقی ده سرگردان
 گزسته کبر و ساحل هستی مجازی طرینه دعوت ایتام کن خالی
 و کولدر ننه کیم خواجده عالم بیور شد در **سبح الله** وقت لا یغنی
 ملک شرف و لا نبی مرسر **لی** از اصحاب بطریق انبساط کنند
اصحاب پنج من ایله یا را و یک در **طریق** بولدر راه معانی انبساط

کتا ضلع و اچلمه ویرلر **گفت** فعل ماضی در گفتن لفظند ^{سویلدی}
 ویک در یغیا یاراندن بری کتا خلق یو لیل ایتدی ^{ستان که} ازین بو
 بوی مارا چه کتکه کرامت آورد **ما** لغت فارسجه بیزدی
 هن معناه ضمیم متکلم مع الغیر در **گفت** ارغماندر یغیا اول ^{ستان}
 که انی یک بزه نه کرامت ارغمان کتوردی **گفت** بخاطر ضایع
 که اگر بدرفت کل برسم دامن پر کنج **چنان** او یله دیک ^{کنک}
 معناه اصلده چون ایدر کثرت اسمی اندن اترو و وصف
 اولند **برسم** باد و بینوک کسریله که افعال او ایلمه و اخل
 اولان را ایدر **برسم** رسیدن لفظند ضمیم و فعل مضارع
 متکلم و صحن در ایرشم دیکدر **داس** انگدر ذیل معناه و
 دخی زیا **داس** لغت در همان اول معنایه **داس** و صحت یوندر
برضم یا عجمیل طولو ویک در عمل و مشون معنایه **کنم** کردن
 لفظند فعل مضارع نفس متکلم و صحن در ایلیم دیک در معنایه ^{شوبله}

آن

اولور که

ایتدی یغیا اول غریز فاطمه اول یله طوتدیم که اگر کل اغاجنه ایرشم
 برانکل طولدرم جدته در اصاب را یغیا یارانه ارغمان اچون چون
 برسیدیم بوی کلیم چنانست کرد که دامن اوست برنت **رسیدیم**
 رسیدن لفظند فعل ماضی نفس متکلم و صحن ایرشم دیک در **بوی**
 یا یله و یا سوزدی لغت در خود یک در **کل** کل مرا تقدیر بنا در
کرد کردن لفظند فعل ماضی در ایلدی دیک در مضارع ایلای
 نونه ایلای ایدر لر کند ویرلر **رفت** رفتن لفظند فعل ماضی در
 کتدی دیک در معنایه شوبله دیکدر که چونکه ایرشم یغیا کل اغاجنه
 کل قدیمی بنی شوبله است ایلدی که اتکم المدن کتدی **قطع**
 ای مرغ عشق زبردانه بیاموز **کان** سوخته را جان شود آواز نیاید
برغ قوشدر در راه مرغ **برغ** هم او ظاهر و متبا در بود که بیلر اول ^{زیرا}
 کلام **سخراده** متراوی در و فریاد و فغانله مشهور در و سایر مرغ
 حوضه دخی مراد اولنه جایز در **عشق** فرط حقیقت ویرلر و ایتدی که

عشقه عشقه دن مستق و رعشه عشقه عشقه وید کل اوت دور
 نه کیم اوله مرشدی ایغی صغین ایلر و نورر بو و ای صاصنی
 اویل ایدر و فرط عشقه در ویدر لر شیخ عطار طاب مرق **سیت**
 قدر کیم ایشق هست و در نیست در و ایا اولی در و نورر نیست
پرزوانه معروف بر طیار در که کیم کندویی شمع اوروب یا تو دیو
 او غلامه و فی ویدر و جنت معاننه و فی استعمال اولور **بیامور**
 آموختن لغظندن امر حاضر صیغه بیدر بوراده او کزن ویک در او کزن
 معاننه و فی کلور زیر آموختن هم لازم و هم متعذر استمار
 اولور **شیخ سعدی** معانی علم شوقی و ویدر آموختن **بغداد**
 ناز و عتاب و شکری آموختن **من** اولی چنین شکل و قدر و نورر و
 نریه ام مکر این شوق از بر آموختن **مستقبلات** فای زایه قلب
 ایدوب آموزد و آموزن و آموز ویدر و فعل که اولی **معلم**
 اولی انوک که فعل اولی **بر باد تو شل** یا یون **نایه** لاق او

اکثریا بادن مکی بریاد فی زیاده ایدر لر بیا و بیا زمار دنیا
 دنیا یزد ویدر لر معناسویله ویک در که ای **سخت** قوشی عشقی پر دانه
 دن او کزن کان سوخته را جان شود آواز نیامد **کان** کلاه در
 و زنجیره و صلا کان او نور **سوخته** سوختن لغظندن اسم
 صیغه می ویدر بوراده کویش ویک در و شوق قافیه و فی ویدر
 که بری کویندر لر و فی آنوک اوزرینه جملی **چتر** و سوختن لام و متعذر
 کلور کوینک و کویندر که معاننه مستقبلات فای زایه قلب
 سوز و سوزند ویدر **جان** فارسی و ترکیب مشترک معروف
 روح حیوانی معاننه **آغاز** نه طایفه در جنته الملاق اولور
 جان فسلندن در و فی بر نوع ایلان ویدر **شده** لغظندن
 فعل ماضی در بوراده کندی معاننه در معناسویله ویک در
 اول سوخته نکی فای کندی آوازی کلور این **مدحیه** طلشی
 بضر اند **مدحیه** مدحی نوک جمعی در دعوی اهل لری ویک در

خبر از خبران از تقدیرین در وصلای ممتد ساقط و **مقدم**
 بود عوی اهل لری اول حقل طلبین خبر سوز لر در کانه که
 شد خبر باز نیاید **کآن** نورا ده کانه تقدیرین در زخون
 وصلای کانه تلفظ اول نور معنا شود که او که خبر اولی
 بر خبری که و کلدی یعنی اولی که که حقدن خبر دار اولی که
 که خبر آمدی و آنکه خبری معلوم اولی که ریزه خورشید
 و فنا اندر فنا اولی که اول وجود زن و جمیع لوازم کوبه و فنا
 آن بود پس اول تمام خبری که **آله** و یکم ویر که کرد
مقدم اولی که قطع چون در یاب و **مقدم** وجود زن که بگوید **مقدم**
 مشام کوه المزا بشود و فنا بولای بحق معنای بودن **دیگر**
 و دیگر لغت در بوراوه و فی دیگر و اینکه و وقت دیگر لری
 برتر از خیال و قیاس و مکان و و **مقدم** بوراوه و ایت تفصیل
 بدتر بر ازرق و خوبتر بود که دیگر اولی که و یا شی دیگر در **طین**

معنا **خیال** لغت بر معنای کلور اولی شول
 صورتی دیگر که عالم خواب کور نور و ثانی صورتی دیگر که
 مردم بین و مشایین اول نور و ثالثا اول صورتی دیگر که
 بستان کرده و آینه کرده دوزیر لر قور تا یکم و عویش و طیر
 او که کوبه و راجع اشخرف معنای کلور و فاسا شول قی
 بد که و باطنیه و دیگر که هر صورت و اشباح که حقیق مشترک
 محسوساتین از ایدر اول قی یا اول قی یا اول قی یا اول قی
 یا مطلق صورت و من منته و یک اولی که حفظ ایا حقیقتا
 حقیق مشترک **مقدم** که سیدر بوراوه معنای اخیر مقام مناسب
 اول قی و منته و یک یعنی اول قی و منته و یک اولی صورت
 منته دیگر ذکر المزا اراده الحالی قبیلندن اولی یا اول قی
 او را که اولی که یا مطلق صورت و من منته و یک اولی **مقدم**
 خیم کانی عجیل طلق معنای اسم مصدر در و صیغه راجع و وصف **تکلیفی**

کلور **قیاس** بر نسی بر نسیه برابر شد که دیر لر و دلیل
 دخی اصطلاح اولند که قیاس فقهی و قیاس منطقی و بر **و**
 معوندر بلکل که حق جلی و علا حیوانا تن بر قوت قو شد که
 انوک و لطمه بید نفس قسوسان بر نیه دن معانی بر نیه ادراک
 ایدر که اول معانی قسوسه و کلور مثل اعداد و بر نیه و صدرا
 کبی و قیون قور و کور و بر معنی اوراک اندوک کبی انوک
 سبیل آذن نفرت اید و بر قیاس پس اول قوت قوت و اید و بر
 و اول مژگانه و هم اطلاق اول نور معنا شوی و دیگر که اید
 رک یعنی ای شتر خیال دن و دخی ظندن و دخی قیاس دن دخی و هم
 و زمره گفته اند شنیدیم و خواندیم **شنیدیم** شنیدن لفظندن فعل
 ماضی نفس متکلم مع الخیر و رانند که دیگر شنودن و شنیدن
 ایکسی دخی لغندر **خوانده ایم** خواندن لفظندن اسم مفعول
 غیر متکلم مع الخیر لاق اولش در زیر القطار غیر متکلم مع الخیر

او قوشتر

او قوشتر و یک در خواندن لفظندن فارسی و فی ترکیبی کبی متکلم در
 قرأت معانیه و دعوت معانیه اکلور و آوری در ان ثابت
 رانند و مانند قافیه نند استعمال اول نور معنا شوی و دخی
 که دیشتر در بر اشتدک دخی بر او قوشتر در یعنی اندون شتره در
 مجلس تمام گشت و پایان رسید **یا یان** آخو فیک در رسید
 لفظندن فعل ماضی در ارشدن و یک در متعدی رساندن و رسان
 کلور یعنی مجلس تمام اولی دخی عرافه متشکک مانجهان در اول
 وصف تو مانع **یا یان** ماندن لفظندن اسم مفعول که آخو
 غیر متکلم مع الخیر لاق اولش در قالمشوز و یک در یعنی بر اشتد
 حاله ده کبی سنوک و صفک اولش در قالمشوز یعنی فندیان
 ایدر درک منور صدر دشر و عن یوز و یک در **یا یان** و شاه
 اسلام **صلی الله علیه و آله** این فی ایدر شاه اسلامت یا فی ایدر شاه
 اسلام اینست تقدیرش در **یا یان** محمد تک جمعی در کوکی صفت

معنیان اول و یک اصله
 معنیان آن دن تخفیف او نشی
 معنیان اول و یک اصله
 معنیان آن دن تخفیف او نشی
 معنیان اول و یک اصله
 معنیان آن دن تخفیف او نشی

و یک در بی حضرت شیخ رحمه الله تجید و تعلیمه در خارج اولادیه بادشاه
 اسلام مدینه شروع اتدی ذکر جمید سعد که در احوال عالم
 افتاده است **ذکر معوندر قید کوچک و یکدر سعد** مصنفه
 تخلصی در آوی مصفا الدین در مدوهی اولاد پادشاه یک سعد
 کنزویی اکی نسبت ایدوب تخلصی سعدی قلمی در کیم اول
 اتا یک ابوبکر بن سعد بن زنگی در نیت کیم بو کتابک اولنغ
 بیور شد **بیت** علی المصطفی که و ساجه و مایوشی **بنام ابوبکر**
 زنگیست **یعنی علی المصطفی که بو کتابک دیباجه و مایوشی سعد بن ابوبکر**
 بن سعد بن زنگی آدنه در و ابن لفظی تر کیمین خدای شایع و در فصول کیم
 ضرورات نفع اولاد نیر لوده و مولانا باقی علیه السلام هارستان اولو
 کتابنغ که بویر شد **قطعه** کلستان که چه سعد کرد ازین پیش
 بنام سعد بن زنگی غاشی هارستان من نام از کسی یافت که باشد
 زنگی غلامش اگر چه حسب الظاهر اولادیم اولو که کتاب کلستان سعد بن

این کتاب در بی حضرت شیخ رحمه الله تجید و تعلیمه در خارج اولادیه بادشاه اسلام مدینه شروع اتدی ذکر جمید سعد که در احوال عالم افتاده است

نام و پیشی روز و در بی حضرت شیخ رحمه الله تجید و تعلیمه در خارج اولادیه بادشاه اسلام مدینه شروع اتدی ذکر جمید سعد که در احوال عالم افتاده است

آدنه اول سعد بن ابوبکر آدنه اولیه اما سعد بن زنگی بوراده عثمان
 اوغلی و قرمان اوغلی قبیلندن واقع اولشدر **ننه کیم** حضرت شیخ
 بونی مؤید کلام بوشتا اولو کتا بن ایراد اولشدر **بیت**
 که سعدی که کوی بلاغت ربود **در ایام بو بکر بن سعد بود و یکدر**
 زرقه از جهان سعد بن زنگی برور **که چون تو خلق نام بردار کرد و بوز**
 معلوم کرد مدوه شیخ سعد بن زنگی دکلدر و کتاب کلستان بوستان
 بریبل حکای تالیفی اولشدر **ننه کیم** شیخ تاریخی ایچنغ بیاه کلدر
تاریخ بوستان زشنصد نوزده بود پنجاه و پنج **که بر در این نام**
بردار کیم **تاریخ کلستان** در آن مدت که مارا وقت خوش بود
 زینون ششصد و پنجاه و شش بود **و حضرت یحیی موله**
 و هم قبر متبرک دخی این و در زیارتگاه اهل حاجات اولشدر
 منه اهدی و تسبی و ستماء نشو انکل جمع کیم سخی وفان اولشدر
 و کنزوسی طبقات مشایخ دن در و آن ضلی صوفیه دیکر ابوبکر الله

سعد بن زنگی آدنه اولادیه

ضمینک بقعه یثربین مجاور لرند در مشایخ کبار ده جوق
کسینه ایرتخس در شیخ شهاب الدین سهروردی برلم حکمت
و حکایت ایرد که مدت مدید بیت المقدس و بلا و شایع
ایروب خلقه هوا و شهر مشدر تا حضرت فخر له علیه السلام ملاقات
اولوب انوک زلال انعام و افضالند برب اولمش و در تمانه
سومنا ته کیر و ب اولوبت لری صیخدر و وفاتله بیاده سفر
و سیاحت عالم قلندر نیته کیم حکایه لرند نه اولور و قریه
مشغولان فارسدر اوندن مقدم اول عز و بت و غلوه او
و کلمات مقبول جمله بطوایف در نیته کیم دیشدر **قطعه**
در شعر کشته یثرب اند هر چند که لایق بعدی اوصاف و قصه
غزل را و دزدی و انوری و سحر و اول زمانوک مشایخند
بریک حضرت شیخ منکر الحش بریکیم واقع سن کور که کواک
تا بولر ایلش و ملائکه نوردن طبق لایله نازل اولور لری صور که

بو طبق لری در ایتر باد که سحر شیرازی بر بدیت ویدر که مقبول
حضرت عزت اولدر بو طبق لری انوک ایچوندر و اوله بیت
برک و رفتان بسز در نظر هو شیخار هرورقی و قری سوغتی کرکار
او **خبر** چونک عالم واقعه او بندر فی الحال یرندن طور و ب شیخ فایسته
کلدر انشد که همان حضرت شیخ بوبیتی تکرار ایرد و حضرت
جمله رطایفند و در که مکر سیاحتی عالم ایکن سما تبریز بر
تبریز قاصد ملاقات واقع اولمش اتفاق حضرت شیخ فایسته
همایک یا نه واقع اولمش و همایک او نه طرفین او غی و اقیه
غایت محبوبه دن ایلی و سما حضرت شیخ بلایوب مولودین
و قدوسی صور مشایخی که تراز و سحر کل تنندن هر خاطر
کن و اریدر دیش حضرت سیمبر ای تار غزل اولمش وینه صورتی که
بسی همایک دخی اولیده غزل لری او قری ایلی بی او قری
بسی سما غزل لرندن یادکن و ایرد دیش حضرت شیخ فی الحال بوبیتی

برده نه اولانه دیر لر یکا **معنا** **ر**فتن لفظ
 نغز ایل اسم مفعول و کشتی و یورش دیک در مستبلا
 قواوه قلب و نوب و دوز و نین و دیر لر معنا شود و در
 دفعی و دل سوری نوک کلاهی آواز سی که بیرون کشش در **قصب**
 الجیب حدیثش که چون شکر میخورند **قصب** صاده سکون
 بوراده سوله فرما در که اغزوه داخلور بو تقدیر **قصب** الجیب
 پیغمبر فرما سی ریگ اولا که جیب و در حضرت جیب **الله** اولاد
 واللام و یا جیب قلوب معانیه نفیس فرما دیک اولا و **قصب**
 سکون صاده او چنجی باب و در مصدر و فی کلور ایش پاره نق و
 کنز لکن معانیه و **قصب** صاده کنز لکن یله بوراده قصب معانیه در
 بو تدبیر **قصب** الجیب و در مراد شکر قصبش در یغ یا دوست فاشی
 دیک اولا یا محبوب فاشی دیک اولا و فی اینجه کمازن و قصبش
 فاشی و دیر لر و فی شوله لکن که مستبیر و ایچ بوش اولا و فی

صواغ قلی نه و دفعی او یک طر لینه و دیر لر که نفس یولاری در دوی
 یو کجیه و دیر لر و شهر که اوره لرینه و دیر لر اما فارسی **قصب** نغز
 قصبیه و دیر لر که عورتا باشلینه او تر لر عصابه لفظن در
 اولشدر عجب در **قصب** لستی **قصب** انر سرای و دست **قصب** زر
 به مارای دوست بر تناران **قصب** بوراده سوز دیک در
 معانیه و دفعی تانه دیک در **قصب** شین نغز و معنوی و کتیف
 گانه فارسی و ترکی ده مشترک در و بین مهله معنوی ایل
 و کافی مشدوله عزف در **قصب** خورون لفظن در جمع فعل مضارع
 در دیر لر دیک در و آور سی در معنا شود دیک در که اول سکون
 سوزنک نفیس فرما سی و یا سوزنک شکر قصبش که شکر سی بر لر
 و رفیع و منشآتش که چون کاغذ زری برند **قصب** پاره دیک در
 پاره و کاغذ ده اکثر مستعمل در و شطرنج نطقه و فی دیر لر و
 معانیه و فی کلور **منشآت** صیغه واسم مفعول و در کما شکی

بیک ضمیمه و فی کما شکی
 ۱۱۱

صحیح اعادیت کلور غیر قیاسی از
 واه و فی آخر و نه و فی کلور آخر و نه و
 قصب معانیه در

انشا اولفشی رویک در **کاغذ** عینو که نتیجه معروف در **زور** بوده
 استون دیک در و پیر معانده و فی کلور و زاکر اتا سی آدی در که
 رستم جافه کیر انوک توری در غمی **فخ** تا که کیتی زکوش خورشید
 گاه باشد جوان و کاهی زور رستم عهد زالی سان بالا بنوع در که توازی
بر فتح با و عریله بر دهن لفظن که ضم باید در صیغه و جمع فعل مضارع
 در بوراوه ایلا ادرل دیک در و بدون یک معانده و فی کلور مستقلا
 بای و برای مفتوح فلور بر دهن و بر دهن و قول قراوش که کیر
 ایدوب کافر ایلند سوریله چیک رورل اکادلفی بر دهن و دیرلر
 و دیدیل که بریدن لفظنوک مستقلا تن فای خرف ایدر بر دهن
 و بر دهن دیرلر تشدید برده و تشدید سوز فرق ایتمک ایدر بر دهن
 لفظنوک مستقلا تن مفتوح فلور و حقیقت در که عبارت بر دهن
 اولاضع باید نه کیم بعضی نسخ اولیل تصحیح اولفشی و اوله تشدید
 کاغذ کیتی کتر رویک اولر بین معانده و دیک در که و فی اوله

سعدی نوک انشا اولفشی رقع لربن التوبون کاغذ کیتی که انشورلر
 یا خود کسوب الورلر بر کمال فضل و بلاغت اولحل نتوان کرد
کات معروف در **فضل** از توفیق لای در **بلاغت** کلام شول
 وصفه دیرلر که مشغرات تنافر و دون و خرابته و فحاشیه
 قیاسدن و مرکباتی معتقد و لفظن و تنفیرون خالص اوله توفیق
 فصاحت بو اوصاف و عبارتند معانی متصور و فنی
 آفاده ایدوب نکات بریعه و مشتمل اولق در و اوله کشیم بوج
 قادر اوله او کابلیع و اهل بلاغت دیرلر **او** ضمیر غایب در سعدی
 راجع در ترکی ده و فی مشتمل در او و اوله دیرلر **حل**
 فیه خایله و سکون یمل لفظن حیوانات جنس نوک فارزند اولان
 یوک و اشجار اوزرنی کی حاصل دیرلر اما نوک کیتی متعاضد لضافت
 و نسبت معانده استعمال اولور **توان** کوچ در قدرت معنایینه
 توافیق لفظن امر در اکثر وصف ترکیبی اولور قضا توان کیتی

انشا اولفشی رویک در کاغذ عینو که نتیجه معروف در زور بوده
 استون دیک در و پیر معانده و فی کلور و زاکر اتا سی آدی در که
 رستم جافه کیر انوک توری در غمی **فخ** تا که کیتی زکوش خورشید
 گاه باشد جوان و کاهی زور رستم عهد زالی سان بالا بنوع در که توازی
بر فتح با و عریله بر دهن لفظن که ضم باید در صیغه و جمع فعل مضارع
 در بوراوه ایلا ادرل دیک در و بدون یک معانده و فی کلور مستقلا
 بای و برای مفتوح فلور بر دهن و بر دهن و قول قراوش که کیر
 ایدوب کافر ایلند سوریله چیک رورل اکادلفی بر دهن و دیرلر
 و دیدیل که بریدن لفظنوک مستقلا تن فای خرف ایدر بر دهن
 و بر دهن دیرلر تشدید برده و تشدید سوز فرق ایتمک ایدر بر دهن
 لفظنوک مستقلا تن مفتوح فلور و حقیقت در که عبارت بر دهن
 اولاضع باید نه کیم بعضی نسخ اولیل تصحیح اولفشی و اوله تشدید
 کاغذ کیتی کتر رویک اولر بین معانده و دیک در که و فی اوله

کُلُّ مَظْلُومٍ بِادِشاهِ لَرِه سايه وحق ^{یک} ~~یک~~ مکتبه چو تند بلبل که
 سلطنت حقیقتش حق تعالی نوک خلافتی و نیابتی و بر یوزند
 خوابم رسالم صلی الله علیه وسلم سلطان سايه وحق بویور وخی میان
 خلافت معنانه در زیر عالم صورتن مر شخصک که سایی بر یوزند
 دوشه انوک ذاتنک خلیفه سی اولور فلانک سايه سی در دیر
 وایا ای اضافت و نسبت اولور ثنائی که بر ضعیفی قوت در حق جل
 انوک وجودن اسرار لطیفند بر سر امانت قوی مایل کور کل که
 اندن نه انزل نظام اولور و نه خاصیت از ظهور کلور شود که
 اگر سايه و پیر مایه سی بر فقیر فقیر و دلسسه اهل سعادت و صاحب
 سلطنت اولور پس حق بیانه که بر قولی که کمال حافظت و مریه
 بر له اختیار ایت و معاینه ^{فیل} الاهی و سعادت قبول سکندر آ
 و صفات حد او ندر بر له مخصوص فلسفه معلوم در که اول ^{شریک} ذات
 و عنصر لطیفکن نه اندن نه دکلر اقبال و ولت و عزت کرامت ^{الشی} تقییه و

اولاد اولی خاصیتی اولور که مر اهل و ما اهل که انوک عین عین ^{معلوم} سید
 اولاد اهل در عالم مقبل و مقبول اولب عزت و سعادت بود و کر
 نعوذ بالله معوض قضا بن و محض عتاب بن و بویور منظر تیر
 و هیبت و مسؤل تنصیر خدمت دوشه مر ذور و منظر و اولوب
 تدبیر دوران و عاجز و سرگردان قلا لاجرم انوک بی ذات مکر خون
 سايه و هر اعظم خوشدایر زماندن و جور مکارید دور اندن ^{نمای} و انان
 و ملاذ خواصر و عوام اولب سبب عیش و عشرت و مایه حضور
 و راحت دوشه پس بر صفات موصوف و بد سعادت ابله معروض اولور
 کومر لطیف و عنصر شرین اگر کند و پندار نه کرم را اولاد و پندار
 انار لطف و ترقی حق بیانه فیه انوک کبی سلطان اتلیم صورت و پادشاه
 ملکر دعوی دیر لر انوک مثلی شول ماه روی و مشک بوی دیر در که
 کند و نک حشش و جمالندن بی خبر خلق عالم اندن ^{شیر} قمع لر اید و ج ^{شیر} نهر
 فز در ^{سیت} فخر با شر عشق خوب رویی کز خلق خود فخر نزار و و کر

عنایت بارک یاری قلوب کند و نیک وجود مجاز بر بین منظر صفای
 لطف و تفریق سبحانه اعلیه و بصورت طاسنی طریقت اندرون شریعت
 مستغنی یله فتح ایلیم و کند و نهادن اولان خزان و دقایق قزول
 صقیقت کوز یله مطالبه این تحت ملک ابدی و سر بر سلطنت
 مردی و ملک الملوک اولب نیک و ملکوتی زیر نیک فرمان و انیس و جان
 سلیمان اولان کبی سرور سلطان اقلیم صقیقت و پادشاه ملک سعفی
 او قمر نیتیم مشهور مؤیدین دلمش و کف مد الظلمة نقش اولیا
 کد ویدیل ندر نور شید خداست و اندرین وادی مردی این دلیل
 لا اصب الاقلین کو چون خلیل ربه ارض غنه و ارضه **رب**
 پروردگار مغفانه بیله دیک در بوراوه یارقی نندیرین و در
ارض کبر معنی و وصلای رضی یرضی بایندن صیغه و امر در راضی اول
 ذیک در رضا حق تعالی دن اراده تو ابد ویدر **رضه** اوله مالک شایسته
 دیک در **ارضه** قیام معنی و قطع ارضی یرضی بایندن صیغه و امر

در راضی و رضی
 در راضی و رضی

دفع اول پادشاهی راضی قلی دیک در رضا قولدن اعراضی ترک ویدر
 و قال بعض المشایخ الرضا من العبد ترک ارادته فی ارادة الله تعالی
 یعنی یارب من خشنود اول و ابوبکر دن دفع اول ابوبکر خشنود ایلیم
 سفندن نیتیم کیم آیت کریم واردا و شد در رضی الله عنهم و رضو عنه یعنی
 عنایت نظر کرده است **یعنی** لغت عربی خلی مغفانه کلور اول
 کوز دیک در بوراوه دفع مراد اولدر نیتیم کیم ترک ده لفظ کوز مشهور
 اوم کوزنه و او د کوزنه و دیر کوزنه و صو کوزنه ویدر کوزنه معنی ده
 دفع اول و جمله مستعمل در دفع التوبه و دینار و جاسوس معنی
 و دفع شوه سحاب ویدر که عراق کل قبل طافند کله و قرص آفتاب معنی
 انچه ویدر و منازله قمر دن و بران ده نریاده حکم بر سرخ رنگ
 یلدر و ارد عین النور ویدر و عین التوبه ویدر و جمعی عین کلور
 و دفع عین ویدر و آرنق ویدر کیم مغفانه جمعی اعیان کلور ویدر
 المیزان ویدر تر از و کوزنه پس معنی شویله دیک در که اول خدا



بمان که بوالقلا معروف و بواو هانل موصوف در سعدی به غنای
 عینیل نظر اخضر عین غنایح و یک کسب لفظ و فی هم لظاف
 صنعتن عالی و کولر زیر اعصاب لفظن عوف عین وارد ریشه
 کیم عین سحلت و عین طبع ویر لرمو صناعی رعایح ایدر لر
 و تحسینی بلین فرموده و فی تحسینی بلین بویر مشدر و اراده صاوق
 غوده اراده و یگدر صادق که یک در غوده خودن لفظن
 صیغه واسع مفعول در کوسر مش و یک در مستقبلات و اویر
 الف و یا کولر فایر و غایب و بر لر یغ که یک ارادت کوسر مش
 لاجوم کاف و انان از خواص و عوام محبت او کراسیح اند لا بوج
 و رانوک فتح لر یله ترکی و ده فی مستعمل در لایر و لایف بر تنبیر لغت
 بالضرورة و یک در کاف فاکل تشدد لاله و و کالی و یک در جمله غنای
نق فتح منع یله خلق و یک در کراسیح کس کاف عز یله کراسیح
 لفظن اسم مفعول بر میل ایلش و یگدر کراسیح کس کاف عز یله کراسیح

فهرست کلمات و معانی
 کراسیح کس کاف عز یله کراسیح
 کراسیح کس کاف عز یله کراسیح
 کراسیح کس کاف عز یله کراسیح



عبر جواز و لکوسیتنه و ریسر نوبت پیک بتوبه نکلیت
 و بر ننه بی صالمتی معاننه و فی کلور یغ بالضرورة جمله وظایق
 خواصن و عوام دن اول سعدی نوک محبتنه میل ایلش کراسیح
 علی وین ملوکیم ناسن بورا و مردم لر معاننه در و عوم بر قبیل
 نک آدی و ملوک ملوک جمع در یکدی و یک در یغ ظایق یکدی
 دینی اوزرنه اولی لر در نظم زانکه که ترا برین مکین نظر است
زانکه از انکه لفظن کثیف اولش در کاف عی نوک فتح سید و ناه
 اصلیه از ان وقت معاننه در اول وقت دن و یک در بلکل
 کاه و کاه اصلیه لغت در درت معنایه کلور اول وقت معاننه
 شایع و مشهور لغت و رسته کیم بوراده اوید در نانیاحت و مند
 معاننه است و فزایم زبانه آفرین مشاه را که زیباست بر خور
 کاه را تالش فوجی رک بوتنه سی در که اچند التون کوسن ایدر لر
 غلغلن و غلغلن ایدر لر فرف چه فوجی مت اوز عوار یک شونو

فهرست کلمات و معانی
 کراسیح کس کاف عز یله کراسیح
 کراسیح کس کاف عز یله کراسیح
 کراسیح کس کاف عز یله کراسیح

در معنی مسکین
در معنی مسکین
در معنی مسکین

بر آن شاه که سیم نهی اندرگاه **رابع** اسم مکان و مناط فعل در
کریزگاه و تختگاه و دستگاه ویرانه **تر** ضمه خطاب علامت
مرتب در واور علی القدرن و شب متصل یا زشتی در اصلح
در سکا و یک در **من** بوراوه غیر متکلم و صر و ران معنای
و کثرت دیدار کنند که موافق یغ و بتان معنای و فی کلور و
مخصوص اسمی در و تثنیه سند عنوان ویرانه اقلین و در و
حق بود که معنای اول استعمال اولی نون فحفظ بره در فارسی در
و معنی آخرین ده استعمال اولی نون مشد به بره در غزل
مسکین معروف در معنی مسکین کلور و فارسی مشکین و یکی
معنای شوی و یک در شول وقت دن که مشکین مسکینک اوزر
نظرک وار در آن رخ از آفتاب مشهور تر است **انار** ترک معنی در
گشتی در غشی معنای **تر** بوراوه ادوة تفصیل در معنی انار گشتی
دن مشهوره ده کفو و معنیها برین بن در است **خود** واور سیم

بزدو و قافیه سند استعمال اول نور بوراوه ادوة در که بر سیم
آخره اولاشور حکم مرتب مخصوص حالت دلالت ایدر ترک و
و فی شایع در **لطیف** من خودی رسم که بای سگت بیوسم
یارب رقیب ناپاک از پر و را بیوسم و و فی کت و معنای کلور
نیتیم خدا معنای ذکر اولند **بدین** باین بنوع معنای
سمای که الف و اله قلب اولندر **در** فتح و الله بوراوه برین لفظ
با که فی معنای در آنی تحقیق و تاکید چون کلندر یعنی کفو و قو
لر بوقول و وار در بر عیب که سلطان پسند و هنر است **پند**
پندیدن لفظند فعل مضارع صیغه پند بکنور و یکدر یعنی
بر عیبی که سلطان بکنور هنر در **قطع** کلی خوش بوی در حاج
کل کاف عجمی نوک کسریه بلحق و یک در طین معنای و طین کلن
و فی استعمال اول نور کل ارضی کبی **حاج** معروف در رسم آفک سکونیه
او تفتق کرک در اضا فح فم اولیه **وزی** ده کی یا و صر ایچور

بر کون دیک اولور و دیرلر که اضافت له در حق باو شاه کی اول تقوید
 بانه کلمه دن اولور و یا نسبت چون کلمه معنا شود در که بر خوش
 قنولو باقی قاصد بر کون رسیدار دست جوی برستم ایرتد
 محبوس الذی الوه بروکنتم که مشکلی باعبر **برو** باو کی در
 بدین لفظنوک شرح بیان اولور یعنی او که ایند مسکن مسینیا
 ری پیش که از بود دلا ویز توسع **دلا ویز** ترکیب توصیفی در کول
 آصی دیک در یعنی سنوک کول حیران ایدی قنوکدن سرخوش بکنتم
 من کلمی با صیر بود **بکنتم** بکنتم او تقدیرند در اید بود که نای
 فتم یلضمه ما بینند تلفظ این لر و دیرلر که الف را اید در افاد
 معنا این **ا** اواف ننی در سنوکله توصیف ننی قصر اولور و تفصیل
 نون نایه نوک شرح **کشد** **چیر** ننه در شی معنایه یعنی
 ایند اول بر ننه سوز پیچ اید و لیکن متقی بالکل **نشتم کل**
 ضم کاف کی الی براده مشهور بر **ک** در ننه کی تفصیل بیان اولور
 عرطه

لفظ کل و کل تجنیس ناقص در سوارله سوار کی **نشتم**
 نشتم لفظنن صیغه فعل ماضی نفس تکلم و عد در اولور
 مستقبلا ندر سین اهل حرف اولوب انوک یرینه یا و نون کول
 نشیند و نشینند و یرلر دکاه اولور که اول نون نونی در
 ایدوب نشیند و یرلر و متعدی می نشینتم کلور او ترو مق **ا**
 واقعاً و معنایه قیاس بوییری که نشینانیده و نیلاید
 نشانتن اشدلر **ا** سبهدر او را بکنتم نشانت
 بکین جفت دیو خفتان بخواست **ا** معاشویه در که و لیکن برتر کل
 برله او توروم یعنی مصاحبت **ا** جالی معنی بر من از کز **عشیش**
 بله او تره کاه اولور که او ترادغ نونی حرف ایدب معنی و یرلر
 شمشیری اگر قلم فوار کنت **ا** پاشد سز و گیر و عشیشی **ا**
 یعنی او تورانوک جالی بکا اتر ایدلر و کر نه س **ا** فاکم که هستم
فاک طرقة در تراب معنایه **ست** وار دیک در یعنی واکر اوله

چون باجه دیکر ایدر

بن همان طبع که وارم اللهم شمس المبین بطول حیوٰتیه **اللهم**
 بمرتبتی یا شمس اصلح یا الله ایدک خوف ندادن عوَضِ مِیْثَاقِ کُتُورِ
 نلدی ابتداء حقیق الله برله اولسون دیوا اول ایکی میثم تأخیر و **اسم**
 و نذر یا شمس یا الله اکتبا بالخير و بر بر طاه یا الله دیک در **متبع**
 فتم سی و تاء و مشدک کسر یله متبع یفتح با بن صیغه امر حاضر در
 متاع لندر و انتفاع لندر دیک در **مسلمی** مستلک جمع در **طول**
 طانوک ضمه سبله اوزنلق در در از معنانه یعنی یا الله مسلمانان
 لندر اول پادشاهک جیاتی اوزنلق و ضاعف ثواب جمیل و حسنات
ضاعف عینک کسر یله ضاعف یضاعف و صیغه و امیر حاضر در
 قت قت ایله دیک در **نواب** معروف جمیل کوچک **حسنات**
 خیرات یعنی دفی قت قت ایله اول پادشاهک کوچک ثوابی دفی
 خیراتی و ارفع درجه او و ذابره و ولایه **ارفع** رفع یرفع با بن
 عین المنعک فتم لریله ماضی سند و مضارع سند امر حاضر در **قادر**

درجه مرتبه و منزل در **او و اء** و دیکر جمع اجزاء حبیب فعلی اولدی
 دوستلر دیکر **و لاء** فعاة وزنی اوزرنه والی نوک جمع در حاکم
 دیکر بلطل که مرفعل فاقصرون کرکس و اوی کرکس با بنی
 اسم و عک جمع فعاة وزنه کلور قاض و قضاة غازی و قضاة غازی
 و عضاة قاض و قضاة کبی یعنی دوستلر کی و حاکم کر نوک مرتبه سینی
 بود و علی اغذاریه و شتاتیه **دقم** میم مشدک کسر یله دقم یفتح
 با بن امر حاضر در هلاک لک ویر دیکر **اعداء** عدو نکل جمع در
شتات ینه فعاة وزنی نه شانی نوک جمع در بغض ایدن دیکر در
 یعنی هلاک ویران نوک عدو لرنه دفی الکا بغض ایدن نه با بنی
 القرآن من آیاتیه **با** با خوف جو در بوراده قسم اچوندر ما اسم موصول
 بنه دیکر در **تلی** فعل ماضی بنا و اسم مفعول در بوراده تلی و تلی
 و دیکر **فی** خوف جو و ظرفیه اچوندر در معنانه در ده دیکر در **الغلا**
 نلاند در **قرآن** فرقان کبی کلام مجید کاسی در که دفی مکاشفه **مکتوب**

اینها که تلمذ اذنا و غیره تلمذ اذنا و غیره
 آرد و کتب دیکر در سنی و غیره و اینها
 اول نوک اوزنلق و اینها

و صفت حقیقت و قایم در ذات حق تعالی یله **حق** حرف جر در بر آورده بیانه
 درون معنای من الفلان فلان در **آیات** اینک جمعی در آیت لغت
 ویر لایه اصطلاحاً قرآن بر مقدار و بر که اهل قرآن سرفرا
 حدودین تعیین اختصار معنا شود و در که شمول ننه جیتی و نکه تلا
 اول نور قرآن که اول قرآن آیت لر ندر و بعضی نوده مائلی واقع
 اول تقدیر به ماصدیه اولر اللهم آمن بلی و احفظ و ندر **آمین**
 ستم و حمد و ده ویم یکسوره یله و نون ساکنه یله آمن یا تمیق و ن
 امر حاضر و امین ایلدیک در **بلد** بلی نون جمعی در شهر معور و دیک
 بلد کبی بلدان و بلاد و فی جمعی کلوا **احفظ** حفظ یحفظ و ن ام حاضر در
 دیک در **و لدر** او علی دیکر و کس و انشی به شامل در مغر و وقع
 یعنی یا الله تسبیح حمد و نکل جواب در شهر لرینی امین ایلد و فی او علی
شعر شینک کسره ببله لغت بلک در و انش معنای اصطلاحاً
 شعرا و کلام موزون و در که مرتب و معنی و شکر را و لا و ویدیک که کلام

و صفت حقیقت و قایم در ذات حق تعالی یله

اول نور قرآن که اول قرآن آیت لر ندر و بعضی نوده مائلی واقع

امر حاضر و امین ایلدیک در بلد بلی نون جمعی در شهر معور و دیک

و موزون و در قصد لایحق لقد سعد الدنيا **دائم** سعد **لقد**
 حمد و نکل جواب در **سعد** یسعد و در بی با بدن فعل ماضی و نکل
 شد معنای در ایوخت لوا اولدی و یکدر **و ن** اونی نون مؤنثی در
 ننه کیم علیا اعلی نون مؤنثی در و نون قرینه و بر لر و جلایه و نیاید
 بزه حال و محل حقیقت ندر قریب و لر غیور و در **ب** ضمیر مارجع در بال
 که اولر ابو بکر **وام** فعل ماضی در و ایم اولدی و یکدر موقع دعا
 واقع اولدر و ایم اولسون و یکل اولور **سعد** اولر پادشاهی سعاد
 صنعت انتقا اولر اولر پادشاه دعا ویم او غلنکی اسم سرنینه کنایه بر تیل اشا
 یعنی حقیقت دنیا سعاد بلندر اولر شاه اولر سعاد و ایم اولسون و این
 المولی بالعدیه **ایدر** فعل ماضی در موقع و عاده و لغت مؤید قلسون
نوی بورا و خدا و نر سکنه و در فی آل و اعلی دیک در و علم او غلن و ازاد
 و ازاد اولدی به ویم غلن و بر لر **الدی** لوانک در سباق لر دیک در **نصر**
 یازیم در یعنی و فی حق لیا مؤید قلسون اولر پادشاهی یازیم سباق لر یله

یعنی بود که پادشاه دعا ویم او غلنکی اسم سرنینه کنایه بر تیل اشا

در کمال استقامت و در کمال
 در کمال استقامت و در کمال
 در کمال استقامت و در کمال

اقایم اقلیم جمع در یعنی بلغم میسین که بهی خربت اقلیم لرند **قوا**
 روزگار بروج در رنگ **قوا** جیم می نوک کسیر نیست و چون دیگر
 شمع تعلیل استعمال اول نور و نیم دیگر معموله دن سوال اول نور
 در رنگ اکلمک در ترافی معانه اسم مصدر و صیغه امر و وصف
 کلور کمال استقامت رفت آنکه روزگار است تیره رنگ بود و اندوه را
 دل مادر رنگ بود لطیف گفتم اینی برینک بصیافت در رنگ
 که خنکی و بر آماه زوگوه در رنگ یعنی همچون بر مدت مدیر اکلمک الیوم
 بدون رنتم از رنگ ترکان که دیدم **برون** خیم باید فشرده دیگر رنگ
 عار در ترکان ترک جمع در رنگ هم تایل و سکون را بیل خطی و خشی و
 و پیچاق ملکتنک اهلند ویرر قاموسی ای یوزی وقاره کوزلی وقاره
 و جمل کار اولد قاره سبیدن عجم شاعر راجوب لر نه بر سبیل تشبیه
 ویرر مصرع ترک من ترک جمل کن که وقاره از هم به یعنی طاهره
 ترک کار عارندن که کوروم جهان در هم افتاده چون موک رنگی در هم

بر تیره کشتی و مکرر کشته قرش قرش یزید استعمال اول نور **موب**
 قیل دیک در رنگ درت معنایه کلور اولابر طایفه اویدر قاره
 اکلمک ایوب رنگ ویرر و اقلیم لرینه رنگیار ویرر ثانیایا رنگ
 پیک لرو قلندر لر بیل لرینه طفر لر ثانی کشتی اشنی راجا بکر
 و مودره و غیره ننه رده حاصل اولور اما بوسخاده عاده زانجی
 ایل استعمال ایدر لر معنایه شویل در که جانه قرش قرش و سخن ایر
 رنگی صبی کبی همه اول زاده بود و رنگین **زاده** زادن لفظی
 معمول در طوغنی دیک در و طوغنی مستقبلا تنوع والیایه
 اولنوب زاید و زائید ویرر لازم و مستعد استعمال اول نور
 یعنی دو کلسی آویدن طوغنی ایدر ولیکن چوکرکان عنوان
 خوره کی تیر رنگی **کرکان** الی کافی و فی فارسی در کرکک جمع در تر
 دیک در خون **خوره** وصف تیرکسی در قاف ایچی دیگر کافی عاده
 تو سئل بونر خوابه کی کافی کبی معنی خون خوار و تیر ضابطه

۲۲
نیزانه هرگز که جمع در ارسلان و یک در عری و فارسی ده مستعمل
لغت در اسدی بر دهم او ده ز غان هرگز که در خوشکی
باران ز آب **خبا** خبا که منسوب و یک در بیخ طالع سی بر کرا
خبا ارسلان که بی چنان بود و در اقله که ویدم **عید** فرج
کلور اول قول و قرار و یک در قول تعالی و من ذریقی قال
ینال عهده الطالین ایکنی آن معنانه در قول تعالی و او فو عهد
او اعا مدنی او بی و عبت ایکنی و یک در قول تعالی الم عهد الیک
یا بنی آدم در و بی بو بر معنانه در قول تعالی و عهدنا الی ابراهیم
بنی صلی و یک در حفظ و بیانه معنانه قول علیه السلام ان ضل
من الایمان التبی زمان معنانه و رتبه کیم بو معنانه او یله در قول الشا
و کانه ذلک بعهد فلان یعنی او یله ابری او زمانه که کور و کانه بر
غوغا و تشویش و **تنگ** طالع و یک در هر یک که تنک سکونه نوله
در معنانه کلور اول طالع و یک در ضیق معنانه تا نیا قولک دیو خان

معنانه تا نشا مشکی و ضرب دره در ابا بو معنی عبد القیسی او تنکی
معنانه منشعب و مأخوذ در **سکر** بر لب تنکی بنید و بر آمو تنکی
برین و دین بدوز و زجا و بی محالی **راجا** یوک تابی که بیکی ویدر
عذل معنانه یعنی همان طول و ایرک غوغا و تشویش و طالع قدن
چندی شد و رایج سلطان **علاک** بو یله سلطان حاله ایا معنی یعنی
و نطاع و امن و امان بولد **اتا** یکی ابو بکر سعد بن زنگی **کیم** اوک
ابو بکر بن سعد در که اول سعد و فی زنگی او غلی در و ویدر که بو قطع
کتاب کلنانه صحن و نه طاق او لغض و تصرفات ناسخ قبیلنر
حضرت سج بونی رسا کلنانه بعضی ایر او اتیش در **کتاب**
سعد بن زنگی او زرنه هر طایفه تا تار مستقولی اولوب ملک کنند
بیخ و فی الزار **لایطاق** من سنن المرسلی مقتضایه نه کد
اقتش صحن سعد بن زنگی بر ک عظیمه که کلوب دشمنی قرار لیکن
و فی کیم و غوغا ایر و ب بو قطع انشا الله که کج **قسط**

اقلیم پارس را غم از آید و نه بریت **پارس** و ما سر لغت و در ملک
 آید و **آید** بری برینه بان باشی کلک در اسم مصدر و در شمس
 زود بر لب و بزم چون سپهر قدرت شاه که گوشت تن آسمان از آن آید
 حکم از غم و شکر معانی شایع اولد **دور** بوراده اوزا
 روزگار و یک درونی غلبه قاتی لغت معانی کلور و برکت و دینی
 قارر معانی در فال ابن العباس رضی الله عنهما لا تسبوا الذمیر
 قاتل الذمیر مؤلفه **نیست** نه است تدبیر نه در یوق و بوقدر
 سحر **سحر** هرگز اصون بند و سر عشق صورتی دارد و با نیت نیست
 و دگر معانی کلور **سحر** اما که گفتی مع شکر و بوقدر قار
 کمر آید و صبر باشد چنان و شوار شین معاشی و در که بیغ بار
 آینه روزگار شد قند غم بوقدر تاب برش بود و توایی سایه خدا
 تا آنکه باشی اوزر زرع اولاسی ای ای الله که گوئی امر و کشتان
 زهد در بیضا فاک **امروز** بکون و یک در **دور** و اوند لغت در
 فعل مضارع و در ویر و یک در یغ بکون که نشان و بر میروز

در این شعر
 در این شعر

حدیث نبوی که در
 لا یعولن ما ضیبه الذمیر
 فان الله هو الذمیر

مانند آستان در نماز رضا **ماتر** بگوش و یک و **آستان** آستان
 لغت در مایه سی صنف اول و بوقدر تغنی اول و شکر را پیش و یک در
 معانی **ماتر** ایمن اول و بوقدر ریغ سنو که قاپو که اشکی بگوش
 رضایه ایمن اول و بوقدر بر تفتن بایر فاطمه بیاره کاف و شکر
پاش بوراده حفظ معانی اسم مصدر و هم پاشیدن صیغه و کلور
 و بعضی ترکیب کرده صفت و فی استعمال اول و نور فاطمه پاشی کبی پاشی
 لغتی و فی بون نه مأخوذ ریغ سنو که اوزر که ویر چار و در که فاطمه
 ستم و فی شکر بر ما و بر خور جهان آفرین **افزین** بوراده
 آفرین لغت در صیغه و امر و در جهان لغت ترکیب توصیفی
 و شکر جهان یزدی و یک در و و فی حکم و کبی **در جزا**
 جوض در یغ و فی شکر بزم اوزر و مزه در و فی جهانی برادر خدا
 اوزر نه در جوض یارب زبانه فتنه نگه و ارفا که **پارس** یعنی
 یارب فتنه یلنده سقله ماسر طو پرا غنی چند آنکه فاک را بود و باور

در سبب تالیف کتاب یک شب تا ثل ایام گذشته می کردم
 در سبب تالیف کتاب یک شب تا ثل ایام گذشته می کردم
 در سبب تالیف کتاب یک شب تا ثل ایام گذشته می کردم

چندانه نیمه و یک در یغ اول قدر که طبر اخه و بیله بقا اولاه
در سبب تالیف کتاب یک شب تا ثل ایام گذشته می کردم
 بوراده یک در و معروف و مشهور بر طاش و رقیه در کردو
تا ثل ملا فطه و در گذشته گذشتن لفظند اسم مفعول در گذشته
 در هر روز افس و یک معانده مستقبلا تنع شین رای قلب
 گذرد و گذشت یغ بر کجه کجی کوناری فکر ایدر ایدم و بر کجی
 شد تا شغلی خورم **تلف** ضایع و یک در **تا شغ** شیا
 یغ تلف اولش ع پشیمانقیر ایدم و سنگی سر ایدم و دل
 با ما سر آب دیدنی ستم **سنگ** طاش و در **سنگ** طاش و در
 بر سبیل استعاره خبری بر لوده و فی استعمال اول نور مضاعف
 اولان اسمایه نظر معانی ملا فطه ایتم که سر ایدم ماه و سر ایدم
 دیر **اشار** بر نوع قتی قتی طاش و در که انوک و ملا فطه یل طاش
 جواهر و لر جمع صلب ننه لر اوله ظفر بولور اکانه نظر انه

فرشون برنج صنف اولور حبه بنای دور **آب** بور لوده
 در و تخم بر آید اولی در که اغتوس و بر لر مو و قدر
 و معانی اول و اوله و فی لغت در آو و بر لر و اوله با تو
 توانی و تبادل وار و رنیه کیم بر تاب و بر تاب و لغت
 کی توان که چوماغ چکا و بکنر غوطه و میان و آو **دین**
 و یون لفظند اسم مفعول صیغه سیدر کورمش و یک در
 بوراده کوز و یک در و یک معانده در **سفق** سفقن لفظند
 فعل ماضی نفی منکلم و صرح در و لیم و یک در مستقبلا تنع تا بر
 نون کتور لر سنبذ و سنبذ و بر لر یعنی کوکل و سنبذ
 کوز یا شنی الماسیل و کوز و این بیت مناسب خودی گفتیم
بیت او و یک در خانه معانده و بونون و در که شعرون الی
 مصرعه بیت و بر لر بونون و فی مر او اولدر و ع و بر لر و یک در
 گویا گو معانده و یک کل و ریشون و بونون و بر کیم یل شنی

یعنی و فی بوبیت لری کنرو عالم مناسباً ایروم **خسوف** مروج
 از عمر میر و نفسی **دم** فتح و الله فارسیع نفس معانته در
 و و فی کوزک ویدکاری آلت که مورجی لرا نوکله اودی بالکلند
 منیع معانته اما غلط ده فان ویک و بز و ماء و و با و کور بعین
 هر طایفه عرونی کید بر نفس چون نکه میکنی غا ندر بسی **چون** جانکه
 بوراده اما که و اثباع و تخیله کیف معانته اولانته کیم و کمرک
 و جانکه اما که و اثباع و تخیله سور حرف تعلیل اولانالی انفس
فان فونکی سکونیل ماندن لفظندن فعل ماضی و رقالمدری ویکدر
بسی بعد لفظنک اما که سی و رانجه و نیچم پنجه و یک در و روست
 چه ماضوش بود و و ننی با کسی که مایه نزار و زوانش بسی یعنی
 نه میر و نه که پیشند و نشون چنانکه شهر بساطلوی مابونی که زهر شر و زیاده
 معاشیلو که نیچم زطر این سین قالمدری آنجه سی یعنی نظر قلبیه
 کور سین که اکثر کیش اما که پنجاه رفت و رضوایی **پنجاه** الی ویکدر

معانته **خواب** و اورسی و او یقو و یک و رنوخ معانته و دو
 و فی اطلاق اول نور و یا معانته ای شول که الی میل کندی
 مکر این پنج روز و ریاضا **ما** اوان استقنا در الامعانه تری
 و فی مستحدر و هم کردیدن لفظندن صیغه و نهی کلور اصل
 و سر شاعر نوک و لریه تابع اولب و الی تخفیف ایلدیال نه نیم تیر
 جماعتک عموماً عادتیدر بوشکور تکاپوی مروج بود و زیان
 بنا و مکر مرسوئی تازیان **پنج** پاد فاریله پیش و یکدر فیه معانته
دریابی و ریافتن لفظندن فعل مضارع مخاطب در ایرشاین
 و یک در و اکلیا بین معانته ده کلور ادر اکی این بین و یک
 معاشیلو در که مکر نویش کونه ایرشالین و بوبیت حضرت
 بر قصص سینک مطلع و رقاص قصید بود که ذکر اول نور که
 کشتی و همچنان طفلی **شیخ** بودی و همچنان شالی **توبیازک**
 میر بر تیر چرخ پرتائی تا درین کله کو سفندی هست نشیند اجازت قبال

زیر یافتی که بوقت و یکدر و لفظندن استقامت اولانته او را که انکار
 و یکدر معانته کلور نه که بعد از آنکه انکار کنی قدسی تیر کلاضی
 کلامه که اصل از این کار یافتست نه در یافتی یعنی بود و در یکبار اصل
 بودی و در یکبار و کلور

وزیب و راست

تو چو اخی نهاده در ره باد خانه و در همه سیلابی که بر فضا بهر و کیوایی
 و رنجی آفتاب و همتای و برینعت شریکی فارونی و بر توفیق خدای
 ملکه الموت را بیل و زور نتوانی که بفرم بر تابی منتای کال نهفت
 کل بریز و بوقت سیرابی تو که بشد از مرصفت آیت نه سزاوار که و انجالی
 فتنه زیر خاک خواهد بود ای که سز بر کنار آفتابی با کربطی که بسیار
 تو که مرده و نه در خوابی بشی بگر وید و بنی خواهد شد بر سر مایه و دلالی
 جویمیز بعل و لوراک تو که گریه و آنسای نیتی و دیوار خانه تو
 که عی صورتی و آنسای ای میر و موافقی و بر تنه بر هر چه طلبی
 تبت خوشتر از خیش مکن که تو در اهل کور گاهی دست پای بر نیاید و
 که عجب در میان خدای بد زنی نیاز نتوان رفت و بخت غنی و توانایی
 تو در خلق مینر می وقت لا بونی نصیب ازین شایگی دعای تو محتاج کنند
 که بیک روی و در دو پای یارب از دست ما چه خیر آید تو که گریه از آری
 غیب و آنو لطیف و بیچونی ستر پوش و کریم و توانی سحر یار انتی رفیق
 غیب ۲

چون تو در نفس خود غنی یابی جای که یار است بر مصیبت پیر که تو کو و ک
 هنوز لغای با هم عیب خوشنقش شب روز در تکار بر عیب افعالی
 که هم علم عالم است باشندی علی مدعی و کز ابی پیش مر و آن آفتاب صفت
 با حقاقت چو کرم همتای پیر بودی و ره نداشتی تونه پیری که طفل کشای
 خیر آنکس که رفت و کار نساخت **حجر** چیک کسریله او و لودیکه
رفت رانگی فتمیل رفتی لغظند صیغه و ماضی کنزی و یور
 دیک در مستقبلا تنع ما و او قلب و نور رو و دور و دور و دور
 کاف عریل ایش دیک در فعل معانه **ساقط** ساختن لغظند
 صیغه فعل ماضی مرد و زدی دیک در مستقبلا تنع فارایه قلب
 ساز و ساز زنی و پیر لر مع او و لول اول کسی که کنزی و ذی ایش
 و وزدی کو سیر رحلت زدی و بار نساخت **کوس** معروف و مشهور
 بر یویو کنعاره رهنه ساز و که بال شایه که قابو کنند او و پور
 و و و لرا و زرنه و و کلور کوسه کبی یا نه باشند و ذی و پیر لرا عیب
 ممکنه

شمس خورشید شمشیر که فکر از برای صومع خویش کنوز روی ادب فاک
 در کش را بوس شود و چو دانه و خشتی شمشیر می کشد که قاف ز بار
 فسخی که بر بیا بر کوس **رحلت** کوچ و یک در اثر یکی معنای **زود**
 زدن لغظن صیغه و جمع ماضی در او و در یک در مستقبلاتن نو
 زیاده اول نور زدن و زتن و در **بار** بار و عربی یله بوراوه یوک
 و یک در فعل معنای ویش و رخت معنای و گز و یک در مژ
 و شوط معنای یک بار بر گز و دو بار یکی گز و یک در و بار بر
 لغظن امر صیغه سی و ریاع و یک اول و بعضی ترکیب کرده صفت
 و فی استعمال اول نور اشکبار و مشکبار کی و اجازت معنای کلور
 رفته آجا با نرند و در بر یعنی اند و اروع اجازت و بریدار
 بار و بر دیوان خانه و سلامتی معنای نته کیم و کار و در ظاهر بابی
 سپهر و ز نر ابر خیم پر کار کل از سر ابر و صلت و در و بعضی
 معنای شویله در کوچ کوسنی او و دیار و فی یو کینی دوز مدی خواب نو

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

نوشین بامد اور حیدر **نوشین** نوشین و یک در نوش بوراوه
 بال و شک و طالعونه معنای و فی ایچک معنای کلور اسم مصدر
 و صیغه امر و در وصف ترکیبی و جام اعاجنه و فی ویر **بار**
 ایدر و یک در بر معنای و یا کلور و یا کلر بام و فی ارته معنای
رحیل اسم رحلت در یعنی کوه صبا حنک طلعو او و کوسی باز و از پیاده
 را از سبیل **دار** داشتن لغظن فعل مضارع در طوتر و یک در
پیاده بیا در راجع معنای و شکر عجب بیری **سبیل** بوه و یک
 طریق کی راه معنای یعنی کر و طوتر بیای یولون مرکز آمد عارت
 نو ساخت **تویلی** و یک در جدیر معنای نته نو ناله شایع در و فتح نو
 و فی لغت در سیه کمال خجندی عیدی آید و مروح مه نوی طلبنده دیار
 طاق فتح ابروی اوئی طلبنده یعنی هر کیم کلدر بر یکی عمارت زور
 رفت مشرل بر یک کس برداشت **یک** بوراوه و فی و یک در بار دیگر
 ویر لبر و فی و یک اولور و یک و یک و فی بار دیگر کبر و یک اولور

نور لغظن ابدال ایدر و ص

یولون ایدر و یک اولور

تخفیف ایدوب و کز ویر لمان بومعنا به و دخی اند و وقتی و علی
پزدافت برداشت لفظند صیغه و فعل ماضی و بر بوراده اید و کز
 اکثر نام اتیکل معانیه کلور مستقبلاتن خازیه قلب اولور پز و از
 و پز و از تن ویر لر یغ کندی منزلی برونی یه اهر لری و آن دگر کندی
مجهان موسی **بخت** ضمیم با و عجبیل تختن لفظند صیغه و فعل ماضی
 هم لازم و هم متعدی کلور بوراده بشور و دیکی در بشور تدر
 و دخی مراد اولسه جائز و مستقبلاتن خازیه قلب اولور پز و پز و پز و
 یغ اول بری و دخی اعلایین بر موس بشور و یا خود و بو عارت اول بری
 اولی کندی کبی بر موسی بشور تدر وین عارت بر نبر و کسی یغ عارتی
 باشه ایلقدی بر کندی یا خود و بو عارت باشه ایلقدی بر کندی
 اول مصرع مقدّم بخت لفظی لازم کلد و کندی مناسب و در معنای ثانی
 متعدی استعانه ملایم در یار یا پایدار دوست مدار **پایدار** ثابته
 و محکم معانیه در اصل ایق طوبی و یکی در زیر لفظ و از تختن لفظند

صیغه و امر و بوراده وصف ترکیبی اولمش و در یغ نابع اولمش
 دوست طوقه دوستی را نشاید این غدار **شاید** شایدن لفظند
 صیغه و فعل مضارع و یارارد یکی در زیر استعانه ملایم
 اولور **غدار** و ی سوز و یکی در یغ دوست لغه پز و پز و
 تنیک و بر چون می بیاید مر و **پز** پز و پز و پز و پز و پز و
 شتر بر معانیه **باید** بایدتن لفظند صیغه و فعل مضارع و در کز
 اولور و یکی در زیر استعانه ملایم صیغه و فعل مضارع و پز و پز و
 لفظند صیغه و فعل ماضی و بر بوراده بیاید لفظی ترکیبی و
 همان معنای مصدری که اولمش در اول مراد اولمش در یغ و یکی
 کثیر من آن یخصی و مستقبلاتن فصیح اولور که می کلشور
 مابعدن بر یا زیاده این لر میر و میر ند و یا لر اما کاه اولور
 ضرورت وزن ایچون یا سوز استعانه ملایم **اسدی** شن و پز و
 آتش اگر و چوزیرک نباشد کندی او میر و معاشی و کز ایو یار و

مبالغه اسم فاعل و زریالی
 حدین صیغی مه



۱. **اسه** که **خنک** آنکس که کوی نیکی برو **خنک** خانه و نوکی خنک
 بوراوه بختلو دیکن و طوباس معانسه و دخی صوق معانسه کلور آب
 صوق صو و سوار خنک صوق موادیک اولور کوی **خنک** خنک کافی عیله بوراوه
 معانسه در که چو کانی چالار و دخی گفتن لفظن صیغه و امر و در و دخی
 ترکیبی اولور بیوده کوی و راست کوی و دروغ کوی کبی و فاعله
 اوزرنه یا سونو ک صنفی جایز و در که کویا لری عیله خنک و کشتی
 طوبی ایله ییغی بانه **برک** عیله بکور خویشتن **فرست** **برک** بای
 فعیله و را نوک سکونیل بوراوه یراغ و یکن در ساز معانسه و برده یراغ
 معانسه کلور **عیله** عیله قتی سیه و یا نوک سکونیل ویرلی در صیغه و
 معانسه **کور** خنک کافی عیله بوراوه سینه و یکن در قبر معانسه و دخی
 و نشاط معانسه کلور **رو** کوی کور کینیم باوه کینیم زینج شاده بوسه
 ویم برو لبان بر نراوه و دخی قولان دیر کاران جانور که بیان اشکی
 سمانه رفتانیک بر نراوه ویم سینه و لاله کینیم کور و بن زینک زانست

در خنک و دیر و دیر



فرست فرستاده لفظن صیغه و امر صاف و در بزی دیک و رار سال
 معانسه معا بود در که دیرلی یراغنی کنه و سینگ کوندر ییغی اولور دن اوله
 اندر راضی و طبع اسبابی بودنه کور قایر دیک در کس یا پزنی زینج
نیا و را نوک قتی سیه آوردن لفظن صیغه و فعل مضارع در کتور
 زیر مستقبلا تنوع واده و رایه قتی و کن ویر لر آوردن و آورن و دیر لر
 کاخا و لور که کشت استعجالدن اوتر و و لور صرف ایدر لر آوردن و آردن در لر
پس خنک با و عیله آرد و یکن در بعد معانسه **پیش** با و عیله اوک و یکن
 معانسه ییغی که کتور مزارد کون او کون کوندر عیله رخت و آفتاب غدر
 عیله عین و سکون عیله معروف در **برق** قار در نیل معانسه **آفتاب** کشتی
غدر تاریخ رومدن اورتی بای آینه کویا دیر رعایت استی روتی قتی
 انوک او شنج کونی تاریخ روح حسابی اسد بر صبه انتعال ایدر
 کینتی و خنک کشتی و ریاض و غور کشتن زمانی دخی اندکی مانده خنک و غور
انک آرد یکن در قلیه معانسه **خواب** لغت قوتن اکنه و غور و سنج

کرک **خوشه** بوراوه بغداد بائیدر واوزکر و فرمانده صلیبی کون
 برین آیدر که عجبک سنبله ویرلر **چیدر** چیدر لغظندن صیفه ویرلر
 لکن بوراوه معنای مصدری که دیوشوریکه در اول امر او در زیر آقا
 شوره فعل فعله و افعل اولسه فعل ثانی دن معنای مصدری که او اوله
 سابقا و فی کجری یعنی خومن و قتل او کا بغداد بائیدر دیوشوریکه
 بندر سدر بکوش و دل بشو **بندر** نغ باغ بایله اوکت در موعظه و نصیحت
 معنای اوچ حرکتله بله جایز چیلک معنای صی کلو که دولک و غی
 ویرلر **جاری** چون بندر و بایه شوی چوره کرایه شایسته
 بتزوان کنه آهنگ **کوش** کاف بیلد بوراوه قولق در و فرس ابارنکه اون
 کوننه ویرلر و اکثر بودر قریب ایدوب جوش ویرلر **بشنو** شنیدن لغظندن
 صیفه و امر وراشیت ویک در یعنی سدریک نیفتن کوکله قیلا
 ره چنین است مر و باش و برو **ج** و راه لغت در یون ویک در **در**
 نیت بیلد آرد ویک در رجه معنای یعنی بیلد بویله در آرا و دهی و نیت

نیت

۷۶
 نیت بیلد آرد ویک در رجه معنای یعنی بیلد بویله در آرا و دهی و نیت

نیت ده بویله کورون اوله بر نیجه بیت و فی ذکر اولندرق بودر
 ناسخدر بعد از تا علی این معنی مصلحت آن دیدم که **بعد** صلیبی
 یعنی نیت معنای فکر ایتد کردن صلیبی مصلحت اوئی کوروم که در نیت
 نیت **نشین** قوشکی او تورجی بری که او تراق ویرلر و یوا ویک او
 آشیان معنای و سایر جانور که و فی یا قنص استعمال اولنور و بعض
 لغت کت معنای و فی کتور و **عزالت** کسملک در فراغت و
 معنای یعنی فراغت او تراخت او ترع و دامن صحبت فراتود
و امن و دامن انکی در ذیل معنای **فرا** فعل لر و مصدر را و نیت
 اولور خبی لغت اجون فراهم و فراخود ویرلر جمع معنای در فرا
 ویرلر کلجی حاصل لر برابر ایه جمع او غی معنای فرام آورون ویرلر
 معنای لر برابر ایه جمع ایلر معنای یعنی صحبت آنکله بریس و یو
 ترک صحبت دن و حال غلته دن کنایت در و دفتر گفتار پریشان
شوی شستن لغظندن فعل مضارع نفی کلام و صرح در یویم ویک

جوابش نگفتم یعنی او کا جواب سویدم و سر از زانوی تعبیر
 نگفتم **زانو** زانو جانور و در یک در **نعت** خدمت و یک در
کرفت گرفتن لفظند فعل ماضی نفس منکلم و صرح در طوطی و یک
 فصح بود که مستقبلاً تنه یا زباله ایدر لرکیر و کیر نه ویر لر و فرس
 نوک مشعر نه یا سوز و فی کلور و قیغ گمان فبر که مرانی تو جای مال بود
 جواز تو دوستی گم خون من طلال به یعنی و فی باشی خدمت و لغزش تو
 طوطی یعنی فالدر مدح عدم التناهدن تعبیر در رنجید نگردد و کنت
رنجید رنجیدن لفظند اسم مفعول در انجفش و یک در یعنی اول
 یار قدیم انجفش با قدری و ایندی **قطعه** کنونست که اسکا کفتار
 است **کنوة** کنوة لفظند کفیف اولشتر شدی و یک در کنونست
 کنوة تراقتیر نه در **کفتار** فتح کان عجمی کلابی و یک در سوز
 معنایه **مست** و از و یک در یعنی شغری لکا که سوید لکا
 وار و ریکوای برادر بلطن و خوشی **برادر** از فرزندش و یک در خوش

و او رسمی در آتش قافیه سنه اسمعال بوراوه بخشی و ایدو یک در
 برو فی قاین اما و یک در مادر زن معنایه **بجبر** نازبان و قتا
 چو کیر فر سوز اندر شکسته چون کی خوش اما خوش که ابناء و اوله
 اوله موس قافیه سنه قوری و یک در خنک معنایه شش شری
 اگر نبود فیض سنی و بخشش تو شری و رخت اسیدی جاه به خوش
 و کرنا شرم عونی تو در ضعیف و قتی بر آید از نم اهل جهان فغان و خوش
 و خوشیدن لفظند صیغه امر و و وصف ترکیبی کلور یعنی
 سوید ای قرواش لطفاً و ابلو کله که فردا چو پیکر اجل در رسد
فردا یارین و یک در غم معنایه یعنی که یارین چو ابلو پیکر
 حکم ضرورت زبان در کنی **کشی** کشیدن لفظند فعل مضارع غلبه
 یعنی ضرورت حکمید و یلوک چاکرین یکی از متعلقان منشی بر
 واقع مطلق کروانید **مفتش** من او را تقدیر نه در **حسب**
 فانوک و سینگ فتحی لریله حاضر کومر و مال و او با قبیل معنایه و اندازه

عبارت کتاب در
باب اول و اماره

و کوهی و اولوزاده و اولمغه ویرلر **خشب** سینک سکونیل بتر **عکس**
 پس معانه و نه صایق در شمار کردن معانه حافظ **خشب** عالی
 ننوشتی و شدایاچ چند قاصد کوه فرستم تو پیغای چند **کروانید**
 کراویندن لفظندن صیغه و فعل ماضی در بور اوایلری و یک در
 و ونزوی معانه کلور یعنی بنم متعلق لر مدد بری اول بار
 قدیمی واقعه نوک اصلنه مطلق تلدی که فلان عزم کرده و **یتیم** خرم
 عمل غایب استعمال اولوزر او بوند سعدی و یک در **عزم** قصد
نیت معروف **قوت** قطع معانه در بیغ نیت سدر قصد لفظند
 قطعه قلندر که بقیه عمر در دنیا معتکف نشیند و فاشی
 کزیند **قاموش** ایسم دیک در ساکت معانه و اول که و فی و او
 و فی لغت در **کزیند** ضیم کافی عیله کزیدن لفظندن صیغه و فعل
 آورند کیه و عمل در مستقبلا تنع نون زبانی ایدر لک کزیند و کزیند
 دیر لر یعنی که عمر بقیه منی و نیاده معتکف او تره و ایسم و لغت اختیار

طبی الله و رال الله
 ماکه نیز و عکس
 واقع واقعه و کنایت
 ایدر اصل الی الدن
 تعبیر در

تدینر اگر توانی سر خویش کیر **نیز** و فی عطف در و فی معانه یعنی
 اگر کوهی بتر کز و با شک طوت و راه **جانب** پیش **جانب**
 ایراق لق در بعد و عزلت معانه بعد و فی عزلت یولنی او که اول
 متوجه اول و یکدن تعبیر در کنایه عزت و عظیم و صحبت قیرم
 یار قدیم ایتدی عزت عظیم حتی و فی صحبت قیرم حتی دم بر نیار و قدیم
برندارم آورده لفظندن صیغه و مضارع نفی متکلم و حد در
 دیک در مستقبلا تنع رایه فتح حرکت ویروب آوز و آوزن و دیر
 و کاه اولور که کز قبا استعمال نندن او تره و اوای حذف ایدر لر آوز و
قدم فتح فاعله تبهان دیک در زیر پای معانه **آوز** داشتن لفظندن
 فعل مضارع در طوع و یک در مستقبلا تنع شین رایه قلب او نور
 و وارثن و دیر لر معاشویلر که نفث یوقار و کتور میام **تنفس**
 اتیام و قدم یوقار و طوعیم یعنی ایام فالدر میام بو مکاندن کفیم دن
 تعبیر در اولی بود لر لفظند بر بو مقام لرده افاده سفاده فالی و کولر

شدی

یعنی و الحاصد و لوی انوکله کلماتدن چکله قوت طوعدم یعنی چکله
 اولوام و یکدر و روی انقا و ره و کردانیدن مروت ندانستم
روت اما سوز یوز و یکدر و چه معانیه **مروت** معروف در ^{قاوره سوز سوز یوشم کرد}
 لفظندن مشتق در اصل مروت ایدی فعول و زنه افانیه
 افانیه کار جولیت ویرلر **و انفسم** و انفس لفظندن فعل ماضی
 و صرح و ربلد و یکدر مستقبلا تنه سین ضوق اولوب و اندودا تنه
 ویرلر یعنی و فی یوزی انوک می اوره سندن و ویرلر مروت بلدم
 که یار موافق و ثبت صادق بود یعنی موافق یار و کیر چک دوست
بیت چو جنک آورک با کسی برستیز **ستیز** ستیزیدن لفظونه
 امر و اولون و یکدر جزل ایت معانیه و وصف ترکیبی هلم مصدر
 استی اولون و جزل معانیه لطیف ای بکیر بلنکر و خوک ستیز این
 ستیز و نکیرت به چینه یعنی چونکه کتوره سین یعنی جنک این سین
 برکس یله جزل ایل که از وی کزیرت بود یا کزیر **کر** ضم کاف عجب

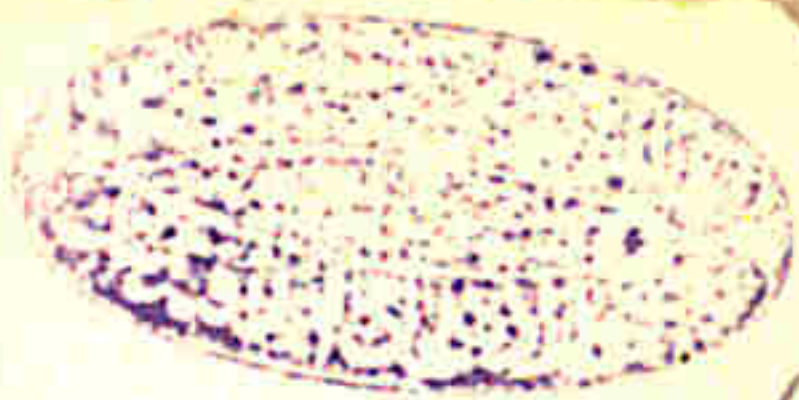
وزاء و چو نوک تقدیمیل چاره و یکدر لا بد معانیه ناکزیر ویرلر ^{چاره سوز}
 ویک اولور **کر** کر کاف عجبیله و راء ماله نوک تقدیمیل کرختن ^{لظنون}
 صیغه و امر و رقا و ویک در فرار معانیه و وصف ترکیبی هلم مصدر
 مستقبلا تنه فارایه قلب اولور کزیر و وکریزد و ویرلر یعنی که
 اونون رکاباره اولایا قی سین یعنی او کاظم بولاسین یا قوی ^{ملاک}
 اولاسندن تعبیر و حکم ضرورت سخن گفتن **کفتن** گفتن لفظندن
 صیغه و فعل نفی متکلم مع الغیر زیر ایم ساکن که افعال او افونیه کلا ^{حق}
 اولور قبل بر یازیل اولف نفی متکلم مع الغیر ایا یعنی ضرورت چکله ^{سویشت}
 و تفریح کنان بیرون رفیق یعنی تفریح ایدارک طاشره کنک و فضل ^{سبح}
 صولت بر و آرمید بود **فستر** ایدولق ویک در جدایی معانیه
 جمعی فصولی کتور و اوقات معانیه استعلا اولون زنه کیم بوراوه اولیلر
ریت بار ویک در و فی بار یغورنه ویرلر و چاریک معانیه کتور ^{صوت}
 شدت و سورت معانیه **بر** نغ با و سکون رایله صوق و یکدر ^{معانیه}

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

Va

[illegible]

کافه ثانی سبط آذر نسیان ایاز ^{۳۱} ^{۳۰} ^{۲۹} ^{۲۸} ^{۲۷} ^{۲۶} ^{۲۵} ^{۲۴} ^{۲۳} ^{۲۲} ^{۲۱} ^{۲۰} ^{۱۹} ^{۱۸} ^{۱۷} ^{۱۶} ^{۱۵} ^{۱۴} ^{۱۳} ^{۱۲} ^{۱۱} ^{۱۰} ^۹ ^۸ ^۷ ^۶ ^۵ ^۴ ^۳ ^۲ ^۱
 آب ایلول ^{۳۱} ^{۳۰} ^{۲۹} ^{۲۸} ^{۲۷} ^{۲۶} ^{۲۵} ^{۲۴} ^{۲۳} ^{۲۲} ^{۲۱} ^{۲۰} ^{۱۹} ^{۱۸} ^{۱۷} ^{۱۶} ^{۱۵} ^{۱۴} ^{۱۳} ^{۱۲} ^{۱۱} ^{۱۰} ^۹ ^۸ ^۷ ^۶ ^۵ ^۴ ^۳ ^۲ ^۱
 کافه و پیش آنکه سبط آذر و نسیان ایاز است. و نیز آن و غور
 آب و ایلول. نکند از شر که از من یال کار است. و بدو کور اولان
 السع ارقام مندی بر که کون لرنک عدول قوشن در آن
 درت یلیح بر که کبیه ییادریاکم طغر اولور اوچی تارخ فرس
 قدیم در جیشیدز ما تنفا ما شدر سر زمان بر در لوا اعتبار اولور
 شعلی زمان تا تعجیل رده اعتبار اولان نوک مبدی ملکی
 جوقین شهر یارین بر ویر که آفر ملوک عجم درخته او تو فرخی
 در ربیع الاول آنکه کونی تارخ بختک اون بر نوح و بونال
 سنه و شعیبه و ضبط اچون اون کی آی وضع ایتر یاک که ذکر
 اولور فروردین ارد بهشت خود او تیر مرداد
 شهر یور مهر آبان آذر و سن بهمن اسفند



و بو ایلی که هر برینی او تو ز کون طو تر یال مجوعه اولور
 کون اولور آبان آینوک اخراج بهشت کون و فی زیال ابتدا
 سنه و شعیبه به موافق او و یوز الهی بش کون اولور
 و اول بش کون که ایام مستقیم و بر لبر بر در فی آد و بر
 اشنوژ اشنوژ اسفند مر هشت مشتویش
 و برید ربع یوز اعتبار ایلی یوز یکم ییل دکی یوز یکم
 ییل برای ار تور دیل که ربع یوز من حاصل اولور شهرک دیل
 و اول آبی اولون آفر بیرام ایلی یال اول ییل اون اول آب
 اولورک و ای لرنک او تو ز کون بر آد و بر دیل فرشته
 اولر نون اوله ایامده اوقالی بو اولر یال ضبط ایلی یال
 کونال نه اعتبار اعدیل اول اولر یوز و ذکر اولور
 و اورمز و بهمن ارد بهشت شهر یور اسفند ارد خور
 مرداد دیوار آذر آبان خور ماه تیر جون دیل

ز سرور رز فرورین بهار راج باو ویدین
 وین آرو اشتاد آسمان زلیباک مارا سفند ایترا آن
 وکوه آوی یلمه ای آوی موافقه کلکی کونن بیراج و زعفران
 ایلدیر مثلاً فرورین آینک اون طغر کونی وار و بهشتک اوی
 و ضرر ادرک ^{۱۰۰} التی و تیرک اون اوچنجی و مراد ادرک ییجی و شهر یورک
 دوزنجی و مرآینک اون التیجی و آبافوک اوچنجی و آذرک
 طغوزنجی و دی آینوک سارنجی و اون پنجی و یار اوچنجی
 کونی و بهن آینوک ایلنجی کونی و اسفندار آینوک پنجی
 کونی حرور و دینی تاریخ جلای در که هم تاریخ ملکی و فی ویدر
 سلطان جلای الدین ملکشاه سلجوقی زمانه حکیم رونج لیر
 بو ذکر اولمان آیارک کبیر ایل اعتبار ایلدیر فرور
 آینوک اونی نوروز کونن یعنی ایلدیر متعین اوی ای
 یاز فصلی اولدی که فرورین اربست فرواد و در واد
سیرت کاجو لاطه

آبی یای فصلی اولدی که تیر ^{کاجو لاطه} سیر واد شهر یور و واد
 کوز فصلی اولدی که مهر ^{کاجو لاطه} آبان ^{کاجو لاطه} آذر و واد آن قیش
 فصلی اولدی که دشت ^{کاجو لاطه} بهمن ^{کاجو لاطه} اسفند ایدر و واد
 انش ^{کاجو لاطه} خرداد ^{کاجو لاطه} اوچر فانه یز لری اول فانه کونن دلالت ایدر و کونی
 فانه ساعت و اوچنجی فانه دقتیه دلالت ایدر مثلاً فرورین
 که اوتوز کونن یه اون فانی کونن ساعت که اوتوزیری دقتیه
 ویدر سایدین دنی بولک قیاس ایل بی محاسبه دیک
 اولور که جلای آینک ایدر بهشتک ایلدی یعنی کونن توره
 چدرک کونن ایدی که راست اورته یای آیدر بدل کونن بر منابر
 قضبان **شابر** سیرک جمی در کسر میل نه کونن متق و رک
 ارتقاء و **قضبان** قاکل نقی و کسری جائز و قضیبک جمی
 اینم بر قار ویدر و قضیب ذکر سیر و دنی ویدر و اینم قار
 ویر یای در که بر ایلخ دن فرور و واد و واد و واد و واد

ایرچی در دو بار معنائی یعنی بلند گویند ایری بر آقا منبر
 بر کل سرخ از غم او فتاده لای **سر ۲** قزل دیک در عارضه اطلاق
 اول نور رنگ سرخ کبی و معروضه اطلاق اول نور سرخ رنگ کبی
نم و پنج لغت در چه و یک اول نور که در چه نری و بر لر عضر
 سنگی و غم و آب بی زایش به زنا و ان بود باریش **او فتاده**
 افتاده لغت در دو معنی و یک در **لای** لولونک هم در انجولو
 یعنی قزیل کل اوزره به ده انجولو و ششدرک چو غرق بر عذار
 شایر غضبان **عرق** عینوک و رانوک فقه لریله بوراده در
 دیک در که آدین حاصل اولور ضو معنائی و وفی زینل اولور
 و از لکوک و اش کوشت معنائی و بر قوگر بهج دیک در **عذار**
 بوراده یوزک کناری قولقدن اشاعه بنا کو شمعنائی
 و بولاره و بر لر و وفی قفاده اولان و اخ و قوون و پی
 و یک در **شاع** طابق در کواه معنائی و فی صو تعالی و حیران

علمه اللام و فرشته و موکل و حاضر و دیل زبان معنائی و جمع
 کونی و عرفه کونی در و یلدر و شول صو که یا نور و بر لر چو نور
 محبوب معنائی در اقرب بود که یا یلدر و ن و یا ضو و فرشته و ن
 استعاره اولغتی در **غضبان** فعلان و زنه اسم فاعل و در
 غضبناک و یک در یعنی دز کبی غضبناک کبیبو کبی یکا غضب
 تاشب بپوستان با یکی از بوستان اتقاق مبیست افتاد
بیت یعنی معنائی مصدر بهی در کجه لکر و یک در یعنی ناکجه
 بوستان در دوست لرون بر یله اتقاق کجه لکر و در شدر موصی
 خوش خرم و در رضای دیکش و **ختم** هر یک صو یلدر
 ایل و چیکل لریله آراسته اولغتی اول و یای مصدر لطا و ایل
 قوی و بر لر نریمت و نریمت معنائی و بوسبیدن شول اولان
 کسینه خرم و بر لر و زمانه و فی صفت اولور انوری **عده** شیب
 چووز و ز روشن بال روز تو چو عید خرم بال و کاه اولور که رای

خطا ملکتن چوچ اولور درلودر لورنک لور کور رجب کور سفینه
 یغ ووشترش بوتلمون فرشتی بامراوان که ظاهر باز آمدن
 رای فتستن غالب آمد **بامراوان** صبا حله دیکر **باز اوان**
 کور و وغل متاندر استعمال اولور عودت و رجوع معانسه
 یغ صبا حله که فشره کفک خلطی اوتر مق نگی اوزرنه غالب
 دیوشن و امنی کل وریکان و سنبل و ضمیر آن فرایم آورده **زبان**
 مطلقا کوکل قو لو نباتات فمزن اولانه دیر لراما عاقه اورتا
 فلسکان دید کوری در **سنبل** دن مراد بوراده قسم ریاضین دن
 اولانور زیر اشول سنبل که طب کتابان ذکر اولور اوج نوع
 بری سنبل هندی در که سنبل طیب و سنبل عصافیر دیر لردنان
 و لخی ناروین دیر لریکلی سی سنبل دول در که سنبل اقلیط دیر
 فر و بلندی منتجوشه دنور جتوک اوتنوک برنوعی در صفتن یونوک سنبل
 یوقدر رایکین و زمومتنن همان سنبل هندی یه بکر و کورن

اوتر و سنبل دیر لریکلی در استعمال اولانه اوجنی سی سنبل
 جلیج در پیماغی و برا قارک بوغاد کینه بکیز کپورک آنجلیجی
 و دکنود کول قراکولی اولور اکی و زیاده کوکرا اولور قوسی
 بلدیج و چکلی ویشی اولور کولی استعمال اولور بوکافنی سنبل
 دیر کوری رایکده و فعل ده مسابقی اولور سیبدر در و
 سنبل صلقومنه دیر لریکلی وایتیر که برنوعی چکدر
 لاجوردی مسک کبی قوخر بارده اچلور **ضمیر آن** نسکو ندر که
 نارسین شاه سنرم و شاه سپرم و سپر غم و سپرم دیر لریکلی
 لغتج بتان افروز تصحیح اتدیر که ترکی ده اوزراونی دیر
 اصی اولور که تاج خروس و سلطان بوری دیر کوری شهر قمری
 چکدر **فرآهم** جمع معانسه در یغ کوروم اول یا قیدی بر لریکلی
 کل وریکان و سنبل و ضمیر آن جمع ایلمش و غزیت شهر کوره
 یغ و غزیت ایلمش کفک کل بوستانرا چکانکه دانی تپای بکدر

صفحہ ۸۵ لغت و
 صفحہ ۸۶ لغت و

یعنی ایتم بستان کلنوک اول و چهل که بلور سین بتاسی اولم
و عهد کلستان او قای نه یعنی دفعی کلستان زمانک و قاسی
و حکم گفته اند هر چه نه پاید و بستیک را نشاید **حکم** حکم کلنوکی
پاید پاید بر پاییدن لغظندن فعل مضارع و بروراده قایم اولم
معنا نه در لطیف جوهر که بخوشتن پایم عرضی که بدیکر پای
و بریرده کو یک معنا نه کلور اسدی مرا ایند و از بهر حکم آفرید
چه پایم که چنل آید اکنون بدید و حکم طوتم معنا نه کلور اسدی
زبان از ابای از بهر اندیشی و حکمت که نزد یکتر دشمن سیرت است
و بیتی معنا نه کلور لطیف پاید پای مرا ناگهان برنی که در
پای نهان و آیا غله دیکل معنا نه کلور لطیف هر که در پیش
آیدش بری جلد و نران زنده هر که در پس می رودی پاید و در آن
شاید شاید شایستن لغظندن فعل مضارع و بریار و دیک در
مستقبلا تنوع شین حذف اولم و یعنی نه کیم قایم اولم

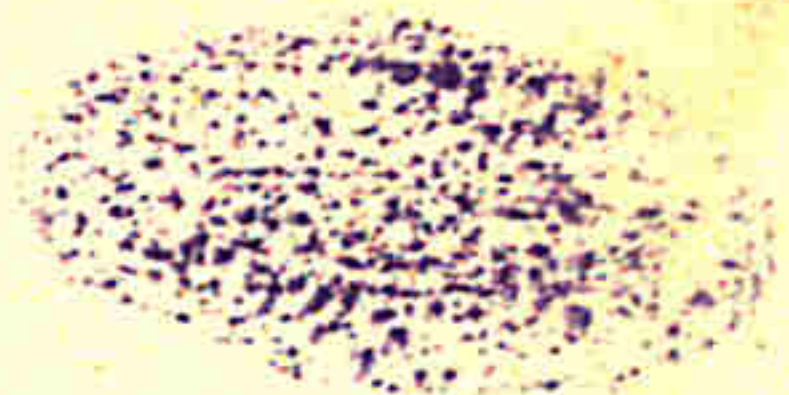
کوکل بغلفه یزمن کفنا طریقی چیست یعنی اول یا انتیک
یول منر کفتم برای نر زمت ناظران **برای** حرف در لام جاره معنا
برای فلان فلا چون دیک اولور **نر زمت** ضم نون فرخ اولم و
بنا تله یزیزی تانه لکم در **ناظران** قاعده فلسی اوزرنه
ناظر کلمه در یعنی بن ایتم نظر اید بری لدر فرخ اولم و چون
و شح خاظران کتاب کلستان توانم تصنیف کردن **فست** لغظ
و معنی وسعت کبی در کشش لک دیک در یعنی دفعی خاطر اروسعتی چون
کلستان کتاب تصنیف ایتم که کویم یتر که با خزان را بر ورق او
دست خط اول نباشد یعنی که خوان بیلنه انوک پراغنه ال
اوز نلفی اولیا و کردش زمان سیش ربعیش بطیش خریف
مبدل نکند **طیش** طانوک فقیله و سکون یا یله یلنی اولم و
سبکبار معنا نه **خوف** کوز فصلنه و کوز یغورنه و بر لزر
تبدیل و ندر تغییر معنا نه یعنی دور زمان انوک با ن و قی خوان

یفینا سید تغییر یلمیه زیرا وقت خوانا اکثر اشجار برک و باران
خفت بلور مشوک بچه کار آیدت ز کار طبعی ارکلتان من
ببروتی یعنی نه ایشو که کلور کلدن بر طبق بکم کلتاغذ آله برو
 کلایی پنج روز و شش باشد شش التي دیگر رسته معانیه
 یعنی کل های بیش التي کون اولور وین کلتان همیشه خوش باشد
 یعنی بو کلتان همیشه خوش اولور حالی که من این سخن بگفتم حالی
 اول ساعت و یک در یعنی اول ساعت که بن بوسوزی سوبیلیم
و این کل بزخت و در و امنی او یخت یعنی کل انگین و و کرد
 و فی انکه اصله که الکیم اذ او عروفا و اذ خالف جننا
 یعنی کیم قین عهد ایلسته و فی ایلر کانه بو کلام سابق حضرت شمع خدا
 و عد اولدک زیرا کلی بوستاندن آنی منع ایدوب کند و کلتان
 ترغیب انگ جان بر کلتان تألیف ایدیم و یک در بر در لوفی د
فصل و دوران چند روز در سیافر افتاک بیافر آه دیگر رو کلفت

دست کل شش التي کون اولور
 بو کلتان و کون حوکم اولور

ویر لکتر نسخه ده در همان روز واقع اولمش یعنی الی فصل اول
 کون بیاضه و وندی یعنی تر بیر اولندک در حق معاشرت
 بو آداب فی ورت معاشرت عشرت و ندر صحبت ایدر شکل معاش
آواب ادبکی جمعی در یعنی کو یکر صحبت ایدر شکل و کلام ایدر شکل
 او بارک بیاتن و ایتدیار که بدنی و سکر بنی باب مراد در در
 لباسی که متکلمان از بار آید لباس کیسی و یک در پوشش
 معاشنه و مصدر کلور پوشیدن معاشنه لباس التقوک ویر
 شرم و لباس الرجل ویر لکتر زن مرد و لباس المرأة ویر لکتر
 زن معاشنه متکلمان متکلم جمعی در سوبیلیم و دیگر یعنی
 بر کشتن که کلمات اهلنه اینه کلور کرک اولور و یاراردیک
 دن تغییر در و متر سلمان بلاغت افزاید متر سلمان متر
 جمیع در ساله اهلر و یک در افزاید افزاییدن لغظندن فعل مضارع
 در افزون لغظندن صیغه و متعبد در ارتقو تر و دیگر یعنی و فی

این سخن تا به این نسخه و این نسخه از نسخه ویر لکتر
 است



ولایت آیدر تعریب ایروب چین ویرلر و جیدر لفظی و تصویری
 امر کلور و یوشور و یک دور و وصف ترکیبی اولور کلر چین و
 عرف چین کبی و طغری و یکدر و بکلم در شکن معانی نگار
 خانه و چین و مراد ویدر که چینگ ویرلری و در که غیر تصویر
 و عجیب نقاشی یله بر و چله آراسته در کیم نظیری منصوص و کولدر و
 استیلا که چین و بر کار خانه و قدیم وار و در که هر زمان کلل استا و
 آنه بر مصنع یا و کار خوشتر و در اکی نگار خانه ویدر ویدر که
 مطلق نقشی خانه و چین و یکدر کمال نقشی چین و اولما عین
 چینه اضافه اولدر **ارزنگر** ارنگل معانی مری و نقی که
 مانی نقی شکل کتابی و در که اول رسم اینکی عجب تصویر و نقی لر
 انوک چین جمع و نقی و بعضی ارباب لغت مانی نوک و در
 در که هر نقی که انوک خاطر نه کلمه مانی آنی یز و ویرلر نقی
 نگار خانه سیدر و فی **ارزنگر** نقشی و **ایچمن** که روکی طلال در کند

مصدر



در براده زایر در آتای لقیقه افا و ده و سفاد و دهی خالی و کولدر
 یعنی امید که ملال یوزین چکیه یعنی ملالت کو سرب و یوزین و ویر
 ازین سخن که کلستان نه جای و لتکیست **ازین سخن** جائز که
 در کشید لغتخانه مستعلق اولای یعنی بوسوزن یوزین چکیه و یکد اول
 و جائز که سله اولوب بوسوزن او تر و دیک اول که کلستان کولدر
 طار طقی بر د کولدر علی الطصور که و بیاجه و بیایونشی **دیباچه**
 ایشلی یگانی دیکدر رفاه معانی و بوندنر که کتاب اول
 لرینه و بیاجه اطلاق اولور **مایون** قوتلو فرض و قریح معانی
 خصوصاً که و بیاجه و بیایونی بنام سعد ابوبکر سعد بن زکی است
 مع سعد بن ابوبکر سعد بن زکی آونه در ضرورت و یوزن ایچونی
 این تفکری صرفی او ندر بلکل که حضرت خلیف کریم الله تعالی
 تزییفه سنه استخدا و کما یه یوزندن اشارت لطیفه می و ارد
 یعنی اولکی سعد لفظی معنای مصدری مراد اولوب ابوبکر

سعاد و تلوا و نه دیک کو ستر لکن مقصود و به اول در زیر اضر
 شیخ نوکابی ابوالمظفر ابوبکر بن سعد که مخدوم راوه سی سحر بود
 دیش در اما مناسب بیک واجب ابوبکر که ترقی تقدیری او کما
 پس اول کند و کن ذکر جمعی عزیز که مناسبتی له ابوبکر بن سعد
 ثانیاً کما بنوک اعمای موقوف قبول شهنشاده او مانع سعد بن
 ابوبکر که تعریف ایندی بود جمله بر له بنی نباح سعد ابوبکر و عیله
 عبارتنی اشارت کما بیت دن خالی قلدری نیکیم حقیقتاً بیک
 سعد بن ابوبکر آونه اولد غنه حضرت مولانا جایی علیه السلام
 بوبینکه تضرع المشدر کلان کر چه سعدی کرد ازین پیش
 نباح سعد بن زنگ غامسی کما **ذکر امیر کبیر خراسانی**
بن ابی نصر یعنی امیر کبیر خراسانی ابی بکر بن ابی نصر که
 که ابی بکر بن سعدی وزیر در بلبل بود مقوله سر سخن لومانی
 و نصر کی بر قصبه نوک بر قصبه و آخری دن و سیاتر کما قدر

انفصالی چون کلور و قصبه و آینه نوک اجماله وال اولور او ابان
 علی اولغا لایح دکلی در دیگر عروس فکر من ازنی جایی ستر نیار
عروس یعنی عینله کلین دیگر رجبی عایش و اعاش و عروس
 کلور خیمه **بی جالی** ده کی یا مصدریه در معنی دفعی بنم فکر کلین
 حال سور لقتن باش یوقار و قالد رفس و وین یاس ازین
 یاس فیان بزندارد **یاس** امید کسکه در دیگر معنانه و کما
جیات او تنقی در شرمند کی معنانه یعنی دفعی نویدر کل
 او تنقی پشت و پالندن یوقاد و طوغر و در زمره صاحب
 جالان معنای نشود **زمره** بود که دیگر کرده معنانه **تجلی**
 جیمه تجلی بایندن اسم فاعله در تجلی عرض حاله و بر لر یعنی دفعی صاحب
 حال لر بلو کنع عرض حال این من مکر آنکه که تجلی کرد و بر یوقاد
 امیر کبیر **تجلی** مکر آنکه یله بنفش و یک در حلیه بزرگ در و لغز تجلی
 تجلی تجنيس فقط در **زبور** بزرگ در حلیه معنانه یعنی مکر اول وقت

از سبب این که در این کتاب و این عروس و این معنانه و این
 از سبب این که در این کتاب و این عروس و این معنانه و این
 از سبب این که در این کتاب و این عروس و این معنانه و این
 از سبب این که در این کتاب و این عروس و این معنانه و این

بحالان قاعده و فوس و زره
 الف و نون الیه جمالو ک جمع در صحیح
 و در سبب این که در این کتاب و این عروس و این معنانه و این

بهی در بین آفاق اولولرک مدح اولغنی در دخی کوچکر خلق لک
 جی در هر که در سایه و غایت اوست یعنی هر کس که او را غایتی
 سایه نهد در کنش طاعت و شفی دوست یعنی او را غایتی
 طاعت و روفی و شفی دوست در هر یک از سایر بندگان
 و خواشی خدمتکاران خدمتی معین است خواستنی کنایه
 لکن و کوچک دودله و برادر بورا و مراد متعلقات دیگر
 یعنی سایر قول و فعل و خدمتکاران متعلق اولولرک و برادر
 او زرب بر خدمت معینی در که اگر در آدای آفاقی برنی نایق
 و تکامل روا دارند در مؤخر خطاب آیند و در غایت
برای فتح بایله بزرگ دیگر بعضی معانی تلاوت بر نسیم خوار
 طوق در تکامل کامل لک در یعنی اگر اول خدمتکار اول
 بر خوار طوقنی و کامل لغی رواطونه لک خطاب معروضه و خطاب
 مجله کلور لک بر این طایفه در ویشان که شکر نعمت بزرگان

واجب است و ذکر جیل و صاع و غیر این مکر بود و رینی لطایفه
 از ره که اولولرک نعمتی شکر واجب در دخی اندکی کوچکر نسیم
 اکت و انار کیون دعای خیر انگ و ادای ضیعی خدمتی و غایت
 اولیتر که در حضور یعنی دخی بونکی کبی خدمتی غایت ده انگ
 یکنه در حضور ده انگد نسیم که این بتصلقی نزدیک است
 و آن از تکلف و در ویا جاست مقرون تکلف لاف اورنی و در
تکلف زحمت جملک در دخی کند و ده اولین نسیمی کوستر مک
مقرون قوشلشی در یعنی بوشکر نعمت و ذکر عیال و دعای
 خدمتیش یوز لرنه انگ لاف او ر مغه قریب در و اول غایت
 بشقت و ریادن ایداق در و قبول اولغنه یلداش در زیر
 حدیث ده وارد که دعا ظهر غیب ده ردا و لک شعر
 پشت دونه نای ندک راست شد از فرق یعنی فلک ایلی قات
 ارق سی طغوا اولرک فرح لعدن تا چو تو فرزند زاده ایام را

زاد از آن صیغه سنده فعل ماضی در لازم متعدي کلا در مستقبل
 وال یا به قلب اول نور زاید و زائید ویرلر بوراوه مناسب متعدي
 اولحق در لازم طوئق و فی جائز و بتقدیر به آیات الفطنه فی
 راز اید اول نور **ماورانا** در **ایام** یومک جمعی در کونلر و یکدر یعنی
 تا مشکلی کی او غل طوغی ندی آیام اناسنه زیر اطلاق آبا اطلاق
 طوقوز آنا ویرلر کولکره و دورت آنا ویرلر عشا بر اربعه
 او غل ویرلر معدن و نبات و حیوانه حکمت محض است اگر لطف
 آفرین **مختر** اینج و یکدر یعنی حکمت عالم در اگر فانی عالمک لطفی
 خاصر کنز نبی و مصلحت عام را یعنی اگر خاصر این بدقونی مصلحت
 ایچون دولت جا ویر یافت مر که نگوینا زیست **جاویر** اید معنی
 اسم در صفت و فی استعمال اول نور **زیست** زیستن صیغه سنده
 فعل ماضی در ویرلر یکدر حیات و معیشت معنانه
 مستقبل از بین عذر اول نور زاید و زائید ویرلر و امی

این صیغه سنده
 و در کونلر و یکدر
 و در کونلر و یکدر

زی کلور بعضی ترکیب کرده صفت و فی استعمال اول نور و بعضی
 مقادیر بای می شود و فی اول قدر لطیف ای بزنی کور که مروج زی
 مرد خدا مرد با دعوی و صورت مرد نبود مرد باش و زنی که
 کلمه تحسین در وقت اولور که تخفیف اید و ب زنی ویرلر یعنی دولت
 اید بولدی هر کسه که ایو آید ویرلر که کز خشن ذکر خیر زنی کنز نای
عقب فتح عسی و قافل ار و چه دیک در صوک معنانه انا فتح عینل
 و فتح قافل جوملک در بین اولن طعاع پاره لرنه ویرلر و کستر
 اینکل نشانارنه و خرت لغه ویرلر وضع عینی و قافل ایکن
 سینه و سترجاوه ویرلر و فتح عینی و کسر قافل او که در پشته
 معنانه و او غل او غلنه و ار و چه کلکه و نور یعنی اول کسوک
 ارونن خیر له یاک اولحق آفرین ویری ایلر و صفی تر اگر کنز
 و زنه کنز اهل فضل یعنی سنوک و صفی کرا اید و کرا تمیه
 فضل اهل حاجت مشاطه نیست رور و لارام را **مشاطه**

خاتونارک یوزلرین دوزن عورتی ویدرلر پیرایه کرمغانه
 مشاط طرخی ویک در آینه وارمراد اولور **د لاراج** کولک اکلجی
 گوزله لره اطلاق اولنور یعنی آینه وارصاحه وکولر صورت
عذر تقصیر خدمت و موجب اختیار عزالت یعنی خدمت تقصیر
 غذری و عزالت اختیار اتمک سببی بود که ذکر اولنور
 تقصیر و تقاعدی که در مواظبت خدمت بارگاه خداوند میرو
 یعنی تقصیر و اتورق که خداوند بارگاه خدمت که کیدر یعنی که واقعا
 اولدی بنا بر آنست که حکما و مندر در فضایل بزرگتر سخن می گفتند
بزرگتر بد حکم عاقل در که نوشروانو ک وزیر او کشی دی یعنی
 اکا بناء در که هند حکمای بزرگتر که فضیلت لند سوز سوزلار
 آفرین عیبش نیافتند که در سخن گفتی بطیست **وین** خاین
 و صلیا بمنز کفیف او لشدر بودندن غیر ویک در **بطی** کج
 یعنی بودندن غیر عیبین بودلر که سوز سوزیلکن کج در بزرگتر

شنید و گفت یعنی بزرگتر استدی وایتدی اندیشه کردن که
 چه گویم به ازینمان که چاکفتم **اندیشه** فکر در یعنی فکر ایلی که
 سوزیلیم کیدر پشیمانلق دن که چون سوزیلیم **شود**
 سخن دان پرورده پیرکن **سخن دان** وصف ترکیبی در زیر لفظ
 دان دان سخن لفظندن صیغه و امر و سوزیلیم و سوزار بهی
 ویک در نیت کیم سخن آفرین سوزیر شد زنی یعنی هر سوزی
 کالند و بر ند سوزیلیم در بلیم معانیه و سخن چین قوی
 در غام معانیه **پرورده** پرورده لفظندن صیغه و اسم مفعول
 بسلفتی ویک در اوئی بود که بوراده پرورده لفظی پیرکن لفظنه
 اضافله او قند یعنی پیرکنن پرورده سی ویک اولانا لغات
 فاعله و اضافته اولدر که مضافک آفرینی مجرور او قمر نیت کیم کج
 مضاف الیه اولانک آفرینی مجرور قمر لکن بو متعلق ضرورت
 وزن دن کوه حکمت ویدر متصور کول در زیر ابر شکر و جلیله

اثبات انگ لازم کلور پس طریق اولدر که پرورده نوک والنی
 شکرک تلغظ اید سن و بونوک نظیری شعر فرسکل کلانتر
 کثیر من آن حیضی در خوابه نیایه. خابیدش روزه و غوغی نکرود
 از حاجری تا تو بجایی و بارت تا بیویم الدین بقا **پیر** ^{دیکر} **تیلو**
 قریبه و قریه اطلاق اولنور **کین** ^{مضمون} اسکی دیک در افصح بود که
 اوقنه مفتوح و فی استعمال اولنور ^{مضمون} و سمن قایبه کسمن یغ
 سوز اصلن بلجی و فی اسکی پیر که پرورده سی بیندیشد ^{مضمون} **انگ** ^{مضمون} **یکوید**
سخن **اندریشد** اندیشیدن لفظندن صیفه و فعل مضارع و ^{مضمون} **نکر**
 ایدردیکدر بوراده شول باکه اوات ^{مضمون} **توشل** و راولنه و اصل
 اولعله ^{مضمون} **منه** سنی یا به مبتدل قلدیاز زیدافارسی و ^{مضمون} **ظرافه** و
 لطافت اوزرنه اولماغینی بادیکس قباحه فهم ایدوب ^{مضمون} **بوکی**
 امثالنه ^{مضمون} **منه** بی یا به قلب ایدرله نیتیم سابتا و فی بیان
 اولنور **آنک** و آنکاه و آنکاهی و آنکاهی اندن ^{مضمون} **دیک** ^{اولو}

کمال اصغرافی **ترک** بیری مقدمه و فعل نیکی است. کا قول علامه
 بیمار اصفاست. خودنی باطل اول لفظ شهادتست. کا قول اعوف
 و آنکاهی ^{مضمون} **الطی** و ^{مضمون} **الفتحی** است. برخی بدی و راحت نیکی بدل رسد. آنکه
 بران کسی که دل و ضلالت و ضلالتست. ^{مضمون} **یعنی** فکر ایلر اندن صحن سوز
 سوزیل مرننی تا مل بکندار و ^{مضمون} **زق** بوراده زون لفظندن
 صیفه و امر و راوردیکدر اولنه ^{مضمون} **یم** مفتوح که علامت نی در
 او خال اولمشی در و بعضی ترا کیدر صفت و فی استعمال اولنور
 نای زن و پنبه زن کبی ^{مضمون} **بلک** اوات و زنی دیک اولر که اسکی ^{مضمون} **آفون**
 لاصق اولور آنوک فاعله و مباشرنه دلالت ایدر ^{مضمون} **خشت** زن
 کبی ^{مضمون} **کرتج** بی و ^{مضمون} **یلا** بی معاننه و و فی زن عورت دیکدر ^{مضمون} **امره**
 معاننه فردوسی. ^{مضمون} **فای** زن که داروشی ^{مضمون} **زنی** نه مطرب که ^{مضمون} **مردی** ^{مضمون} **نیای** ^{مضمون} **زنی**
تا مل ملا خطه دیکدر ^{مضمون} **تفاکر** معاننه ^{مضمون} **کفتار** ضم کاف عجله کبی در که
 سوزیلین یعنی اورمه نکر سوز سوزده ^{مضمون} **نفس** نیتیم ^{مضمون} **کیم** بعض

رانج کاف عجله آنکه و دیکدر
 جاندر در

مشایخ کرامت قدس الله اسرارهم کلمات جامع هستند در که هوش و
 و زلف در قدم دیو بیور مشر در نیکو کوی و زویر کوی چه غم **نکو**
 کبر نون و فتح کاف عریه نیک کبی نیکو لفظند تخفیف اولش در
 ایو و یکد ره جید معنانه **دیر** کبر و الیه کج و یکد و ریغ ایوید
 کبر کج سویل سک نه غم بیندیش آنکه بر آورفتی یعنی نکر اول
 نفسی طاهره کتور یعنی سوز سویل از آن کیش بش کن که کویس
پیش پاء و عجله اوک و یکد در قبل معنانه **بس** نه با و
 بوراده تیر و اخق و یکد در فقط معنانه نه کیم حضرت پادشاه
 بر موصوعه و فی بیور مشر سخن کر چه و لیز و شیرین بود و سر اوار
 تصدیق و خسی بود و چو یکبار گفتی مگو باز پس که حلوا چو یکبار
 خور و زبیس و و فی با لفظند تخفیف اولش و نیم پنجم معنانه
 کلور شیخ شاعر **بس** نامور بر زیر زبانی و فن کرده اند کنز
 مستیش بروی زبانی بر نشان فانه یعنی آندن اوک ابرج اول کلمه

دیکر نطق آدمی بهتر است از دواب **نطق** سوز و ریغ معنانه
دواب و آیه نوک هم و مطلق مایدش فی الارض یعنی ریغ
 بدینله اطلاق اولش و در صریح فاقه درت ایتلورده است
 و اصطلاح قلندر چارپا معنانه یعنی سوزله آدمی یار کدر درت
 ایتلورده و دواب از تو به کمره کوی صواب یعنی درت ایتلور
 سندن یکد اگر صواب سویل سک فکیف در نظر اعیان خدا
 و نری عز نفس که جمع اهل دلست و کز علما و مشیر **اعیان** معنانه
 جمعی در متعین و برگزین که برویکد **جمع** جمع اولافنی بر یکد
مکر شمول نقطیه دیر که دایره نوک مدار اولافنی و دخی شکر
 طوره جیره ویر **مکر** شمول عالم ویر که علوم ده عالم
 و اشتغالی اولافنی خصوصاً که پادشاه عز نفس نوک اعیان
 نظر نه که اهل دلک معینی بر و و دخی و رنگ عالم لک مکر
 یعنی هر سوزی فکره سویل مکر که خصوصاً بونوک کبی مقام

اگر در سخن و لیری کنی شوقی کرده باشی **دیر** باد و یکدیگر می بینند
 بهادرلق و یکدیگر **شوق** اول لغت کبر و پاس و یکدیگر در دیر
 معانی شمع خوری در شوق و فتنه بودند تن ملکر پاک شربت
 عدلش بآب تیغ تن ملکر از شوق و تابان اچوق و اسحق قانلو یکدیگر
 مطبوع معانی شمع خوری سپهر کف جوی شهنشاه دی روز
 شنو و عقل بدو کف مان بگوای شوق بو مقام مسلمان ثانی ملایم
 یعنی اگر سوزده بهادرلق ایدر جوق لقی یعنی خفت و مالی کشف افش
 اولم و بصاعت مزقات حضرت عزیز آورده **بصاعت** بریده
 کوندر این متاع و رود فی بر جوق خلق ننه نوک ایچند برشی و قلیل
 و یکدیگر **مزقات** مرسته به دیر که تا جوی فوار و روی عدا ایلید
 رد ایلید و بودند در که التزمی تزیی التجاب دیر **عزیز** عزت ایتی
 کمرای بی معنا معانی بوراوه مراد از بر مصر در نیت کیم آیت کرده
 واروا و لشدر فلما دخلوا علیه قالوا یا ایها الغریر متسنا و اهلنا

الفتر و جنتا بیضا عت مزقات فی و فی لنا الکیل و تصدق علینا
 ان الله یجز المتصدقین یعنی دخی بر حقیر تماشایی عزیز حضوره
 اولم و شته در بر جوهر یانی جوی نیاز و **شبه** شینکر و بانوک
 نکه لر لیل اوج معایه کلور اولاصار و بریج در که باقره توتیای
 مرارینی دن و وزیر لالتون زکین صار و اولور بوسید شته دیر
 بعدنی دخی اولور پس آونم نامای اصلی در نامی علامت و کلور
 اما کثرت استعمال سبزون نامی علامت کبی استعمال اولور لطینا
 کسی را یعنی بولم تبه چور معتبر بنا شد شته **عسجدی** مجون
 رطب اندام و جور و غلش سرا پای مجون لبه زلفین و چوبلیسته
 اشراست **انوری** خدنگهای شهاب اندران شب بکون
 و ان چون نور خور و در روان اهرس ثانیاً بر دکنواغ در اوج ذرا
 مقداری بوی اولور قتی بر لوده بتر بوداق لری قاتی اولور برسی
 پیسرخ کبی پیسرخ اولور بیشتر صرولخه مایل قنجه فی اولر کنده

بیست و یکمین
 است سیزده تا کمال اوج و یکدیگر

یکی تخی اولور صافقا چندان یلمشوک و طوبت چو نالتن شبه کیم لیک
 دیک اولور یک شبه بر کیم لکر دیک اولور و شبه الی کیم لیک علامه
 جودی حقیقت عظیم سلطنت است **زمن** شفتون آزاد خوشی بسیار
بیت برای یک شبه فوقی که خاک بر سر اوست ای سرزن نتوان شد
 بسالای دراز بوراوه معنای اول مراد و بعضی ارباب لغت
 بوجنی معنای نقل اندیک **جوه** نیت جمیع علی و سکون و اوصالی
 ارباب دیک در شعر معنای هر چی که شعر اوزان اعتبار اولنه
 بر مشقاکم درت قیراط و بر قیراط درت شعر صاب اولور یونقد
 بر مشقاک طقن انی شعر اولور یعنی شبه جوهری ربانین برابر
 کنورمن و جواج پیش آفتاب پرتوی نزار و **جواج** حقیقت
 قتیله ده یانن او وکل آدی در آلت مخصوصه جواج دیکار کی
 مجاز و **توبرق** و نور و شعاع معنای در یعنی جواج کنشی
 اوکنش شعاع طلوع یعنی نور اولمه و شماره و بلند در و امنی

کوه آلت ندرست غایب **شماره** میمنه فخیل معروف در و دخی جواج
 پایه دیک در و دخی یول کرده اولان علامت لره و نشانده
 ویرلر **تلبه** بوجه دیکدر **کوه** کاف علی له طاع در حیلر معنای
الوند اعظم قدراند بر طاعنک اویدر که ارتفاع علی او
بیت نیت با و عجله الحق دیکر اولور و بوندن در که خیل و دخی
 و فر و پایه معنای نیت و فی استعمال اولور **غایب** غودن لغظندن
 فعل مضارع در مستقبل تنوع و اویرنه الن و یا کلور یعنی دخی
 یوم شماره الوند طاع انکند الحق کورینور **بیت** مه که کرون
 بدعوی افراز و **کرون** نیت کاف عجله بویوندر رقبه معنای
افراز افراشتن لغظندن صیغه فعل مضارع در لازم و مستقرا
 کلور بوراوه ایکنه و فی و اولحق میسر در لازم اولحق معنای
 شویله اولور که هر کیم که بویی و عویل یوبله هر کرا کردن تندیزه
 اولور مستقرا اولجه هر کیم که بویی و عویل یوبله مه که کرون

تقدیر نه اولر دشمن از نه طرف بد و تازو **تازو**

تاختی لفظن صیغه مضارع در مستقبل تنه فارای

قلب اولر بوراده چیتی معنانه در سید قاسم **فرار**

تحقیق از برای طلب **ز صبحگاه** از تابش تافته ایم

و ایک قورق و بورق معنانه دخی کلور کسای

ز هوله تافتن و کینه آفتش مرا می کراخته همچون کمانه تافته

و بر یومری ننه طاشره و ملوب چیتی معنانه کلور **ایری**

ز بالا و چیز از دلی سنگ خسته بزونه تافته میچورخ از دخت

لکن محفل در که معنای اخیر معنای اولدن ماء خود اولما

خج **یغ** خوشی هر طمذن انوک اوزرینه سکر در سعدی

اقبال ایست آزاده **آزاده** خلاص او طش دیکر بوسه بند

سر و آزاد و اراده دیر لر خواندن و طاشدن خلاص او طش **مهمانه**

یغ سعدی بر خلاص او طش اقبال در کس نیایز فکر اقبال

یغ کسه و شمشله جنگل اینکه کلر **دیگر** اولر اندیشه انگلی

یغ اولر فکر اندن صکر سوز کلر در پای بست **آمد است**

پس دیوار **بست** با عزلی له بستن لفظن صیغه فعل **ما**

در بعلدی دیکر مستقبل تنه نون سینه قلب اولور

اما بوراده پای لفظیه ترکیب اولغای معنای مصدر **مرا**

اولشدر یغ ایق بخلق کلشدر صکر دیوار یغ قاعد

اولدر که اولر دیوار که ایاغنی که ترکیب **نخل** دیر لر انیغار

صکر دیواری نباید لر **نخل** بندم ولی نه درستان **یغ** بن

دخی نخل بندم ولی بستن در کول نخلر بیا روده معنای

و کرا و لغنی در یوسن من ولی نه در کنعان **کنعان** ولایت شاند

بر یغ نوک آویدر که یوسف بنی علیه السلام اندخ طوغنی در

و یعقوب بنی علیه السلام اول بقعه نوک قومه تبلیغ رسالت **عشدر**

یغ بندخی یوسن ولی کنعان در کول **تقار** گفتند کلت از که آموتی

نشان اکی در بری تمان عادی در که هو و علیه السلام زمانه کلمه
 و بری تمان حکیم در که داود بنی علیه السلام عهدند ایدر و
 تمان که علما بنویسند اختلاف اقتضای حرر اصحا اولدر که بنی دکلار
 و حکیم و فاضل کینه در مطلقا تمان ذکر اولسه بومر او اولور
 نیته کیم بومعادل و فی اولدر یعنی تمانه دیدار که حکمتی کیندن ^{او کیندن}
 گفت از کوران تا جای نه بینند پای نهند **کوران** کافی عجله
 کور که هیچ در کور سوز لر دیک در **بینند** دیدن لفظند غیر
 قیاسیه صیغه و جمع مضارع در کور لر دیکدر **نهند** نهادن
 لفظند صیغه و جمع مضارع در کور لر دیکدر وضع معانیه
 مستقبلا تنوع الف حذف اولور یعنی ابتدای کور سوز لر دن
 نایدی کور مینجی ایق قوم لر قید **لور** قبل **لور** **قید**
 قافل فحید و والی مشدک کبریل تقدیم بانبندن امر و رفع والی ^{خفته}
 یله اولق وافی بایز و پیشی پای معانیه **خون** خون بانبندن

مصدر در طشقه صفتی معانیه و خورجک ضعیف فایله عی کلور کینه لر
 دیک اولور فارسی خورجین و خورجینه دیر لر و دیشی دوه به
 دیر لر که ارکندن ایدر و یا تور و شول سحاب در که کیند و سین
 بکر لر یعنی صفتی تقدم ایله دخولده اوکی یعنی اول صفتی فاکر
 ایدر و ب بریره کیر مک کرک **مصرع** مردیت بیازمالا و انکه
 زن کن **مردیت** قاعد اولدی که یایه فتمه حوکت ویر لیدر
 اما ضرورت وزن ایچون یاد تن تلفظ اولور **ازماکی** آرزودن
 لفظند صیغه و امر حاضر در صیغه و یکدر تجربه معانیه مستقبلا
 تنوع و اول الف قلب ایدر و ب مابعدند بریا زیاده ایدر لر
 آرزاید و آرزما یند ویدر لر و چون نند که اشتقاق طویل
 آرمون و آرمایشی کلور اسم مصدر اولور صفتی معانیه
 اسدک یکی تیغ فارم الحاس کون بزخم تو خواشمش کرد آرمون
کی بوراوه کردن لفظند صیغه و امر و ابله و اشله دیکدر

و وصف ترکیبی و فی کلور مولانا قدس سره خاکرکنه بصفت
 چون فرشته‌ای باید و در کون لفظی کثیف اولی و بزرگ
 دیر لر او ترجیحاً یک اسی و در بزرگ معنای یقین ارکوک
 صفت از آن عورت طلب ایله بعضی نهمه بهر حال تحمل محمود
 و فی دوشن اولی تقدیر بهر بیت اولور یعنی دو کلی مال
 صبر کو چاکر در **رباعی** که چه شایسته خوس بکنک جیم جیم
 که چه شایسته اولور خوسر جکنک ترنیز پیش باز روی جکنک
رویتی و رویینه توجیدن اولان اسبابه و آلا نه دیر لر اما روی
 بوسموده اما له بر له تلفظ اولمق کرک در عبارت زو بهی و فی
 اولمق بایز در که بیشتون و قسم جوق سکودیک در **جنگ** جیم
 عجیل بورا ده قیناق معنای در یقین پیچ او را فر توج قیناق
 طوغان او کندی که به شیر است در کرفتین موش **کر** به فیم کانی
 عییل کردی و چنوک دیکر بره معنای **شیر** بورا ده اما ایله

ارسلان و دیکر اما اما له سوز کیر صرکله سود و دیکر رشتن معنای
کرفتین طوغت در فیم بود که مستقبلاتن یا زیاده این لر
 کیر و کیر ندر و یا له لکن فرس شاعر نوک شعر ندر یا سوز و فی
 کلور و قینی کانی مبرکه مرانی توجای مال به جواز تو دوشن خون
 طلال به **موش** صحن دیکر قوی بر غمی اوزن و کساک و فی دیر
 فاره معنای یقین کرک اصلا ندر صحن طوغت بیکر موش
 در مصاف پلنک یقین بیک صحن در پلنک جکنک اما با عتقار
 سعت اخلاق بزرگان **سعت** سیکل و عینک فتحه لریه گلش
 دیکر و سعت معنای و فی نیاز اولمق دیر لر **اطلاق** خلق
 ضم له جیم در **بزرگان** بزرگ لفظ نوک جیم در اولور و دیکر فی
 اینیاه صفت اولور افیم اولور که زا و فی باکی ضم کر کتیل در سکول
 تلفظ اوله **بیت** با ادب باش تا بزرگ شوی که بزرگ نتیج
 اولست اما زانو سکونیل و فی استعمال ایلر یقین اما اولو

رک خلق لری و شوقه اعتدال که چرخ از عوایب زیر دستان
 بیوتند **چرخ** کوز دیگر دین کی **عوایب** عیب لری دیگر زیر
 دستان الی التذنی لری دیگر رعیت و خدای معانیه **پوشند**
 پوشیدن لفظن صیغه و جمع مضارع و بروراده اورتر لری دیگر
 سیمکر معانیه و فی کلور یعنی که کوزی الی التذنی لری دیگر عیب
 اورتر و در افشاک جوامع کتران نکوشند **افشاک** کبر
 منجیل فاش ایملر در **جوامع** لری دیگر **کتران** کاف عریل
 کچی رک لری دیگر در **کوشند** کاف عریل کوشیدن لفظن صیغه
 جمع مضارع و در چشور لری دیگر در یعنی کچی رک جوامع
 فاش آنکه دور شمره کلام چند از نو اور اشعار و امثال و حکایات
 و سیر ملوک مافی درین کتاب درج کردیم **اشعار** فتح عریل
 بوراده شعر که کسر شیند در جمع و در شعر لری دیگر و شوق
 و فی که فتح شیند در جمع کلور تلی لری دیگر اولور نتر که بوی معانی

چند نیمه دیگر عددن
 سواله کیم معنایه نوادر
 نا و روک جمع در عجبای دیگر
 فتح

نیم کار

سیم کمال فخر و شوق و یرو ب نام اشعار افشدر **سیر**
 کمال از هر مشرک اشک و مکر هر نیک سلمان شده که از اشعار و معنی
 رنگی را **اشمال** مثل لری دیگر **حکایات** حکایه لری دیگر در
 سیر سیرینوک کسر یله و یانوک فتح سیر تک جی در که طریقتن
 عبارت در کر که جیم اولسون کر که ذیمه یوریشند و دیگر
 معانیه در **فتح** دال و سکون رایله جمع ایدوب یا زمره و لری
 و فی تیر ایملر و لری یعنی نیمه کلمه و غریب شعر و مثل و حکایات
 لری و کچی بکار یوریش لری و کتا بجمع ایدوب یا زمره ایلم
 و **فتح** از هر کرانایه برو **فتح** با و عریل لری دیگر
 در بعض معانیه **کرانایه** آخر با لری دیگر زیر القط کران کسر
 کاف عریل الی معنایه **اول** آغ و یک اولور تقبل معانیه ثانیاً
 قزو یک اولور عالی معانیه یعنی و فی برزخ با لری و نون انوک
 اوزرینه **فتح** ایلم **شعر** باند سالایه نظم و ترتیب **ماند**

سیر
 جیم
 اولسون
 کر که
 ذیمه
 یوریشند
 و دیگر
 فتح
 دال و سکون
 رایله
 جمع ایدوب
 یا زمره
 و لری

ماندن لفظند صیغه و فعل مضارع در قالور و یک در مستقبل
نونه نته حرکت ویر لر سال میل دیک در سینه معانته وقت
الف و نون جمع ایدر لر اول وقت بریا و فی زیاده ایدر لر سالیا
ویر لر کال استغانی ماه و خور افترانه هر سه بهم ای خورای و در جمع
بهم آن سه را سالیان یعنی قالور میل لر بوقلم و ترتیب ز ماه
ذره خاک افتاده جایی تا بوراده بیزد یکدر رخن معانته عربی صوبه
ویر لر بو متاس و فی خاک متا بله سنن ذکرک لطافتدن فالی دگر
ننه کیم خوابه سلمان بواکی معنایه نام پرورش ویروب بویر شدر
چندان کریمیم که من بعد اگر کسی آید بکوی تو نتواند زما گذرشت
یعنی بزدن هم ذره طبرق بریره و شمش اول بوراده بنه ذره خاکه
مضاف اولش در ضرورت و زنجون همزه و جملیه زیاده اولش در
غرض نفیست که ما بازماند یعنی غرض بر نفی در که بزدن صیغه
قله که هستی را نمی بینم بقایی هستی و اراق وجود و ذات معانته

دنی کلور یعنی که و لر لخته بر بقا کوره مزمل مکر صاحب دلی روزی
برگشت یعنی مکر بر کوکلر استی بر کون اسر کیوب کنه در در قی
در ویشان و عایع ایلیه در ویش لر حقن بر دعا بدکل که
شع رجه الله روضه و جنت کچی کتاب گلستانی سکر باب اوزرنه
ترتیب ایدوب بویردی که **باب اول در سیرت**
پادشاهان باب قاپو دیکدر در معانته گانه و فعل مقصوده
بورادون ظفر بولور ننه کیم بویر مشا و رفاه خلوا لایات من بوا
رنا یعنی گلستانه که اول قیوسی پادشاه لکه سیرت شدر
باب دوم در اخلاق در ویشان دوخ
والک و واک فقه لر یکد یکی و یک در زیر دو ایکی دیک در
و بومی ساکن اوات در زهی معانته در دوخ کچی و سوم
او چینی دیک در بد نوک ماضی وایا مفتوح استمار اول نورین کچی
باب در ویش لر اخلاق در **باب سوم**

چکری عجب در که سائر السند و نصادله او خیر و نقل اولان
 لغت لری سینله تلفظ ایدر کن بونی سینله صیغه لغت یا کن صادله
 دنی تلفظ اتر یعنی جرت نبوی دن الت یوزالتی التنی سلیک
 مر او مانصوت بود کفیم یعنی بزم مراد فرضیتی ایدر سلیک
 حوالت با خوا کردیم و رقیم **حوالت** اسم مصدر اصله معنائنه
 لغت مطلق تدر دیر اصطلاح فتراده بر ذمتن بر ذمت دینی
 نقله دیر ماریمه رویا کردن دیکل درین یوزلشدر کن
 و حوالت لغت معنی تا اکثر افعال اولدر که تاء خطاب اوله حواله
 ات تقدیرین و یا تاء مصدر اوله فارسی به نقل اول لغت تاء اصالی
 تلفظ اولنوب ازون یازلور یعنی سنی خدایه حواله ایلدر کترک
 سنی دیو خاصه معدوی اولان پادشاه خطاب اوله یا عاتمه میگویم
 بوکت به نظر و التفات ایدر اوله واللّه اعلم بالصواب والیه
 المرجع و المآب **خاتمه** لایله که بوشتر دیباجه در کستان

بعون الملك الممانه اشهر و ملک اوایلین. دو سیم کونین. اوین
 ساعت. که فصول در دنجی. و زمره یک بشی کونی. و دخت نبویه. و مار بهر و طغور بی کونی. و
 نوک طغور یوزاون. و تازغ اسکندر یک سکر یوزاون التسی و تازغ
 یز و جودک سکر یوزلیم اکیسی. و تازغ ملک شاهک دت یوز
 یکرم سکر ایدر کونی تسویدون ظهور بیاضه و مطر ریاضه
 مشر ریاضه چقدر که حد او ملک جلوه کوره غبرای پراخه و
 اینج. و منج هو انک اناسی بر و یز جین یالی معنوا ید و
 چون اعجاز و او دعله السلام لی یز آذر. آینه اسکندر. و زبانه
 دوزر دی **بیت** زبانی او شس اول سیدی آب پولاده
 صوق آهن دو کردی بار خدا و. و سرهم شش. فی الصبح و المساء قور
 سحابدن نواز قضا و قدر کی. کوزا چدر میوب اولقدر یعرفی که
 بود و سرهم له تن رینی از بای تا بفرق. پولاده غرق اولشدر
مشوب قوروب رستم کانت ابر شجانه ایدر غندی جهان را لینی او مانج

کوزا چدرم دی وهر تیر باران **تشی** چاشنی چاشنی کین و رزم دور
 بوقور خودن که المندی **ایچینه** یزینه صویر و شوشی چینه
 سراسر خرق ایدی پولاده خنرا **ازره** کیمندی مایی کیمی دریا
نشر نافه و زین پیله و برف ایچن خفته و غزاله و چرخ برین شکار
 سیاب التمن خفته ایدر **بال** غراب غراب و شهر طوطی خضر **نشر**
 شتا و صدف سر **قدردن** سراسر آغ و جولان گاه طاقس بازار **ویران**
 گاه ققنوس مرغزار **تبدل** روز کاره و کردش چرخ غدار **برک** نشین
 زاغ اولندی **نظم** ایدر و بهرمانده یا کیمی ناک زمان بکینه چن اندر **ناله**
 یوز اوردی باد کیمی **یکر** و برده قدر ایدون نشان بولوی **دنه** نشر
 و بلع برووت خواجه عالم شویله تاثیر و سرایت اندر که **تجارب** نشر
 نقوش و آفتاب ملت رخش عارض اولوب بونک تنی در اضطراب
 و انوک دهنی **پر** لغاب اولندی **نشر**
 چنار پنجه سی کیمی کیدردی باد دهنی **ایین** چو سه یکدن قدرتات زین
 خاک

نلک کوکرمندی آفتاب و تیر روی **کیردی** کرچه که سنی باب ایدر **چرخ**
 کانه آثار زهر برالهی **اتیر** صرغ عمر و من قواریر اولندی
 وهر خانه قلب شتایله کلشن خلل آسا **صورت** شجره و موسی کوتر
 مشدی کویا و منغ نغمه و میسی ایدی که **افکار** مروه بی مرشد
 ایضا ایدردی **وهر** وارو دیار بویتیل تکلم **و بو** سرود که **نشر**
بیت اورندرجون بهان کافوری خیمه **کل** ایدی اوده عود و اوده زفه
 او تر قلب شتایی کلشن **ایشک** **فرو** غندن و لوبانی شن ایل

لغز آتش

نه کلدر اولدی که بقر قیش و یاز **ایچلور** مرغس تازه تازه
 ایاغینه اغیار زرخشاندر **ایناغینه** بنفشه سایه باندر
 چقر طشدن ایدر **فاک** ایچره مکن **قرار** و رصوده و **نشر** هولون
 دریم لعل اولیدی **سوز** او قروح لهر لهر اوله **سیر** روز
 هله بر خوبتر تانین **منظر** **سیر** **سیر** پرچلو یا لک یوز لود **سیر**

که شوق روزی دلزن اور و تاب و صوم ملکین ایتون نو و غرق آب

جوان اول شب صیرت جان

ایرشون حضرت دل یانه یانه

آسی یانه عالمی



یغیر پر چالی آفتاب جان و شنی ایال قزو تان
 قزیش لاله کی یعنی برشم بوزی استی کوزی اود لو اوزی
 فروغ ماه دن دآر و فراغی که نور دن یقوعالم چالی غی
 ایرشسه آهنی سوغ این شوقی ایریدوب صواین فارابی ذوقی
 بو صنبیل کور اول کل یوزی لالا یا تور کل او کوزی دریا کل وزار
 بو صوب کل لامی سور کل صفایین بدور سین باغ دهر کل خود و فاسین
 دیزون یک مهربانه دست اول بدو اهل کی آتشی پرست اول
 اود راود دن جهان اچن مقصود سنی زریکی فالصرا به اول و د
 بو آتشی دن لکانه حاصل ای دل یوزی شوق اود دن اول واصل ای دل
 اول و د و لو و لو و راق درختی یقوب نورایت نامت تحت و رختی
 انایت و فاختی فلهر اول ترا یک ناره یاقوب نور فخر اول
 ان سن نار صله نور وریاک بو او و کی یوق و لسون باشنه فاکه
 الله نار شعله سرا سر غبتان خیالم قل منور



109

7158

ما سوا صر المحو بجزر / فوز اخا صر
 الهن وخی کوکن قورده سن اندن صر آخ قور
 هر صبا با باله و با فو یومر ده الیه استوار این
 یورکن اولور / دفعه ایدر اکر و برده اولور
 دو کر غایتت بجزر

7158



ابن ابی اسیر

[illegible]

ادبیه
شده بدایه کتب عالمه
مور از ریشه طوطی
کوشک در

آر آر آر آر آر
بمعنی اگر

زنگنه

آفرینه، آفریش، آرام، آرمار، آرامگاه، آراک، آرمیدن

آراما پیدن - آرام کردن - آراستن - آبی بیدن - آراییدن

ارکا یا نیدن. آرزون. آرنک. آریان. ایج. آرجن.

از روزی که از راه آمدن و از روزی که از راه آمدن

[illegible]

آرد و له آرد او ارد بهشت ار را ارزو، ارزومند

آردنیر . آردینرک . آردیندن . آردایا پندن . آردا پندن

ارزائیدن . ارزن . ارزان . ارزاینه . ارزیش . ارزند

اَرَزَنَكْ اَرَزَنَكْ اَرُشِ آرَت اَرْطُولُونَا
نارَ يالکیزی ایماز کوزایشی سحرکه اوچس قوغدو

میلادیت از سفر

ان ایست ، ازان اوست ، ازان ماست

اربع اربعه اربعه
فرض دي قنوت كنه اراسته
آقا افسر

آزاد بیج
از طوایف

ازمان خوردن، از زمان خوراندن، از من.

۲۰
دیوار ارمنه قرار
دیوار برمنه قاقوب

ایسفلد ایسینر ایسیندا اینیون استار واتی
بدرقون عجبی بید براتی ادی
اندو باز نوات
ت ازنی ادا

4

فصل في بيان
الاسماء

فوق العادة
التي هي

شفته شدن. افتقا بیدن. آشفته کردن. اشقر.

اشكركم اشكركم اشكركم
اشكركم اشكركم اشكركم

اَغْلَسِيدَن . اَخَرَه . اَغْشَن . اَغْشَتَايِيدَن . اَغْشَتَه
پريونه

آشنا آشنود
بوزک و بوزکر
اسم
آشیا آشگاه
مانز متوا

آغار آغاره
اصطلاح و اصطلاح
آغار آغارش
آغار آغارش
آغار آغارش

آغاز آغاشن
اول کسی که کسی بیاد دهد

افسانا پیدا. افوس افوس داشتن. افوس

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠



امروزه امروزه امروزه امروزه امروزه

آمود آموختن
آمون آمون
امشب امشب
املاک املاک
آموزش آموزش

آینه
ما توفیق بلوغش | آموئی آمویی آمد و ایندن، آمو، آمیشش، آیزش، آیزر ایندن، آیزره

آینه آینه آینه آینه
بیاروز فرشتی شد بجای
و کاهل

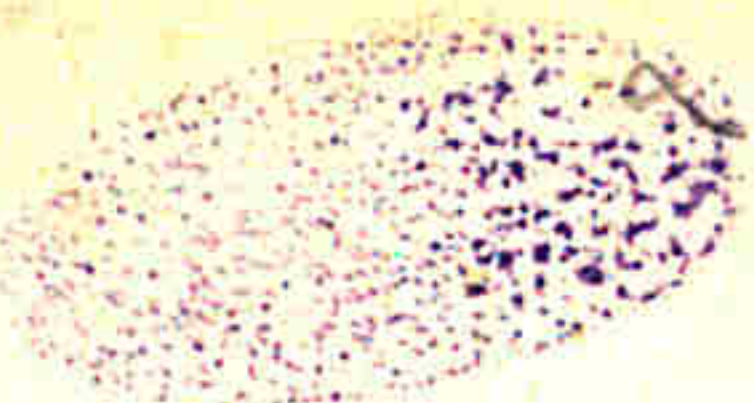
و کاسر
اَنَّاخائِس
اَبَّاخُون
اَبْنَار
ابنوه
ابنوهی
ابنوهناک
ابنوهی
ابنوا
ابنوازی
نما کیامت
خصار
مخوف وکلر

انباران، انبار ده، انبار کوبند، انبار رس، انباشنه

[illegible]

انبرود انبرد
ارمود مثل

انبسته
برصوف طوک سق
دایوشق



ابنوشیدن ، ابنوشاپیدن ، ابنوون ، ابنوداپیدن ،

اَنَا يَا نَبِيْدُنْ • اَنَاشَتُنْ • اَنَا شَا نَبِدُنْ • اَنْبُو يَدِيْنَا

ابوبکر بنیدن، ابیزار بنیدن، ابیزار بنیدن، ابیزار بنیدن

انبار کردن، انباره، آن نژاد، جیدن، اجا نیدن، اجا نائیدن

اَجْوَفَاتِنِ اَجْوَفَايِدِنِ اَجْوَعُ كَرَفَتِنِ اَجَالِيَدِنِ

اِجْلَايَنْدَن اِجَام اِجَامِيْدَن اِجَا مَانِيْدَن اِجَانِيْدَن

اجاالنيدن اچاييند اچايانيدن انجسكين انجسكايدين

الجملہ
 الجملہ
 دانیو بیامی
 مغزینہ دارد
 انزل کر فتمہ
 و بیژن مرده

اندودن، اندوز کردن، اندوخته، اندیشه، انداؤ

(

انکشت ، انکشان ، انکشتري ، انکشتري کر ، انکشت

بیوکی کویت

۱. انکشتان، انکشتی، انکشتی کر

اورده اورده اورده اورده اورده اورده اورده اورده اورده اورده
اورده اورده اورده اورده اورده اورده اورده اورده اورده اورده

(Faint handwritten notes in Persian script)

[illegible]

این همه این ساعت بیاید آینه سال اینست اینست
ایستسته آینه آینه دار آینه دار این ما
این کیت این کس این کسان اینک اینک اینکند
اینکست اینکست اینکم اینکم اینها این جهان
این حینست این چنانست اینکی اینانوش اینجند
اینجا بیدن ایوان این این آینه آینه آینه
باب بابا بابا با او با بونه بابا بونج باب بابچه

با بنون با بابت با باب با بند با بوس با به با نو با ما و

با بنکان با بنونه با بنده با جال با جاج با جستان با جدار

با چيله با جنگ با جکل کردن با خسه با خسه با خرن

با خه زن با ختر با ختن با خ با خ باد با خ باد با خ باد

با ديه با ديه با ديه با ديه با ديه با ديه با ديه با ديه

با ز اور با ز با ز با ز با ز با ز با ز با ز با ز

با دکنج با دکنده با دکنده با دکنده با دکنده با دکنده با دکنده با دکنده

با چتر کردن

۱۲

با دشا می با درو با درو با درو با درو با درو با درو با درو با درو

با در نام با دربان با دربان با دربان با دربان با دربان با دربان با دربان

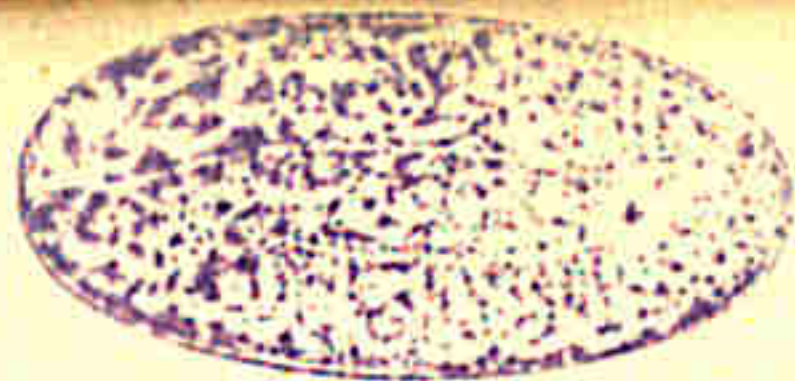
با در نور با درون با درون با درون با درون با درون با درون با درون

با در مغرب با در قبله با در غر با در غر با در غر با در غر با در غر با در غر

با درین با در ایندن با درین با درین با درین با درین با درین با درین

با دروب با دران با درید با درید با درید با درید با درید با درید

با در باد با در باد با در باد با در باد با در باد با در باد با در باد با در باد



باش در جایت باش کو باش کوک باش کونه پاشام پیه

باشانه پلشیده باشک باطیه باطل باطن باغ

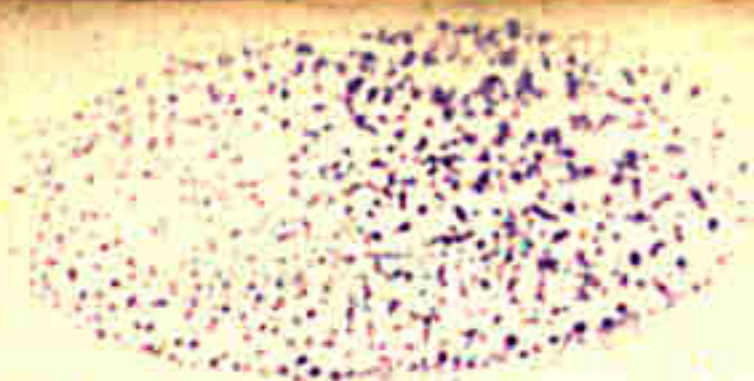
باغبان باغوان باغ باغچه باغچه باغچه باغچه

باقدم باقتر باقیندن بافته است باقلا پا تو

باک باک داشتن باک دارا اینده باکیده باکایند

باکیزیده باکیزانیده باکون باکور باکین باک دامن

باک باز باک بوی باکاه بالیدن بالانیدن بالایانیدن



بالودن بالافتن بالانیدن بالایانیدن بالیک

بالا هنک بالک لهنک بالک بالان بالای بالای

بالاندوز بالان بالونه بالوده بال بال بال زن بالان

بالال بالان بالین بالین بالین بالین بالین

بالشت بالین بالین بالین بالین بالین بالین

بالا بالان بالان بالان بالان بالان بالان

بالکوسه بالارقم بالارقم بالارقم بالارقم بالارقم

بالارقم بالارقم بالارقم بالارقم بالارقم

خفت خفته خکلیون خکلول خککون خنوه

خنوین خنید خور خوردان خورد خورد خیه

خیزد برآورد برآید برآید برآید برآید

برآورد برآید برآید برآید برآید برآید

بدنه آوردن بدوز بدوز بدوز بدوز بدوز

بدوش بدوش بدوش بدوش بدوش بدوش

بد افتر بدخت بدشت بد باز بدخوی

بدوز آوردن

بدوش بدوش

بدخواه بد دل بد بد بد بد بد بد بد بد بد بد

بد رام بد اندر بد رام بد سوار بدشت

بد کار بد کردار بد کاری بد کش بد کوی بد

بد تراد بد وسیدن بد بد بد بد بد بد بد بد بد

بد پرنده بد پرتار بد پرتکان بد پرتش

بد پراپیدن بد پرفا پیدن بد پرنه برار برار

براز وانه برار وانه کردن برآورد بران برآورد



ॐ नमो भगवते वासुदेवाय

بشجیدن، بشناییدن، بشویدن، بشولانیدن، بشولید

شوی بشویم بشوید پش پشه خانه پشمان پشینه

بیشتر **ص** صرف معامله کردی **ط** بطایبی **بطا** بطا

بِعَشْرِ بَدَنٍ • بِعَشْرِ اَبْدَانٍ غ • بُغَار • بُغَافَت • بُغَانُوسُ

بَعْلَانِ بَعْلُ بَعَلْتُمْ بَعَلْتُمْ بَعَلْتُمْ

بِقَرِّیٰ نَفْحٍ نَفْحٍ بِنُورٍ یَفْکُکَ بَکَاهُ بَکَاهُ بَکَاهُ

بگذارد. بگذشتن. بگذار ایندن. بگریست. بگریه کرد.

بِعَلَّتَا
تَكَلَّمَا



بگویم بکش بکشتم بکشند بکش بکش بکشید بکشید

بکھاڑ بکھاڑ بکن بکن بکنند بکنند بکنند بکنند

بگو، بگویند، بگوش، بگو، رفت، بکه، بله، بگیر، ملا، پلاس

ملا ده بلايه ملا و ملا ده ملا لك پلن پلن بلبه

[illegible][illegible]

بمیش بوند بوندی بلندتر بلندیدن بلندانیدن

بلنگ بلنگ شک بلوط بلوازه بلوازه بلوس بلوس
 بلهنگ بله بلوغ بلید تر بلید بلینه بلینه بله
 با بن بم کن بلکیدن بنگا بیدن **ن** بامیدن
 پناه پناگاه پناور پناج بنا بناکر بنا گوش بناور
 پناخ پنبه کن پنبه زن پنبه زار پنجه پنجه گیر پنجه
 پوره پنجال پنج یک پنجم پنچین پنجاه پنج پایه پنچ انگشت
 پنخشنه پنخشک پنچیدن پنجا بیدن بندیدن

پنج سر بیان

بندانیدن بنداشتن بنداریدن بندار بیدن بنداز
 بند بند بند وز بند بندگاه بندنا پره بند آهنان
 بنداب بندگیر بندینه بند پند و پندام بیدار
 بنده بندگی بندی پشت بنفشه پنکاه پنکاه پنکاه
 بنگ بنگ بنگ خور بن بن کوه بنه بنه شود
 پنهان پنهانیدن پنهان پنهان پنهان پنهان پنهان
 پنهان پنهان پنهان پنهان پنهان پنهان پنهان

پند و پندام

پنهان
طالع کو بکر

[illegible]

يَسْبَا وَيَكْر
عَلَى

پندرہ کی پندرہ کی پندرہ کی پندرہ کی پندرہ کی

نیز دست نیز دل نیز کند نیز تیریدنی نیز کردنی نیز

پیر نابی تیس تیش تیغ تیغ سر تیم تیمار

تیماج تیموس تیمو تیموتیه زون **الحسین**

جا. جابلوس. جابلوس. چابلس. چابله. جا. جابلوس. جابلوس. چابلس. چابله.

چاپوت جامع چار چار شب جازو جازونی

چار چار پیا چار پاره چار گوشه چار مغز چار و چاروا

13.

فلا تسلموا سركم

جانبہ

چاروا چارو چاروب زن چاره چارشنبه
 چارن چارطاق چارمنگ چاریک چاش چاشنی چاشک
 چاشت چاشگاه چاشته چاشنی چاف چاق
 چاق چاق چاق چاک چاکشو چاکر چال چالاک
 چالی چانه چانه خواب چانه دان چانه دار چانگی جام
 چارمنگ چانه چانه غوک چایین چام چامکان چانه
 چانه وار چانه ولری جان چانان چانور چانداز

چالشی
 چالشی
 چالشی

چانش ورا آید چانه جان پذر چاکش چاناز چاوله
 چاوید چاویدان چاوانیدن چاویدی چاویدانی
 چاویدان چاوشیر چاوچاو چاوجاوش
 چاه چاه چاه چاه نور چاهیدن چانیدن
 چای چای گیر چایگاه چای بهاری چای بنای چای کوز
 چاییدن چایانیدن چب چبچه چبچه چب
 چسیدن چسایدن چسبه چستر چسجی

في روضة وطلح

چنان کند چنان کردن چنان گردید چنانست
چاره چناک چنین کردن چنینده چنینده
چهارم چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه

جنبا نیدن جنبت چنی چند چند ان چندین

چند است چندانست چند نیست چند عبا چندین

فَنَكْرُ فَنَكْرُ فَنَكْرُ فَنَكْرُ فَنَكْرُ فَنَكْرُ فَنَكْرُ فَنَكْرُ فَنَكْرُ فَنَكْرُ

چنگالی، چنگال، خواست، چنگلوک، چنگیدن

سندک مدون میگى علت نرسيد
چنگا يندن، چنر، چند، چنير، چنيست، چنيدان

چنانچه در جیب جلیبه جواز جواز جواز جواز جواز
جواز جواز جواز جواز جواز جواز جواز جواز جواز جواز

جَوَانِي. جَوَانَان. جَوَال. جَوَالِدُوز. جَوَالِدُ جَوَانِيكَ

سین سینه سینه
جوبان جوبانی جوبانان جوب جوبسای جوبکور

چوبک چور بار چوبن چوبینه چوب جامه شوی

چوب زین : چوبان : چوب دستی : چوب سرخ : چوب فروش

جو بکین جو پو جو پو جو پو جو پو جو پو

جوشیدن جوشانیدن جوش جوشش جوشک

[illegible]

حضرت
امیرالمومنین

فَاَسْمُكُمْ فَاكْ فَاكِدَانْ فَاكِيزْ فَاكَرْ وَبَهْ فَاكْسَرْ

طَارِخَارْ
نَارِخَارْ
رَارِخَارْ

صوتی بر تیر چلوار و نور در دهن صفا
صوتی طور در شوی تازه

فرو

فرا

فرو

فرو کوب فرو فری فرما فرته فر مکن فروز
فروار فروس فروه فروش فروشیدن فروشاند
فروهه فرین فریط فرین فریدار فریدن
فراپاییدن فران فراره فرزن فرودن
فراپیدن فرینه فربران فرسند فرسپیدن
فرباییدن فرسید فرسختی فرتکان
فروخته فروتن فروتیدن فرتاییدن

فرو فر و این فر خربند خدا نگرین خسته فر
فرو خوره فروک خپیدن فزایدن
فرو خواره خواره خشت خشت بخت
فرو زن خشک خشت خشتی خشتی
فروش فشی فشکار فشکار فشکار زن فشکار
فشکار فشکار زه فشکار فشکار چشم فشکار
فشکار فشکار فشکار فشکار فشکار فشکار

خشت

خشت

خسول خشنوار خشین خط آورد فوط فوط کش خواجه

خفار خفتان خفتان خفتیدن خفتان خفتن

خفتند خفت خفته است خفت خفت خفتند

خفتیدن خفوه خف خف خفید خفیدن خف

خفانیدن خلا گوش خلاله خلایه خلایه خلایه

خلر خلعت خلعتان خلعت خلعت خلعت خلعت

خله خله خلیفه خلیف خلیف خلیف خلیف

خبره خرم خرم خرم دادن خلوت خلد خلد خلد

خبر خرم خیر خیر مایه خیره خیر کند خیر خیر

خایید خای خای خای خای خای خای خای

خینه خینه خینه خینه خینه خینه خینه

خجک خج خج خج خج خج خج خج

خندان خندیدن خندان خندان خندان خندان

خنج خنک خنک خنک خنک خنک خنک خنک

خنده خنده خنده خنده خنده خنده خنده

دارا پیدن دار بیلر دار چینی دارو داروی شکر دارو

دار بریان دار دوست دار بوزن دار فوی دار کانیته داری دار دار خال دار بوی دار اژ

دارنده دار داس داس داس داس داس داس داس داس داس داس

داس کاله درستان داش داشاد داشتن داغ

داغنه والوده دلوزه دال بزه دال بزه دال دال

داله وال والیزه والیزه دام دام داییدن

دالاه دالاه دالاه دالاه دالاه دالاه دالاه دالاه دالاه دالاه

داما پیدن دام دامول دام مایی داموز دان

دامان داموژ داماز دنگر دانه دانزه دانزه

دانا دانایی دانه دانه انگور دانستن دانیدن

دانش دار داور داور داور داور دایم راه

راه دامول دایه دایه دایه دایه دایه دایه دایه دایه

دستان دلق دلقه دبوس دپه دپه دپه دپه دپه دپه

دیزه دبیری دفت دفت دفت دفت دفت دفت دفت دفت

دزد دزد درینه دزد دزد دزد غاله دزد گوار شدن
 دزد نام دزد نام دزد نام دزد نام دزد نام
 دست یافته دست آموز دست افزار دست ابرو
 دست اودین دست آویز دست شکن
 دست راست دست راست دست چپ دست چپ
 دستار دستار دستار دستار دستار
 دستار روی دستاره دستار دستار

دستور وزیر

دستان طایفه و صیله

دست دست دگر باس دستینه دستبویه دستبند
 دستوانه دستبانه دستگاه دستکده دستور دستوانه
 دستوان دستبرد دست شکن دستارانی دستبانه
 دستور دسه دشت دستوان دشخیم
 دشوار دشمن دشمن دشمن دشمن دشمن
 دشنام دادن دشوار دشنام دادن دشنام دادن
 دشوار دشمن دشمن دشمن دشمن دشمن

دستکار صفت

دِقا ق • دکان • دِکایخ • دِکر • دِکران • دلال
 دلاله • دلاله • دلاور • دلاور • دلاور • دلاور
 دلسند • دلبر • دلشکر • دلدار • دل درخت • فرما
 دل شده • دلپیش • دلچ • دلگیر • دلکشای • دلکش
 دل • دل مانند • دلور • دلور • دلور • دلور
 دلگیر • دلید • دما • دمان • دماوم • دمال
 دمار • دماغ • دمام • دجه • دمدنه • دمدار • دمدای

دماوم

دندنه
آواز و فریاد و غوغا
فریاد و غوغا و فریاد

دساز • دهغره • دملر • دم • دم • دم • دم • دم • دم
 دمه • دمه • دمه • دمه • دمه • دمه • دمه • دمه
 دنبه • دنب • دنبال • دنباله • دنباله • دنباله
 دنبال چشم • دندان • دندان • دندان • دندان • دندان
 دندان • دندان • دندان • دندان • دندان • دندان
 دند • دند • دند • دند • دند • دند • دند • دند
 دنگا • دنگ • دنگ • دنگ • دنگ • دنگ • دنگ • دنگ

دندنه

دندنه

دوات دوازده دوازده دوازده دوازده هزار دوال
 دوال باز دوال دواج دواج دوان دوان
 دوال پا دوالکرمندی دویگر دویاز و دویبر
 دوان دوتا دوتو دوچارزدن دوخته دوخ
 دوختن دوختی دوختم دوخته است دوخت دوخت
 دودله دوده دو در دودمان دوزه دوز
 دودکند دوداشکر دودکنده دوزق دوزیز

دور اینز دور دور دور دور درشتن دور
 دوریش دوزنه دوز دوزخ دوز فیان دوز
 دوزک دوست دوست دار دوستکام دوستکانه
 دوستنده دوستر دوستیدن دوستاییدن دوست
 دو شاییدن دو شیده است دو شیده دو شیدکی
 دوشا دوشاب دوش دوش دوشنه دوش دوشا
 دودخوا دودغینه دودکان دودکان دودکان

دوجک دوجک دوجک دوجک دوجک دوجک دوجک دوجک
 دول دول دول دول دول دول دول دول
 دومی دومی دومی دومی دومی دومی دومی دومی
 دوست دوست دوست دوست دوست دوست دوست
 دماز دماز دماز دماز دماز دماز دماز دماز
 ده خدا ده ده ده ده ده ده ده ده
 دهد دهد دهد دهد دهد دهد دهد دهد

۵۲
 دتم دتم دتم دتم دتم دتم دتم دتم
 دند دند دند دند دند دند دند دند
 دسید دسید دسید دسید دسید دسید دسید دسید
 دیبا دیبا دیبا دیبا دیبا دیبا دیبا دیبا
 دیداری دیداری دیداری دیداری دیداری دیداری دیداری دیداری
 دیدگاه دیدگاه دیدگاه دیدگاه دیدگاه دیدگاه دیدگاه دیدگاه
 دیده است دیده است دیده است دیده است دیده است دیده است دیده است

دین دین الذال ذات الجنب ذات الیه

درب ز بولیدن الذال را را راتیه

رابت رافت راد راز بوی راز راز دار راز یار

رازیانج راز راست راستی راسته راستو راستا

راستخ راست است راستی راغ راغ رالہ رام رام

رامیاد رامشکر ران رایش رایش رایش راندن

رندایند رند راه راه ران راه آورد راه روز

راوی
راوی
راوی

دیوانم دیونہ دیو باز دین دین دین

دین کوار دیگر دیکسکنز دیکسوار دیکسوار

دیگر بند دیگران دیگر دیکانه دیگر سال

دیگر دیلوک دیلمک دین دین دیو فرسای

دیوانہ دیوانکی دیوار دیو باز دیو دار دیوشت

دیوانہ سکر دیو کندم دیو ل دیوشت دیو جد دیو

دیولاف دیوپای دیو دست دیو دیه دیه دیه

دیو دیو دیو دیو دیو دیو دیو دیو دیو

روپا پیدن روفا پیدن رفتن روا پیدن رفو

رفوگر رفوگردن رفاق رفص رفم رفک رکاب

رکابدار رکبند رگزن رگزدن رگ رگ کردن

رگو رگوي رگوک رمم رمز رمت رنکان

رمنده رمنه وان رمنه رمندن رما پیدن ر

ربخ ربه و رور رجو ربي رجب رچیدن رجا پیدن

رنده رنديد رندا پیدن رند رندر رندر رندر

رنگر رنگ زن رنکاور رنکاک رنه روا

روايي روا بودن روان روانه روان روايه

روا پیدن روان خواه رواش روباه رؤيه

رؤيه روز رو پیدن روبارو روبه روده رود

رودکان رود روز آورو روز روز رس

روز کوز روزي روزي ده روزگار روزبا سين

روز به سين روز روشن روز پیدن روزه دار

روزه داشتن روز داشت روزن روزنه روزنگر

روزنه روزگانه روزگانه روزگانه روزگانه

روشنای روزگانه روزگانه روزگانه روزگانه

روشنای روزگانه روزگانه روزگانه روزگانه

روشنای روزگانه روزگانه روزگانه روزگانه

روشنای روزگانه روزگانه روزگانه روزگانه

روشنای روزگانه روزگانه روزگانه روزگانه

روشنای روزگانه روزگانه روزگانه روزگانه

روشنای روزگانه روزگانه روزگانه روزگانه

روشنای روزگانه روزگانه روزگانه روزگانه

روشنای روزگانه روزگانه روزگانه روزگانه

روشنای روزگانه روزگانه روزگانه روزگانه

روشنای روزگانه روزگانه روزگانه روزگانه

روشنای روزگانه روزگانه روزگانه روزگانه

روشنای روزگانه روزگانه روزگانه روزگانه

روشنای روزگانه روزگانه روزگانه روزگانه

روشنای روزگانه روزگانه روزگانه روزگانه

روزنه روزگانه روزگانه روزگانه

سپیدی شدن

سپیدی شدن . سپردن . سپردن . سپردن . سپردن .
 سپیدی . سپرده است . سپردن . سپردن . سپردن .
 سپردن . سپردن . سپردن . سپردن . سپردن .
 سپردن . سپردن . سپردن . سپردن . سپردن .
 سپردن . سپردن . سپردن . سپردن . سپردن .
 سپردن . سپردن . سپردن . سپردن . سپردن .
 سپردن . سپردن . سپردن . سپردن . سپردن .

سپیدی شدن

سپیدی شدن . سپردن . سپردن . سپردن . سپردن .
 سپیدی . سپرده است . سپردن . سپردن . سپردن .
 سپردن . سپردن . سپردن . سپردن . سپردن .
 سپردن . سپردن . سپردن . سپردن . سپردن .
 سپردن . سپردن . سپردن . سپردن . سپردن .
 سپردن . سپردن . سپردن . سپردن . سپردن .
 سپردن . سپردن . سپردن . سپردن . سپردن .

سرینه کن

سریش . سرشک . سرشتم . سرفه . سرف . سرفیدن
 سرفایدن . سرفراز . سرفوج . سرفین . سرکش
 سرکین . سرکین کردن . سرکشته . سرکشته شدن
 سرگوده . سرگلو . سرگردان . سرگرم . سرگذشته
 سرگرم . سرگرم . سرگرم . سرگرم . سرگرم
 سرمدان . سرمد خوب . سرمدوز . سرمدیه . سرمست
 سرنای . سرنای . سرنای . سرنای . سرنای

سرمدیه

سرنگا بیدن . سرانجام . سرنگون . سرنگ . سرنگ
 سرناس . سرناس . سرناس . سرناس . سرناس
 سرو بهی . سرو بهی . سرو بهی . سرو بهی . سرو بهی
 سرو داندن . سرو داندن . سرو داندن . سرو داندن . سرو داندن
 سروش . سروش . سروش . سروش . سروش
 سرباز . سرباز . سرباز . سرباز . سرباز
 سربش بیدن . سربش بیدن . سربش بیدن . سربش بیدن . سربش بیدن

[illegible]

سست اندام ط بطام بطر سطل ح سقر سقر

سفری کردن سغد سغد سعوط سعوط سفین سفین

سُغْفَالٌ سِغَالٌ بَوَسْتُ سِغَالًا فَوَشَّ سِغَالِي سِغَالِي

سفالینہ سفانا فی شفا شفا سفید سفید سفید

نفتند نفید نفی سفت سفته سفي سفي

سقط سفل سفلجیدن سفوف سفید سفلیدن

سَقَرَاتٍ . سَقَطَ سَقْفٌ سَقُونَا سَقْفُورٌ

کتابی کتاب ستر اندور کمال کمال

سُكَّارُ سُكَّارُ أَسْبَحْ سُكَّاجَهْ سُكَافُ سُكَارُو

سُكَّارٌ سِكَاوَانٌ سِكَّانٌ سَكَارٌ سَكَّانٌ سَكَّالِدٌ

سکا لائیدن، سکا لشو، سکا سکیان، سکتہ

سکینه، سکر دیوانه، سکن، سکن، سکر، سکر فیدیا

بکر فایده. سکن. سکس. سکر شکاری

سه هزار و نه سیه گوشت ^{بسته کار} ^{بسته کار} ^{بسته کار}
 سو نام سوخته سوختگی سوختن ^{سوزانیدن} ^{سوزانیدن} ^{سوزانیدن}
 سوختند سوخته است ^{سوزا} ^{سوزا} ^{سوزا} سوومند
 سوز سوزان سوزانیدن ^{سوز} ^{سوز} ^{سوز} سوزان
 سوزان کوه سوز سوزنا سوزنای سوزن سوزن
 سوزندان سوز سوزن سوزن سوزش سوزان
 سوزانیدن سوزانیدی سوز سوز سوز سوزار سوزار سوزار

سویدن سوک سوکوار سوک سوکند سولاف
 سول سووم سوومیدن سووم سوومات سوش
 سو سویمان سووم سویدان سوید سویشم
 سه پای سه پای سه پای سه پای سه پای سه پای
 سیر سساخته اشیاک شاف شافسار شافوره شل
 شادمانی شادمانه شان شادخور شارب شادمانی
 شال کونه شادروان شال زرافشا شاد خواب شال آمد

دانی کون ایلی
 برای فایلی و فیشل و فیشل

باب

صومعه صینی باب الفاضل فرائض

ضراس ضربان باب الطاولام

طاس طاق طاقه طاروس طابریه طبان طبایع

طباشیر طباع طبر خون طبق طبله طبله خور طبلک

طبنج طپیدن طباییدن طراز طراز کره طرازیدن

طرازایدن طراقدیدن طراقایدن طرب طرب طرب طرب

طراقایدن طراکیدن طراکانیدن طریقه طریقه طریقه

ش طشت طعنه ف طیفی ل طایه طلبیدن طلبان

طحا طلق الیدین طاری م طهراق ن طناب طنبور

طنبل طنبه طواریدن طوارانیدن طوطی طوطیان

طوطیها طوطیک طومار طویله طیرک طیره شنیدن

طیرا شنیدن طیر طیر شدن طیف طیفور باب

العیان عاف عار عاره عاشق عاشق و

ب عبیره عبیرانی عبیرت عتالی عرش

طنکر آواز

طنطنه بانگر و دوبربط و آواز پودی

فراغ فراغ وستی فراغ فراغ آه فراغ فراغ پس

حسن بروج و کلمه و کلمه

فصل فی بیان
و تفسیر

شیر و بوقاری و غیره

[illegible]

در حقیقت، در خواب و بیداری، در روز و شب، در هر حال که باشد،

فرمانیدن. فرموده. فرم. فرمکین. فرموده خرا. فرموده سوله.
فرناس. فرناس. فرنان. فرن. فرنج. فرجام. فرناخیدن.
فرماخیدن. فروار. فروزین. فروغ. فرو و فرو. فروز.
فرومان. فروتن. فروتنی. فروتنی کردن. فروخته. فروما.
فروجه. فروغ. فروزن. فروزین. فروزین. فروزیان.
فروار. فروختن. فروختنیدن. فروشیدن. فروشاییدن.
فروزیدن. فروزیدن. فروختن. فروبردن. فروبراییدن.

[illegible]

۸۶

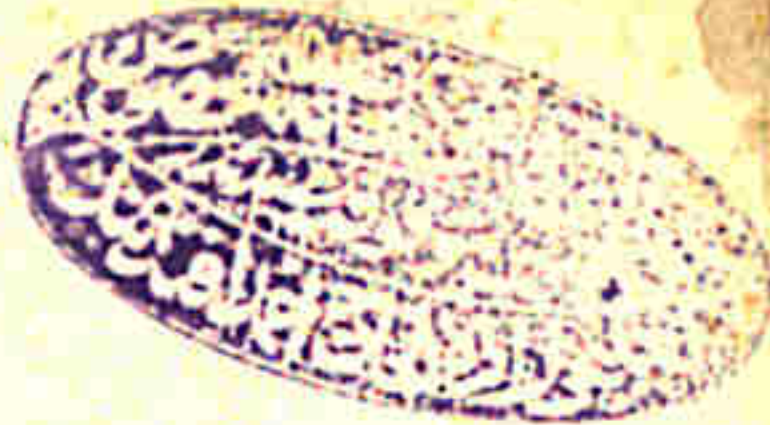
کدبانو شدن زن، کدرگاه، کذر کردن، گذار آیدن، گذاشتن
گرو، گره، گردیوار، گزینه، گرز زانو، کران، کرانه، کراسه
گراز، گراز، گرازیدن، گزاز آیدن، کران، کران گوش، گرانی
گران پایه، گراییدن، گرانا آیدن، گرافتن، گرایش، گراییدن
گرایشین، گرایشیدن، گراشایدن، گراکش، گرایه، گرم، گراه
گزاییدن، گرایا آیدن، گزار، گراگ، گرباصو، گرباس، گریز
گر به، گر به روشنی، گرته، گرتلان، گرجعو، گرخ، گرونای

[illegible][illegible]

کبیر کو دن
بلا کر دین

شیرین

نیزه سن



کُنْ بَدِ کَنْبُونِ کَنْجیدِنِ کَنّا نیدنِ کَنْجَزِ کَنْجِ کَنْجَا رَهِ کَنْجَالِه

کج کجینه کجش کج کجینه کج

بَنَحْ كُنْجَرُ كُنْ كُنْ مَوْنُ كُنْزَهْ وَهْنُ كُنْزِ بِرْ كُنْزِ كُنْزِ

کنز کنز کنز کنز کنز کنز کنز کنز کنز کنز

نمزم واکنزم کنزم کنز و فانه کنز و ار کنز و

کنز والہ کنز کنز بیج کنز کنزی کنزور کنز کنز

کند و کندش کنش لنت کشد کند لنکاج

کنندوز
مشارف خان

گنہگار

21

کنند کنند

بسم الله الرحمن الرحيم

وَأَمَّا الْفُلُ فَأَنزَلْنَاهُ ذِي الْحِجَّةِ فَالْحُمَّى يَوْمَ لَا يُصَلِّيهِمْ شَيْءٌ وَلَا يُصَلِّونَ

گنگد گنگد زو گنگد گنگد گنگد گنگد گنگد

کَنُوش کَنُو کِنُوا وَا کَنُور کَنُو کُنُون کَنِی یَنْبَر

کُنِیْز و گَوَاب کَوَارِش کَوَال کَوَال دَوَز کَوَارِش کَوَارِش کَوَارِش

گوار گوار گوار مان گواره وان گواش گواته گواته

کواره کواشتن کواریدن کوارایدن کواژن شدن کواه

طائفی
کواپی کواپی کوسرن کوما سرن کوئل کویسن گوال

کوتا کوتا کوتوان کوتلان کوتاه کوته کوت کوتا

کونواں
روزگار و غم

کد جبر بالا

کوهستان
سودان در افریقا دارد

[illegible]

کتابخانه

95

کوزیدن کوزایدن کوژ کوزگانی کوزر کوسه کوساله
گوشتند گوشتند گوش گوشت استیب گوشت گوشت نشین
گوشتیدن گوشتایدن گوشتش کردن گوشتیدن گوشتایدن
گوشت گوشت گوشت خیم گوشت دوشن گوشتواره گوشتوار
گوشت مای گوشت گوشتابه گوشت آورده گوشت کوب گوشت کن
گوشت این گوشتین گوشل گوشاک گوشتانگل گوشتاب
کوخ گوشت کوفته کوف گوشتی کوفجان کوناز کولو کوک

گوگرد گوشت گولاف گول گول گولج گولیدن
 گولیدن گولباش گولج گولمن گولن گولنا گولن
 گولن درخ گولن گولن گولن گولن گولن گولن

گولامون گولج گولیدل گولیدل گولیدل گولیدل
 گولیدل گولیدل گولیدل گولیدل گولیدل گولیدل
 گولیدل گولیدل گولیدل گولیدل گولیدل گولیدل
 گولیدل گولیدل گولیدل گولیدل گولیدل گولیدل

گوهر کاویان
 کاویان پادشاه
 در زمانه خال بود و اورا سالیان
 آن شهر بود و او را سالیان
 بود و او را سالیان
 بود و او را سالیان

گول

گولیدل گولیدل گولیدل گولیدل گولیدل گولیدل
 گولیدل گولیدل گولیدل گولیدل گولیدل گولیدل
 گولیدل گولیدل گولیدل گولیدل گولیدل گولیدل

گولیدل گولیدل گولیدل گولیدل گولیدل گولیدل
 گولیدل گولیدل گولیدل گولیدل گولیدل گولیدل
 گولیدل گولیدل گولیدل گولیدل گولیدل گولیدل

گولیدل گولیدل گولیدل گولیدل گولیدل گولیدل
 گولیدل گولیدل گولیدل گولیدل گولیدل گولیدل
 گولیدل گولیدل گولیدل گولیدل گولیدل گولیدل

گولیدل گولیدل گولیدل گولیدل گولیدل گولیدل
 گولیدل گولیدل گولیدل گولیدل گولیدل گولیدل
 گولیدل گولیدل گولیدل گولیدل گولیدل گولیدل

گولیدل

گولیدل

گولیدل

گولیدل

گولیدل
 گولیدل
 گولیدل
 گولیدل
 گولیدل
 گولیدل

اللهم

گولیدل

لوشه لوش لوشناک لوح لوجیدن لوک لولر لوله لویز
لونا لون لویسه لویز ایچ ایلر لیسیدن لیف لیفه
لوشه لوش لوشناک لوح لوجیدن لوک لولر لوله لویز
لونا لون لویسه لویز ایچ ایلر لیسیدن لیف لیفه

لونا بندر
سفر
لیسانده
سفر

لیک لیکن بیهو **باب** **الم** انا مانم

ماج ماجا ماضی ماف مافی ماده مادریان مادر مادر

مادر مادر مادر پدر مادر زن مادر پدر مادینه مادر یون مار ماده کار

مارافای مارافا مارآموز مارناک مارین مار مارک مارچو

مارقیسیا مارقیسنا ماران مارماهی مارا مار مار مار

مارک
آقا مارک
بند

مار
مار

ماره

ماره مارو مازو مازیان مازیار ماریون مارینه
ماستو ماسه ماسه ماست ماست ماست ماست

ماسوره ماس ماسیدن ماش ماشو ماشوب

ماشیدن ماش ماشوری ماعون ماع ماعی ماکو

ماکوب ماکول ماکیان ماله ماله مالکانه مالوش

مال مالدار مالین مالینر مالامال مالیدن مال

مالش داون مالشک مالیشا مالیران مام مال

مال

مانع

سلطان

ماند مانند مستن مانندین مانانیدن مانوت

مانانیدن مانی مانو ماناک مانیکانی مانی مانی او

مانیانه مانی کزو مانی سیم مانی خورد مانی کول

مانی خور مانی زمره مانی پیر مانی سام مانی مار

مانیر مانیوانه مانی مانی مانی مانی مبارک مبادا

میرد بر مبرهن متاره مترس مترس مشوطه

مشیتن مثاک مثاک مجلس مجنون چیدن

مواک مورو محک محله محله محله محله

مراو مدارا مداره متع مذذ مذذ مذذ مذذ

مدنگ مدوش مدوش کردن مرا مرا مرعیدن

مراغانیدن مربع مرتب مرترا مرجان مرقو مر

مرون مرو مروانه مروان مروک مروک مروک

مرو مرو مرو مروان مروان مروان مروان

مرو مرو مرو مروان مروان مروان مروان

مرو مرو مرو مروان مروان مروان مروان

ماند

ماند

مرزنگوش مرزغن مرزجوشه مرزبان مرغوا مرغون
مرغونک مرغ مرغزار مرغان مرغای مرغانه مرغز

مرغیشا مرگ مراده مرمر مرمع مروا مرود مرور
مرو مرورا مرونگوش مرونگوش مروارید مرفح

مروانه مروانه مروکابی مروه مروکابی مرو مروور
مروک مروکان مروک مروه مروه دریاقتن مروان مروان

مروک مروکان مروک مروه مروه دریاقتن مروان مروان
مروک مروکان مروک مروه مروه دریاقتن مروان مروان

مروک مروکان مروک مروه مروه دریاقتن مروان مروان
مروک مروکان مروک مروه مروه دریاقتن مروان مروان

مستی مستی مستبدن مستبدن مستی مستی مستی
مستی مستی مستبدن مستبدن مستی مستی مستی

مستی مستی مستبدن مستبدن مستی مستی مستی
مستی مستی مستبدن مستبدن مستی مستی مستی

مستی مستی مستبدن مستبدن مستی مستی مستی
مستی مستی مستبدن مستبدن مستی مستی مستی

مستی مستی مستبدن مستبدن مستی مستی مستی
مستی مستی مستبدن مستبدن مستی مستی مستی

مستی مستی مستبدن مستبدن مستی مستی مستی
مستی مستی مستبدن مستبدن مستی مستی مستی

مستی مستی مستبدن مستبدن مستی مستی مستی
مستی مستی مستبدن مستبدن مستی مستی مستی

کتاب صراط المستقیم

مُغَالِ مُغَابِهٌ مُغَيٌّ وَابْنُهُ مُغِيٌّ
مُغَالٍ مُغَابٍ مُغِيٍّ وَمُغِيٍّ

مُعْنَى مِفْطَاطِيْسٍ مَفْعُولٌ مَغْوُوشِكِ فـ مَقْرَأٌ مُفْلَاكٌ

مغرمه مغرمه متغیر مثلک **مکاس** مکار مکنی مکنی

مکن ملکوک ملکوک ملکیده مکانیده **ل** ملازه ملازه ملازه

ملامنت ملا ملاط ملائي ملط بلعنه ملغم ملك ملوك

مال ملول **ن** سناه سناه سناه مشور من مشور من

مَنْجِيَتْ سَمَلَابْ مَنُورْ مَنُورْ مَنُورْ مَنُورْ

خط غریب که معنی ندارد

92

الحمد لله رب العالمين

منش منش منظر مشک منكبره منكبره منكبره منكبره

من من مني و سوان موبد موكبسه سوان

سوتاب موج موزو موزوانه سور موج سور موج

مورک موربانہ سوزہ دوز مورمال سوزہ بالانہ مور

موسىٰ موسیٰ موسیٰ موسیٰ موسیٰ موسیٰ

موس و شنی موسناک مول مول مول مولیدن

سولاندين مولكە مو مومينا مو موم مولانا

منیوش
کوشی مزار

منشور

اورنگ
میرزا

خطای غیر قابل مودت

[illegible]

نور خانہ
سکون آباد

[illegible]

مینا ویک
کوم ایکی

مَقُورَةُ مَقُورِ نَاكَاةٍ نَاكَاةٍ مَعْدَةٍ نَاكَاةٍ

بنای نبی است بنده بنده بنده بنده بنده بنده

تاریخ اسلام

نغمه نغوت نغوشاک نغوشه نغوده **ف** نغاع نغیت

نغین نغزیده نغزایده نغزیده نغزیده نغزیده
ن نغاب نغاع نغاره نغانه نغز نغز نغز نغز نغز

نکار نکار نکار نکار نکار نکار نکار نکار نکار

نکارانیده نکار کرده نکار و استن نکارین نکاریده نکا

نکاره و استن نکاره وارو نکارستن نکاریده نکاره نکار

نکس نکوه نکومین نکومین نکومیده نکومیده نکوه کرده او

نکوسار

نکون نکوبان نکه وار نکوبی نکوبی سانه **ل** نک نک نک نک نک

نکاش نکاش نکاش نکاش نکاش نکاش نکاش نکاش نکاش
نکاش نکاش نکاش نکاش نکاش نکاش نکاش نکاش نکاش

نکاش نکاش نکاش نکاش نکاش نکاش نکاش نکاش نکاش

نکاش نکاش نکاش نکاش نکاش نکاش نکاش نکاش نکاش

نکاش نکاش نکاش نکاش نکاش نکاش نکاش نکاش نکاش

نکاش نکاش نکاش نکاش نکاش نکاش نکاش نکاش نکاش

نکاش

سیدنا ابی بکر صدیق

مجله علمی و پژوهشی

نُوحی
عسروں میں

پیشہ: شیخ الاسلام، کلمہ فہم اور فکر و

منزل اول

نویان
م

[illegible]

نار

۲۳- صبا نطرتی میباید خجانه

۱۰

[illegible]

1.2

پیشانی

نیز نیز نیتان نیست نبی نیته
نیست خورد نیشار نیز اید نیفه نیکو نیلوکار نیکتر

[illegible]

نیم جوان نیم روز نیم تنه بنوش بنویس بنویس بنویس

الواو وا وابي وابيين وايه مايره وايه صيه

وَالْبَيْدَنَ وَالْجَيْدَنَ وَالْقَائِدَنَ وَالْفُورِدَنَ وَالْأُورِيدَنَ

واریانی

[illegible][illegible]

وَالْأَبَ وَالْآدَةَ وَالْإِذْنَ وَالْوَافِي وَالْوَلِي وَالْوَلِيَّ وَالْوَلِيَّةَ

وَأَمْنِي أَمْرِي وَأَمْنِي أَوْزُونِ وَأَيُّ وَأَيَّا فَنِي وَأَيَّا بَانِيهِ **ب** خُصْرِي

بسم الله الرحمن الرحيم
 وراغ وراز وراستاد ورنند ورنای ورنج

ب هب الیدہ سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج
 سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج
 سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج
 سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج
 سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج سبج

باب الیاد
 یا یابیرہ یا بایندن یا نه یاو یاوگار یاوکن یاوکار
 یاوگیرنه یاوگیرنه یاوگیرنه یاوگیرنه یاوگیرنه
 یاوگیرنه یاوگیرنه یاوگیرنه یاوگیرنه یاوگیرنه
 یاوگیرنه یاوگیرنه یاوگیرنه یاوگیرنه یاوگیرنه

یازده

یازده یازده یازده یازده یازده یازده یازده یازده یازده
 یازده یازده یازده یازده یازده یازده یازده یازده یازده
 یازده یازده یازده یازده یازده یازده یازده یازده یازده
 یازده یازده یازده یازده یازده یازده یازده یازده یازده

یازده یازده یازده یازده یازده یازده یازده یازده یازده
 یازده یازده یازده یازده یازده یازده یازده یازده یازده
 یازده یازده یازده یازده یازده یازده یازده یازده یازده
 یازده یازده یازده یازده یازده یازده یازده یازده یازده

[illegible]

دو کلمه از این نوع

جميع اقسام



الاقتلاج

بسم الله الرحمن الرحيم

الكر باش سكره هو سلفه ابره الكر باش يبرسي سكره مالى وطوارى جوفه لولا الكر باش صاغونى ياكى كرم
 سفل واره الكر باش صول ياكى سكره غريب لغه ووشه الكر صاغ قولانغى سكره اولو لوده ابو سوز اشبه
 الكر صول قولانغى سكره وشماسن يلاكر اشبه الكر الكى قاشكر اراسى سكره شال لغه وكر الكر صاغ قاشه
 سكره مالى طوارى حوق اولو الكر صول ياكى سكره باى لولا الكر صاغ كوزى سكره بزر كوزى
 الكر صول كوزى سكره سونه الكر صاغ كوزى قويدى سكره مراونه وكر الكر صول كوزى
 قويدى سكره اوغلى اولو الكر صاغ كوزى قباغى سكره شال لغه وكر الكر صول كوزى قباغى
 سكره سونه الكر صاغ كوزى يوره سى سكره اينى يوره الكر صول كوزى يوراسى سكره
 اوغلى اولو الكر صاغ كوزى آغى سكره اولو لغه وكر الكر صول كوزى آغى سكره ارونه
 سوز سويلير الكر صاغ كوزى كريبونى سكره جوفون كوريندى كيشى كوره سونه
 الكر صول كوزى كريبونى سكره ياوى وارمش ننه سى بولنه الكر صاغ يكاغى سكره
 سوز كاجى اشبه الكر صول يكاغى سكره مراونه وكر باى اولو الكر بوز كر صاغ قباغى
 سكره سونكلو اولو الكر بوز كر صول قباغى سكره قيشكلو اولو با اولو اشبه قباغى

روا اولاً اگر بود نکر صاع و یکی سکره قومند کنه او که اگر صول و لوکی سکره صحن و
 و ندر ست اولاً اگر اوشتن طواغی سکره سفره کی کله اگر آلتی سکره و شنی هلاک اولاً
 اگر وی سکره کنه ایا شولیه صرافک کرک اگر خلف سکره طلاله روزی اولاً
 اگر بود نکر صوریان سکره بای اولاً اگر بود نکر غای سکره صدقه ویر سکره کرک
 اگر صاع اوموز سکره استی یوریه و یکی کبه اگر صول سکره یادرسکی سکره و شنی
 اولاً کونه حال کوره قورقوسند خسته اولاً اگر باروس سکره صدقه ویر اگر صاع
 در شکی سکره و شمان برله صواش ابی اگر صول و در سکی سکره اولاً و درون خبر که اگر
 صاع الی اباسی سکره عتدن و سوکلکرن اسی اولاً اگر صول الی اباسی سکره و ولیم الیک کوره
 اگر باشی بر ماغی سکره حاجتی روا اولاً اگر شهادت بر ماغی سکره شال لعه که اگر
 اورنه بر ماغی سکره بر نسینه سونه اگر بنصر بر ماغی سکره استلک بقره خوش اولاً
 اگر صول الیک باشی بر ماغی سکره مبلغ و مراد ولیم اولاً اگر شهادت بر ماغی سکره بر کوا بکه
 صواش اگر کوبی بر ماغی سکره مار بوله به تیز فرج لولا اگر صاع یا غنی سکره
 شال اولاً اگر صول یغنی سکره آغز دونه قیغولوا اولاً اگر آغز سکره الیک بوله



اگر صاع بای سکره برز روز که یا سف جقه اگر صول بای سکره زانی و شنی اولاً برنج
 کون سکره اولاً اگر صاع کوکی سکره قیغولوا اولاً اگر صول کوکی سکره شال اولاً اگر
 کوکی ورناسی سکره سفون کنه سی کله اگر یورکی سکره ولیم الیک کوره اگر کوره
 سکره شاد لعه ایره استدن بوله اگر ویری سکره بهتان طلاله اگر بوغنی آبی سکره
 بای اوکی اولاً اگر صاع لری سکره اوغلی اولاً سونه اگر صاع غایه سی سکره شال اولاً
 اگر صول غایه سی سکره بر صاع اوغلی اولاً اگر صاع او بلیغ سکره الیک کوره اگر صول
 او بلیغ سکره بر عزیز دوست کوره اگر او بلیغ سکره آدم کوزه شیر کوزه که
 اگر او بلیغ اچی سکره و شوار قدر اگر صاع دزی سکره یوز سوز ایشی اگر صول
 دزی سکره بای اولاً اگر صاع بلدری سکره یا لوتنی سکره ایو سولیه اگر صول بلدری
 یا لوتنی سکره ایو اولیه اگر صاع طمانی الی سکره بر سف واره ایستی خوش لولا اگر
 صول طمانی سکره کی اولاً اگر صاع طبعی سکره طواری اوکی اولاً اگر صول طواری
 سکره سوکلک اگر صاع او کبه سی سکره اولاً لعه که
 اگر یاغی اوتنی سکره بر قتلوسن واره اگر صول یاغی الی سکره مرادنه که اگر صاع

باشی بر ماغی سکره قور صافون الہ باغلا غایب کوره اگر شہادتی بر ماغی سکره کلیدہ اگر لورہ
 بر ماغی سکره جنکرایا اللہ نعمت کبرج اگر یا تنوخی بر سغی سکره بنہ جنکرایا اگر کچکر بر سغی
 سکره نکای استر لایہ بولہ اگر حصول ایانی باشی بر سغی سکره حاجتی روا اولہ اگر شہادتی
 بر سغی سکره بر انشی اشلیہ کہ اندن خیر کورہ اگر یا تنوخی بر سغی سکره فستہ اولہ خیر لورہ
 اگر لورہ بر سغی سکره قرونی اولہ اگر کوچی بر سغی سکره فیغوا اندن کین فتح



7158

